

نگاهی به نقد آقای زاهدپور بر ترجمه استاد کوشا

دکتر نادعلی عاشوری تلوکی

اشاره

پس از انتشار مقاله آقای علی زاهدپور که در نقد و بررسی ترجمه قرآن استاد کوشا نگاشته بود و در اواخر خرداد ۱۴۰۲ در شماره ۱۹۹ مجله «آینه پژوهش» منتشر شد، نگارنده در پاسخ به دیدگاههای مطرح شده در آن، نگارش مقاله ای را آغاز نمود و در اواسط پاییز برای مجله ارسال کرد. در عین حال، بازخوانیهای مجدد و بهسازیهای مکرری هم در مقاله انجام داد تا آخرین نسخه بازنگری شده را برای انتشار در اختیار مجله قرار دهد. به دلایل شخصی چنین امری میسر نشد و همان نسخه ارسالی در شماره ۲۰۳ مجله انتشار یافت. از آنجا که نسخه بازنگری شده فعلی در بردارنده نکته های افزونتری هست که انتشار آن شاید بتواند برای علاقه مندان مفید باشد و ناقد محترم را در پاسخ احتمالی به مقاله این جانب یاری نماید، آن را در «وبگاه شخصی استاد کوشا» قرار می دهم تا شاید این گونه تضارب آرا در تعالی جایگاه ترجمه قرآن و ارتقای نقد ترجمه مؤثر واقع شود و برای ترجمه پژوهان علاقه مند و مترجمان آینده سودمند باشد.

مقدمه

در شماره صد و نود و نه مجله وزین «آینه پژوهش» مقاله ای با عنوان «بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم» به قلم آقای علی زاهدپور منتشر شد که به بررسی و نقد ترجمه قرآن استاد محمدعلی کوشا اختصاص داشت و تحت عنوان پیوست در اختیار علاقه مندان قرار گرفت.^۱ توضیح سردبیر فاضل مجله-که بهتر بود به هنگام صفحه آرایی و چینش مطالب در آغاز مقاله قرار می گرفت نه در میان چکیده و مقدمه نویسنده-گویای چرایی ارائه این پیوست و چگونگی عرضه آن است. از آنجا که نگارش و انتشار این گونه نقدها، بستر مناسبی است تا مترجمان آینده بتوانند با تکیه بر آن، ترجمه های بهتری عرضه کنند، دقت در نگارش و عرضه درست آن اهمیت ویژه ای می یابد که نباید بدان بی توجه بود. پیش از طرح مباحث اصلی مقال، یادآوری چند نکته ضروری است:

نکته اول

از سردبیر فاضل و فرهیخته مجله جناب استاد محمدعلی مهدوی راد بسیار سپاسگزارم که مقاله را در ذیل عنوان پیوست یکجا منتشر ساختند و با این اقدام ارزنده، علاوه بر معرفی ترجمه، زمینه نقد و بررسیهای بیشتری

^۱ - در ششم اسفند ماه گذشته، نشست مجازی چندین ساعته ای با حضور جمعی از قرآن پژوهان و همراهی مترجم و نگارنده در نقد و بررسی ترجمه حاضر برگزار شد و بررسیهای مفصلی در مورد آن انجام گرفت.

را هم برای آن فراهم نمودند. همچنین از محقق محترم جناب آقای علی زاهدپور تشکر می‌کنم که وقت و فرصت خویش را در بررسی ترجمه و نگارش مقاله صرف کردند و اثری پژوهشی ارائه فرمودند که جدای از درستی یا نادرستی نقدها، نفس این اقدام، ارزشمند و قابل تقدیر است.

نکته دوم

آنچه در پی می‌آید تماماً ناظر به مقاله و معطوف به آن است و به مصداق «أنظر إلى ما قال»^۱ از درنگ و تأمل در محتوای مقاله به دست آمد که ممکن است مورد تأیید ناقد محترم باشد یا نباشد. برخی نکته‌های پیشنهادی ناقد برای بهسازی ترجمه سودمند است که به ایشان خدا قوت گفته امیدوارم با تجربه اندوزی از بازخوردهای مقاله، دستکم نیمی از آن هزار صفحه را که فرمودند در نقد و بررسی این ترجمه می‌توانند بنویسند، به صورت کتاب یا مقاله منتشر سازند و خوانندگان امروزین و علاقه‌مندان آینده را از حاصل تلاشهای فکری خویش محروم نفرمایند.

نکته سوم

علی‌رغم برخی جنبه‌های مثبت، وجود پاره‌ای مطالب نالازم و غیرضروری موجب شد سطح مقاله از یک اثر علمی فاصله بگیرد و اثرگذاری لازم را از دست بدهد. اگر در نگارش و انتشار مقاله شتاب نمی‌شد و به جای نود صفحه-که در برخی موارد تطویل بلاطائل است و در پاره‌ای اوقات خروج موضوعی دارد^۲-تلاش می‌شد با تمرکز بر نقد ترجمه و به دور از پراکنده نویسی، مقاله‌ای سی صفحه‌ای تدوین شود، دچار همان ایرادهایی نمی‌شدند که معتقدند در ترجمه استاد کوشا رخ داد.

نکته چهارم

قسمتهای زیادی از بررسیهای نگارنده به توضیح معیارهای دوگانه‌ای اختصاص یافت که متأسفانه در سرتاسر مقاله مشاهده می‌شود و از ضعفهای اساسی آن به شمار می‌آید. مثلاً در حالی که بارها از اهمیت نثر معیار سخن می‌گوید، در نگارش مقاله توجه کافی بدان نشان نمی‌دهد و بخشهای زیادی از مقاله هیچ شباهتی به نثر معیار ندارد. زبان فارسی و اهتمام به آن را لازم می‌داند، ولی در فارسی‌نگاری ضعیف عمل می‌کند و زبان عربی حضوری پررنگ در آن دارد. علی‌رغم اینکه بارها بر اهمیت ویرایش تأکید دارد، ویراست مقاله فراموش می‌شود و خواننده با متنی به شدت ناویراسته و ناپیراسته مواجه می‌گردد. با اینکه از مترجم انتقاد می‌کند چرا با وجود تفسیرهایی مانند «التحریر و التنویر» به منابعی مانند «تفسیر روشن» مراجعه کرد، به «تفسیر نمونه» مراجعه می‌کند و از یاد می‌برد با وجود «المیزان» نوبت به «نمونه» نمی‌رسد. حق مطلق خود می‌داند در باره مترجم و ویراستاران هر چه می‌خواهد بگوید و هر گونه که مایل است اظهارنظر کند، اما ویراستاران را به دلیل بیان

^۱-تمرکز بر موضوع مقال و بیرون رفتن از چارچوب پژوهش، مهمترین نکته در نگارش مقاله‌های علمی است. بخش قابل توجهی از مباحث تفسیری، ارتباطی با بحث حاضر ندارد و صرفاً بر حجم مقاله افزود. شواهد تفسیری به تطویل نیازی ندارد. نتایج بررسیها در چند سطر می‌آید و به منابع ارجاع داده می‌شود تا انسجام بحث حفظ گردد و تمرکز خواننده از بین نرود.

نظرات شخصی‌شان در معرض اتهام‌های ناروا قرار می‌دهد. با طعنه و کنایه به ویراستاران و تمجیدکنندگان هشدار می‌دهد موجب گمراهی خوانندگان و بر باد رفتن اعتبار خویش نشوند؛ اما از یاد می‌برد او خود در زمره تمجیدکنندگان است و اگر تعریف از مترجم و ترجمه ایراد دارد، ایشان هم در آن سهیم هستند^۳. برخی مطالب مترجم را «توضیح واضحات» می‌داند و بی‌ارج می‌بیند، اما توجه ندارد چه میزان «توضیح واضحات» در یک مقاله پژوهشی آورده است. به مترجم تذکر می‌دهد نباید در انتشار ترجمه شتاب می‌کرد و باید با متخصصان به مشورت می‌نشست، اما برای انتشار اثر پژوهشی خود نیازی ندید دستکم با یک ویراستار حرفه‌ای مشورت کند تا مقاله با این حجم از ایراد و اشکال مواجه نباشد^۴.

نکته پنجم

آنچه در طی مقاله می‌آید نه دفاع از شخص مترجم است و نه جانبداری از ترجمه ایشان. مترجم بهتر از هر فرد دیگری می‌تواند از خود و اثرش دفاع کند^۵. مهمترین دلیل بررسی‌های نگارنده، محققانه نبودن مقاله و منصفانه نبودن آن است. ناقد محترم نه تنها در قامت یک محقق با تجربه که نثری پخته و پیراسته دارد و در بیان مطالب دقیق و عمیق است ظاهر نشد، بلکه به مترجم و ویراستاران نیز تهمتهایی نسبت داد که زیننده محقق قرآنی و شایسته مقاله علمی نیست. هیچ کس از ناقد گرامی درخواست نکرد وقت و فرصت خویش را به بررسی ترجمه اختصاص دهد. این اقدام، تصمیم شخصی ایشان بود و ارزش آن نیز دقیقاً به همین اعتبار است. امیدوارم ایشان در پاسخ احتمالی خود بیان فرمایند چگونه و از کجا این حق را پیدا کردند طعنه‌ها و کنایه‌هایی نثار مترجم و ویراستاران نمایند و تهمتهای ناروایی را متوجه آنان سازند و به شعور مخاطبان توهین کنند؟ ادب نقد و اخلاق پژوهش اجازه می‌دهد محقق در اثر پژوهشی خود ادبیاتی این گونه به کار ببرد^۶؟

نکته ششم

ایراد اصلی مقاله «روش شناسانه» هست و به روش نقد و نوع نگاه ناقد مربوط می‌شود که درست نیست. اینکه فرمودند: «تلاش شد اشکالات مبنایی مطرح شود؛ موارد مصداقی ذکر شده نیز نه برای خرده‌گیری که برای بیان

^۳ - با انتشار مقاله، متاسفانه این طعنه اکنون سردبیر فرزانه مجله را هم شامل می‌شود که در یادداشت کوتاه خود از مترجم و ترجمه اش تمجید کرد.
^۴ - حجم بی‌دقتیها آنقدر زیاد و دور از انتظار است که تصور می‌شود شاید آنچه منتشر شده متن اولیه باشد نه متن نهایی که قاعداً باید به دور از هر گونه تعجیل و شتاب، و پس از بازخوانیهای مکرر و بهسازیهای فراوان انتشار یابد.

^۵ - هرچند به دلیل سالها همکاری با مترجم و آشنایی با ترجمه، به طور طبیعی از مترجم و ترجمه دفاع می‌شود؛ ولی این میزان دفاع طبیعی هرگز هدف اصلی مقاله نیست. هدف اصلی همان است که در متن مقاله آمد. ضمن اینکه اگر بناست دفاعی هم صورت پذیرد دفاع از ایده‌ها و اندیشه‌های ترجمه پژوهانه‌ای است که نگارنده بدان باور دارد و حاصل مطالعات، تأملات و تجربیات ترجمه پژوهانه اوست که در طی سالهای طولانی تحقیق و تمرکز بر مباحث ترجمه پژوهانه به دست آمد و البته می‌تواند همانند همه ایده‌ها و اندیشه‌ها درست و مورد پذیرش باشد یا نادرست بوده در معرض نقد و بررسی قرار گیرد.

^۶ - اخلاق پژوهش همانند اخلاق پزشکی است و جایگاه بسیار مهمی در پژوهشهای علمی دارد. اهمیت آن تا بدان پایه هست که همگان بر این نکته اتفاق نظر دارند که از خود تحقیق و پژوهش هم برتر و مهمتر است. اگرچه محتوای علمی پژوهش بسیار مهم است و از جنبه دانش و دانایی، جایگاه بسیار برجسته‌ای دارد؛ اما تردیدی نیست که آنچه به تحقیق ارزش می‌دهد و باعث ارجمندی تحقیق و اعتبار محقق می‌شود اخلاق پژوهش است. نمی‌توان بی‌توجه به ادب نقد و اخلاق پژوهش، به جایگاه محقق فرزانه و پژوهشگر فرهیخته رسید. به کارگیری ناپجا و غیر ضروری ادبیات طعنه آمیز و کنایه‌ای و نسبت دادن مطالب نادرست و ناروا به دیگران، با اخلاق پژوهش سازگاری ندارد و پژوهش علمی را تا سطح یک برخورد شخصی تنزل می‌دهد. محقق حرفه‌ای، اخلاق حرفه‌ای دارد و از هر گونه رفتاری که شائبه برخورد شخصی را در ذهنها تداعی کند، پرهیز می‌نماید.

اهمیت و دشواری کار ترجمه قرآن بود» (ص ۴۲۵)، کاملاً اشتباه است و نشان می دهد از ترجمه قرآن و نقد و بررسی آن شناخت کافی ندارند. مترجمی که صاحب نظر است و مبنا دارد، چرا باید به مبانی ناقد گردن نهد و به «اشکالات مبنایی» وی توجه کند؟ ارزش نقد ترجمه به ذکر مصداقهایی است که ناقد آنها را درست نمی داند، نه شرح کلیاتی که مترجم اگر بیشتر از ناقد نداند، دستکم در حد وی می داند. آنچه مترجم نیاز دارد، استدلالهای تفسیری ناقد نیست، چراکه مترجم هم استدلالهای تفسیری خود را دارد و آنچه ناقد در مقاله آورد تنها یک اظهار نظر شخصی است که برای دیگران هیچ گونه حجیت و اعتباری ندارد. مهمترین نکته در نقد ترجمه های قرآن بیان ایرادهای مصداقی است تا اگر درست بود در بازنگری ترجمه مؤثر واقع شود. امری که علی رغم اهمیت، جایگاه شایسته ای در مقاله نیافت. نقد و بررسیهای نگارنده در دو بخش شکلی و ظاهری، و علمی و محتوایی تقدیم می شود:

بخش نخست: بررسیهای شکلی و ظاهری

بررسی مقاله ضعفهای اساسی بسیاری را نشان می دهد که زینبندۀ آثار پژوهشی نیست. ناپختگی نثر و نگارش، ناویراستگی متن مقاله، ناآگاهی از اصول مقاله نگاری، تمرکز نداشتن بر موضوع مقال، پراکنده نویسی ملال آور، بی دقتی در به کارگیری واژه ها، بی توجهی به ادب نقد و اخلاق پژوهش، ناآگاهی از روش صحیح نقد ترجمه، گفتاری بودن مطالب، و تعجیل و شتابی که در نگارش و انتشار آن دیده می شود از جمله ایرادهایی است که توقع و انتظار آن نبود؛ ضمن اینکه روشن نیست چرا در یک مقاله پژوهشی، آن هم از نوع قرآنی، این میزان عجب و غرور مشاهده می شود؟

سهوالقلمها

اگرچه وجود اندک اشتباهات حروف نگاری-که در مقاله حاضر به حدود بیست مورد می رسد-قابل اغماض است؛ اما سهوالقلمهایی مانند نمونه های ذیل را نمی توان در یک مقاله پژوهشی قابل توجیه دانست:

-در پایان ص ۳۴۸ نوشتند: «آقای کوشا در پی نوشت و نیز در مقاله معرفی ترجمه خود که در شماره مجله ترجمان وحی مبین به چاپ رسید...». همان گونه که ملاحظه می شود شماره مجله ذکر نشد.

-در برگردان ۸۹/شعراء می نویسد: «آیا در فارسی معیار می گوئیم: «روزی که هیچ فرزندان سودی نبخشند»؟! (ص ۳۵۵). در این برگردان واژه (دارایی) حذف شد.

-در توضیح «إرغب» می نویسد: «آنچه در مترجم آورده ترجمه «ارغب» در آیه بعدی است» (ص ۴۱۹). باید «آنچه مترجم آورده...»، یا «آنچه در ترجمه آمده...» باشد.

-در ذیل ۱۱۱/هود نوشت: «قرآنی که به ترجمه آن پرداخته شده به قرائت حفص از عاصم است و در آن «وإن کلاً لَمّا...» آمده است» (ص ۴۰۶). آوردن «إن» با تشدید نون درست نیست. باید «إن» به تخفیف نون باشد.

آیه ۱۰۱/آل عمران چنین نوشته شد: «وکیف تکفرون بالله وانتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله» (ص ۳۴۹). در حالی که اصل آیه «بالله» ندارد «وکیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله» هست.

- پس از (۴.۱) در صفحه ۳۵۰ بی آنکه (۵.۱) آمده باشد، (۶.۱) در صفحه ۳۵۱ آمد.

- در صفحه ۳۷۵ نوشتند: «پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند». اما در صفحه ۳۹۰ نوشت: «یک جا را هم خود او و هم دو ویراستارش نادیده گرفته‌اند».

- در صفحه ۴۲۵ نوشتند: «در ترجمه حاضر تلاش شد اشکالات مبنایی مطرح شود». در حالی که باید «در مقاله حاضر تلاش شد...» باشد.

- در صفحه ۳۵۳ پس از اینکه مرقوم فرمودند: «ترجمه آیات بند ۱-۷-۱- اشکالات دیگری هم دارد»، با استفاده از حروف ابجد به ذکر ایرادها پرداختند، ولی پس از حرف (د) به جای حرف (ه)، (و) آمد.

- در پاورقی ۷ صفحه ۳۵۱ چنین نوشت: «ماده «اشتری» که در این آیه و آیات دیگر آمده به شکلی نامتعارف ترجمه شده است که اشکال آن در صفحات آتی خواهد آمد». امیدوارم ایشان در پاسخ احتمالی خود بیان فرمایند آوردن این پاورقی برای چه منظوری بوده است؟ نه در این آیه از «ماده اشتر» سخنی به میان آمد، نه در آیات قبل در این باره بحثی مطرح شد و نه در آیات بعد؛ و نه «اشکال آن در صفحات آتی» - چنانچه وعده فرمودند - بیان گردید.

- در صفحه ۳۵۸ چنین نوشتند: «در این دو آیه، در چهار جا مترجم از وفاداری به متن عدول کرد... یکی... دوم ... سوم ... چهارم ...». چون در ادامه بحث (دوم... سوم... چهارم) آمد، باید در آغاز هم (اول) یا (یکم) بیاید نه (یکی).

- در بررسی اشکالات ترجمه ۴۹/بقره نوشتند: «اولاً...»، ولی ثانیاً و احتمالاً ثالثاً و رابعاً... نیامد.

- در صفحه ۴۰۲ «اولاً... دوم... سوم...» آمد. باید «اولاً» به «اول» تبدیل شود یا به جای دوم و سوم «ثانیاً» و «ثالثاً» بیاید.

- ناقد محترم دو آیه از ترجمه استاد کوشا را به عنوان ترجمه های خوب ذکر کرد و در توضیح آیه دوم چنین فرمود: «البته مترجمان دیگری هم این را درست ترجمه کرده‌اند، ولی تعدادشان اندک است. مانند: مرحوم علامه شعرانی که ترجمه کرده: «پس چون گردن نهادند و انداخت او را به یک طرف پیشانی». آیت الله ثقفی طهرانی: «پس چون تسلیم شدند و خوابانید او را بر کنار پیشانی»، ترجمه بیان السعادة سعادتعلیشاه: «آنگاه چون هر دو بر این کار گردن نهادند و او را بر گونه‌اش به خاک افکند»، صفیعلیشاه هم در ترجمه‌اش درست ترجمه کرده: «پس چون گردن نهادند و انداخت او را به یک طرف پیشانی» (۳۴۷)؛ اما توجه فرمود ترجمه آخری که از صفیعلیشاه نقل کرد دقیقاً همان ترجمه نخست است که از علامه شعرانی^۷ آورد.

معرفی نویسنده

^۷ - در اینکه ترجمه مذکور از علامه شعرانی باشد، به شدت محل تأمل است. در این باره در پایان مقال توضیح دیگری خواهد آمد.

معرفی ناقد با عنوان «مترجم رسمی عربی و فعال حوزه نقد» انتخاب مجله باشد یا ایشان، در مقاله های علمی رایج نیست. در این موارد نویسندگان غالباً با شخصیت علمی شناخته شده یا موقعیت اجتماعی پذیرفته شده اش معرفی می شود. مشاغل رسمی یا غیر رسمی و حوزه فعالیت، عناوین علمی نیستند که معرف جایگاه پژوهشی محقق باشند. معرفی انجام شده از دو بخش «مترجم رسمی عربی» و «فعال حوزه نقد» تشکیل شد که در هر دو بخش نیازمند بازنگری است:

الف- «مترجم رسمی عربی»

اگر مراد از «مترجم رسمی عربی» این باشد که چون سخن از ترجمه قرآن و زبان عربی است، نویسنده رسماً چنین عنوانی دارد و بر همین اساس می تواند به صورت تخصصی در این حوزه نظر بدهد، نه تنها درست نیست بلکه با این سخن ایشان در تضاد است که فرمودند: «ترجمه دو بخش دارد: یک بخش مربوط به زبان مبدأ است که نیازمند این نکات و پرسشها و پاسخهای گوناگون است، بخش دیگرش مربوط به زبان مقصد است و مهم ترین بحث در زبان مقصد هم مباحث به اصطلاح «مطالعات ترجمه» است. مباحثی همچون: معادلایی، شیوه ترجمه، شناسائی گروه هدف، زبان ترجمه. این بخش مباحث تخصصی است که ارتباطی با ضرب زید عمراً ندارد و در حیطه کار مدرسان نخبه سیوطی و مغنی هم نیست» (ص ۴۲۶). بنابراین، آنچه در ترجمه قرآن نقش اساسی دارد «مطالعات ترجمه» هست و دانستن زبان عربی در هر سطحی که باشد تنها یکی از لوازم آن است. این نکته به طور ضمنی می فهماند نه تنها برای ترجمه قرآن، بلکه برای نقد ترجمه قرآن هم تخصص زبان عربی کافی نیست و باید «مطالعات ترجمه» و به تعبیر دقیقتر «مطالعات ترجمه پژوهانه قرآنی» داشت.

ب- «فعال حوزه نقد»

فعال حوزه نقد مانند «فعال حقوق بشر» و «فعال محیط زیست» عنوان پژوهشی برای معرفی مقاله علمی و نویسنده آن نیست. ضمن اینکه از نظر منطقی هم نمی توان میان «فعال حوزه نقد» و ناقد ترجمه قرآن ملازمه ایجاد کرد و نتیجه گرفت که ناقد در همه زمینه ها، از جمله در نقد ترجمه قرآن توانمند است.

چکیده نگاری

یکی از الزامات مقاله های علمی و رساله های دکتری نوشتن چکیده است. به همین دلیل مراعات برخی ضوابط برای نگارش آن الزامی است و نمی توان سلیقه ای عمل کرد. در چکیده باید هدف پژوهش، پیشینه پژوهش، انگیزه پژوهشگر، کاستی تحقیق دیگران، نوآوری پژوهش و روش تحقیق آورده شود و هر یک به اندازه یک سطر و در مجموع به صورت یک پاراگراف چند سطری نوشته شود و از هر گونه توصیف و تحلیل خالی باشد. به همین دلیل، در شیوه نامه های دانشگاهی یا مجله های علمی-پژوهشی برای نگارش چکیده دستورالعملهایی بیان گردید و به کارگیری تعداد معینی از واژه ها مجاز شمرده شد. بسیاری از مجله ها بین دو بیست تا سیصد واژه را اجازه می دهند و برخی دیگر مانند «علوم حدیث» صد و بیست تا صد و پنجاه کلمه را می پذیرند. چکیده ای که

ناقد محترم نوشته طولانی و در مواردی از روش تحقیق به دور است. این گونه نیست که اگر مقاله ای طولانی شد، چکیده اش را هم بیشتر بنویسند. تعداد واژه هایی که در چکیده می آید محدود و مشخص است. ضمناً بهتر است در سطر نهم چکیده به جای «توصیفی-نقدی»، «توصیفی-انتقادی» در مقابل «توصیفی-تحلیلی» بیاید

اهمیت منابع

ذکر منابع در صورتی ارزش دارد که از ویژگیهای خاصی برخوردار باشد. متأسفانه بیشتر این ویژگیها در مقاله ناقد دیده نمی شود:

روشنمندی ارجاعات

روشنمندی ارجاعات در نگارش مقاله های علمی بسیار مهم است و در این گونه پژوهشها نمی توان ذوقی و سلیقه ای عمل کرد. بخشی از ارجاعات مقاله درون متنی است و پاره ای دیگر در پاورقی ذکر گردید. در هر دو مورد ایرادهایی به شرح زیر پدید آمد:

۱- ارجاعات درون متنی

وقتی ارجاعات درون متنی شد، شیوه ثابتی باید اتخاذ شود. نوع ارجاع به ترجمه های قرآن در تمام موارد ناهماهنگ است مانند آنچه در صفحات ۳۸۰ تا ۳۸۴ آمد: (ترجمه رهنما)، (ترجمه غراب)، (ترجمه پورجوادی)، (ترجمه انصاریان)، (ترجمه قرآن بر اساس تفسیر المیزان، سید محمد رضا صفوی)، (ترجمه فولادوند)، (ترجمه موسوی گرمارودی)، (ترجمه مشکینی)، (ترجمه مکارم)، (گلی از بوستان خدا، ترجمه مهدی حجتی)، (ترجمه کاظم ارفع)، (ترجمه خرمدل)، (مرحوم علیرضا میرزا خسروانی)، (مرحوم عبدالمحمد آیتی)، (مرحوم آیت الله مشکینی)، (آیت الله مکارم) و (جلال الدین فارسی). حتی در ارجاع به یک منبع هم یکنواخت عمل نشد و مثلاً در یک مورد (ترجمه موسوی گرمارودی) آمد و بار دیگر (موسوی گرمارودی). یک بار (ترجمه مشکینی) آورده شد و بار دیگر (مرحوم آیت الله مشکینی). یک بار (ترجمه مکارم) و بار دیگر (آیت الله مکارم). یک بار (پورجوادی) آمد و بار دیگر (ترجمه پورجوادی) و در مورد سوم «استاد پورجوادی» (ص ۳۸۵)، و در جایی دیگر «ترجمه قرآن اثر دکتر کاظم پورجوادی» (ص ۳۹۵) آورد. در یک مورد هم «ترجمه قرآن در تفسیر مخزن العرفان اثر مرحومه بانو مجتهده امین اصفهانی» (ص ۳۹۷)^۸. در حالی که نویسنده هر چند پیش از نقل قول می تواند از محققان سلیقه ای یاد کند؛ ولی در پایان نقل قول نمی تواند تابع سلیقه باشد و باید روشمند ارجاع دهد و از این نظر میان ترجمه قرآن با غیر آن تفاوتی نیست.

^۸ - بعید است ترجمه یاد شده از مرحومه امین باشد. به احتمال زیاد ترجمه ای است که دیگران بر اساس مخزن العرفان ارائه کردند.

^۹ - چنانچه ایشان هم در مواردی چنین کرد و در برگردان آیه ای که معتقد است بسیاری از مترجمان، برگردان نارسائی از آن ارائه دادند، به هنگام نام بردن از آنان چنین آورد: «با مراجعه به بسیاری از ترجمه های معاصر نیز دیده شد همگی ترجمه ای نارسا ارائه داده اند. نمونه رابه ترتیب حروف الفبای نام خانوادگی: انصاریان... رضایی اصفهانی... مرحوم آیه الله صالحی نجف آبادی... مرحوم فولادوند... موسوی گرمارودی... مرحوم آیه الله مشکینی... آیت الله مکارم...» (۳۵۵-۳۵۶). حتی در پاورقی شماره ۶۱ ص ۴۰۳ آورده اند: «ترجمه مرحوم آیت الله دکتر صادقی تهرانی...».

۲-ارجاعات در پاورقی

اشکال پیشین دقیقاً در پاورقیها هم رخ داد و در پاره ای موارد معرفی کاملی از اثر صورت گرفت مانند پاورقی ۶ صفحه ۳۵۱: «دیوان عصمت بخارایی، به کوشش احمد کرمی، تهران: تالار کتاب، ۱۳۶۶، ص ۳۷۷». یا پاورقی ۹ صفحه ۳۵۳: «مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، مدخل «کفر»، ص ۷۱». گاهی نام کتاب بدون ذکر نام مؤلف آمد مانند: «التحریر و التنویر، ج ۱۸، ص ۲۳۳» در پاورقی ۸ صفحه ۳۵۲. گاهی در دو پاورقی که به دنبال هم در یک صفحه آمدند نیز دو گونه ارجاع داده شد مانند پاورقی ۲۳ صفحه ۳۶۹: «البیان فی غریب القرآن، ابن انباری، ج ۲ ص ۹۱». اما شماره ۲۴ در همان صفحه «مجمع البیان، ج ۶ ص ۶۴۶» آمد. همچنین به هنگام ارجاع به تفسیر زمخشری در بیشتر موارد با الف و لام و «الکشاف» آمد مانند صفحه ۴۱۸ و ۴۲۰، ولی گاهی بدون الف و لام و (کشاف) آورده شد مانند صفحه ۴۲۱ و ۴۲۲. متأسفانه این ناهماهنگی در سرتاسر مقاله به چشم می خورد.

فهرست منابع

یکی از مهمترین بخشهای آثار علمی، فهرست منابع آن است که با عنوانهایی نظیر «کتابنامه» یا «فهرست منابع» و مانند آن آورده می شود. برای استانداردسازی آن، روشهای مختلفی وجود دارد تا ضابطه مند ارائه شود. ناهماهنگی «کتابنامه» با پاورقیهای ارائه شده در متن مقاله، نه تنها برای خواننده مشکل ساز است، بلکه اصل وجود آن را هم با پرسش جدی مواجه می سازد. برای بررسی بیشتر موضوع لازم است به این موارد توجه شود:

۱- مهمترین هدف از ارائه فهرست منابع، علاوه بر مستندسازی، احترام به خواننده است که با «سرعت» و «سهولت» منبع مورد نظر را بیابد. هر اقدامی که این هدف را برآورده نسازد با فلسفه وجودی آن در تضاد است و باید مورد بازنگری قرار گیرد.

۲- برای ارائه هر چه بهتر این منابع، گاهی آنها را ذیل عنوانهایی مانند کتابها، مقالهها، نرم افزارها و پایگاههای اینترنتی دسته بندی می کنند و حتی برخی ترجیح می دهند، کتابها را به فارسی، عربی و غیره تقسیم کنند تا برای خواننده زودیاب تر شود.

۳- «کتابنامه» پایان مقاله را باید «فهرست منابع» دانست نه «کتابنامه». به کاربردن کتابنامه زمانی درست است که معرفیهای انجام شده بر اساس نام کتاب باشد. در حالی که فهرست مذکور بر اساس نام فامیل نویسنده است.

۴- اولین منبع معرفی شده «ترجمه های مختلف قرآن کریم موجود در نرم افزار جامع تفاسیر نور» است که قاعدتاً به دلیل احترام و جایگاهی که قرآن دارد در صدر منابع قرار گرفت. اما از یک نکته بسیار مهم روش تحقیقی غفلت شد. قرآن به دلیل سخن خدا بودن قداست دارد و در آغاز می آید. ترجمه ها چنین جایگاهی ندارند و به همین دلیل می توان به نقد و بررسی آنها اقدام کرد. از این رو باید به ترتیب نام مترجم در جای معمول خود قرار گیرند. ضمن اینکه نرم افزارها نیز منبع جداگانه ای هستند که در صورت استفاده باید در بخشی مجزا در انتهای فهرست منابع ذکر شوند نه در آغاز آن که در مقاله آمد.

۵- فهرست ارائه شده بسیار ناقص و حاکی از بی دقتی و کم توجهی است؛ زیرا از برخی کتابها در پاورقی نام برده شد که در «کتابنامه» جایی ندارند مانند بحارالانوار علامه مجلسی (ص ۴۲۱)، روض الجنان ابوالفتوح رازی (ص ۴۰۷ و ۴۱۶)، الأغانی ابوالفرج اصفهانی (ص ۳۶۰)، دیوان إمرء القیس (ص ۳۹۱)، البرهان زرکشی (ص ۳۹۵)، تحف العقول ابن شعبه حرانی (ص ۳۵۹) و فتوح البلدان بلاذری (ص ۳۵۹ و ۳۶۰). ضمن اینکه نه تنها متن عربی دو منبع اخیر در «کتابنامه» نیست، بلکه از مترجم آنها که در همان پاورقیها آمده هم یاد نشد. در پاورقی ۸۶ صفحه ۴۱۳ از ترجمه کشف زمخشری مطلبی نقل شد ولی در کتابنامه تنها به معرفی متن عربی کشف بسنده شد. بارها از جوامع الجامع یاد شد و در پاره ای موارد مانند پاورقی ۶۳ صفحه ۴۰۶ از «ترجمه تفسیر جوامع الجامع» سخن گفته شد؛ ولی در «کتابنامه» هیچ نامی از این اثر به میان نیامد. ضمن اینکه روشن نیست چرا در معرفی برخی شخصیتها مانند «رازی»، «راغب»، «رضی استرآبادی» و «تفتازانی» تنها به ذکر این نامها بسنده شد و معرفی کاملی از آنها صورت نگرفت؟

۶- ایراد اساسی «کتابنامه» ناهماهنگی آن با پاورقیهاست. آنچه در پاورقیها آمده «مشخصات کتاب» است، در حالی که آنچه در «کتابنامه» ذکر شد «مشخصات نویسنده» کتاب است. این ناهماهنگی، یافتن مشخصات اثر برای خواننده را به شدت دشوار می سازد و هدف از ارائه «کتابنامه» را از بین می برد. مثلاً در پاورقی ۴۸ صفحه ۳۹۱، متن عربی تعریف التفات از «مطول» نقل شد و در پایان چنین آمد: «مطول، ج ۱، ص ۳۸۲». اما این اثر در «کتابنامه» این گونه معرفی شد: «التفتازانی، المطول فی شرح تلخیص المفتاح، تحقیق عبد العزیز بن محمد السالم و أحمد بن صالح السدیس، الرياض: مکتبه الرشد، ۱۴۴۰ق». حال تکلیف خواننده چیست؟ آیا باید نام مؤلف را بداند تا مشخصات کتابشناسی را در «کتابنامه» پیدا کند و اگر نداند باید همه کتابنامه را بگردد تا منبع مورد نظر را به طور اتفاقی بیابد یا شیوه دیگری وجود دارد که باید مراعات می شد و ناقد محترم رعایت نکرد؟ همچنین در پاورقی ۱۱ صفحه ۳۵۴ پس از نقل عبارتی، این گونه ارجاع داده شد: «التبیان، ج ۳، ص ۳۷۴»؛ در حالی که این اثر در کتابنامه چنین معرفی شد: «طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق أحمد حبیب العاملی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق» (ص ۴۲۹). آیا خواننده هر بار که می خواهد منبعی را بیابد، باید تمام فهرست منابع را بگردد تا منبع مورد استناد را پیدا کند؟ یا به کارگیری این شیوه نادرست است و محقق باید بداند اگر قرار است نام کتاب در پاورقیها بیاید، فهرست منابع هم بر اساس حرف نخست نام کتابها تنظیم شود. و اگر بناست نام نویسنده در فهرست منابع ذکر شود، در متن اثر هم باید نام نویسنده را بیاورد.

توجه به موضوعاتی نظیر «چکیده نگاری»، «روشنمندی ارجاعات» و «فهرست منابع» از آن جهت اهمیت دارد که ناقد در ضمن مقاله، از پژوهش دوره دکتری خود یاد کرد و نوشت: «در پایان نامه دکتری این جانب که مربوط به شیوه ترجمه برخی اسلوبهای نحوی از جمله حال است، اثبات شده که حال را می توان حداقل به هشت شکل ترجمه کرد و برای هر کدام از این اشکال دست کم ده مثال آمده است» (ص ۳۵۹). از آنجا که گذراندن درس «روش تحقیق» برای دانشجویان دوره دکتری الزامی است؛ انتظار این بود ناقد محترم با اصول پژوهش و شیوه درست نگارش آشنا باشد و آنها را مراعات کند که متأسفانه در موارد فراوانی چنین نشد. «پایان نامه» اثر

پژوهشی دانشجویان کارشناسی ارشد است. اثر علمی دانشجویان دکتری «رساله» نام دارد و در برخی رشته‌ها «تذکره» گفته می‌شود. ضمن اینکه آوردن یک نکته در رساله دکتری، هرگز به معنای اثبات آن نیست. تعبیر «اثبات شده» زمانی درست است که در یک نشست علمی یا همایش ملی یا گنجره‌ای بین‌المللی که با حضور صاحب‌نظران و متخصصان برگزار می‌شود، مطرح گردد و پس از بحث و بررسی‌های فراوان به اثبات برسد. علاوه بر این، عبارت «در پایان‌نامه دکتری این‌جانب که مربوط به شیوه ترجمه برخی اسلوبهای نحوی از جمله حال است» از نظر ویرایشی درست نیست و میان دو جزء یک فعل مرکب نباید این میزان فاصله باشد. باید این گونه نوشت: «در پایان‌نامه دکتری این‌جانب که به شیوه ترجمه برخی اسلوبهای نحوی از جمله حال مربوط می‌شود».

ادبیات نگارشی

ناقد محترم در تیتري با عنوان «اشتباهات یا نارسائی‌های ویرایشی» به بررسی ترجمه از این زاویه پرداخت و مواردی را بر شمرد که هرچند خیلی زیاد نیست؛ ولی برخی نمونه‌ها درست است و باید در ترجمه اعمال شود. اما روشن نیست چرا مراعات این موارد در بخشهای زیادی از مقاله مشاهده نمی‌شود. ذیلاً به برخی نمونه‌ها و بررسی اجمالی آنها توجه فرمایید:

مطالب طعنه آمیز و کنایه ای

وقتی ناقد، اثری را شایسته نقد تشخیص داد و تمام وقت و انرژی خود را صرف تحقیق در آن نمود، طبیعتاً این حق را هم پیدا می‌کند در جایی که بی‌دقتی مشاهده کرد، هشدار دهد، حتی اگر هشدارش با طعنه و کنایه همراه باشد. بعید است در به‌کارگیری این میزان طعنه و کنایه تردیدی باشد. آنچه موجب بحث حاضر شد حجم نسبتاً زیاد به‌کارگیری این پدیده است که نمی‌تواند قابل توجیه باشد. به این نمونه‌ها توجه فرمایید:

۱- در جایی نوشتند: «اگر کسی بخواهد بر اساس ترجمه جناب کوشا بفهمد کلمه «نجوا» به چه معناست و در آیات به چه معنایی بکار رفته؛ علاوه بر جهلی که دارد به مقام تحیر هم می‌رسد- البته جهلش به علم اجمالی منحل می‌شود که باز خودش غنیمتی است- زیرا در هر آیه یک‌گونه معنا شده و حتی پاورقی توضیحی مترجم هم نتوانسته این ناسازگاری را برطرف کند که برعکس، بر ناسازی آن افزوده است» (ص ۳۶۶). اگر از ادبیات کنایه‌ای و نثر محاوره‌ای متن مذکور صرف نظر شود، بیان این مطالب نشان می‌دهد شناخت ناقد از ترجمه قرآن تا چه اندازه نادرست و دور از واقعیت است. مگر کسی مدعی شد بر اساس ترجمه قرآن می‌توان به همه پرسشها پاسخ داد تا اشکال شود بر اساس ترجمه کوشا نمی‌توان به این هدف نائل شد؟ یا مگر صدها دوره تفسیر قرآن توانستند به همه سئوالها پاسخ دهند که از ترجمه انتظار پاسخگویی داشته باشیم؟ آیا ایشان گمان می‌کنند با شرحی که در بیان واژه‌هایی مانند «نجوی»، «تطهیر» و غیره آوردند، تمام پرسشهای مرتبط با این کلمه‌ها را پاسخ دادند و دیگر پرسش و شبهه‌ای باقی نماند؟

۲- «ترجمه متفاوت جواب شرط این سه آیه که دو تای آنها بی هیچ فاصله‌ای به دنبال هم آمده‌اند، عجیب است... این ناهماهنگی آنجا عجیب‌تر می‌شود که پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند» (ص ۳۷۵). در بررسی این عبارات باید یادآور شد اولاً دورماندن نایکسانی تأکیدها از چشم مترجم و ویراستاران نه تنها «عجیب» و «عجیب‌تر» نیست؛ بلکه رخ دادن چنین سهوها در برگردان و ویرایش یک متن چند صد صفحه‌ای همچون ترجمه قرآن طبیعی است و جای تعجب ندارد. ثانیاً مگر فلسفه نقد و وظیفه ناقد چیزی غیر از این است که سهوها را بیابد و مشفقانه و متواضعانه یادآوری کند؟ اگر جز این باشد، نقد آثار چه ارزشی دارد و برای ناقد چه اعتباری خواهد داشت؟ اگر حضور مترجم و ویراستار موجب ارائه اثری بی عیب می‌شد، آیا به منتقد نیازی بود؟ ثالثاً ایشان که: «دستی در ترجمه دارد» (ص ۴۲۵) نباید این گونه سخن بگویند. آخرین نفری که ترجمه را بازنگری می‌کند مترجم است نه ویراستاران. وقتی می‌نویسد «ترجمه در نهایت یک عمل فردی است» (ص ۴۲۵)، نباید بگوید «پس از مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند». باید این گونه نوشت: «علاوه بر مترجم، سه نفر دیگر هم ترجمه را بازبینی کرده‌اند». ضمن اینکه در هیچ ترجمه‌ای نه مترجم مسلوب اختیار است و نه ویراستار مبسوط الید.

۳- در شماره (۲۰۱۰۴) چنین آمد: «افزوده مترجم» از هر سو «زائد و حشو قبیح است» (ص ۳۷۵). سخن در این نیست که مطلب فوق درست است یا نادرست، بحث بر سر این است که اگر دقت ناقد تا بدین اندازه است که چنین افزوده‌ای «زائد و حشو قبیح» تلقی می‌شود، چرا توجه نفرمودند چه میزان مطالب زائد و حشوهای قبیحی در مقاله خود آورده‌اند؟ شاید ذکر یک نمونه برای یادآوری کافی باشد. ایشان در چند مورد از جمله در صفحه ۳۹۸ از خود با عنوان «نویسنده» یاد کردند و مطمئناً تمام خوانندگان متوجه می‌شوند مراد از «نویسنده»، شخص ناقد است نه نویسنده‌ای دیگر. اما چرا علی‌رغم روشنی این موضوع، در موارد دیگری مانند صفحات ۳۹۲، ۳۹۳ و ۴۱۵ از خود با عنوان «نویسنده این سطور» و «نگارنده این سطور» یاد کردند؟ مگر تعبیر «نویسنده» کافی نبود که «این سطور» را هم بدان افزودند؟ یا مگر «نویسنده این سطور» هم بود که «نویسنده این سطور» آوردند؟ یا چون احتمال داشت خوانندگان نویسنده «این سطور» را پژوهشگری غیر از ایشان بدانند، ناچار شدند آن را هم بیاورند؟

۴- متأسفانه ادبیات طعنه آمیز و کنایه‌ای ناقد که در بخشهای مختلف مقاله آمد به گونه‌ای است که به سختی می‌توان پذیرفت این میزان ناراحتی، به مباحث درون ترجمه‌ای مربوط باشد. اوج این ناخرسندی در بخش پایانی مقاله آمد که روشن نیست دلیل این میزان نگرانی چیست؟ آیا ایرادهای این ترجمه، در مقایسه با دهها ترجمه دیگر آنقدر زیاد است که ایشان را تا این اندازه عصبانی و ناراحت کرد که بی توجه به مفهوم واژه‌ها، اتهامهایی را به دیگران نسبت می‌دهند یا نکته‌های دیگری در میان است که خوانندگان از آن بی‌خبرند؟ آیا خواسته و دانسته این بخش را مرقوم فرمودند، یا ناخواسته و نادانسته چنین مطالبی نوشتند که تهمت به ویراستاران و توهین به مخاطبان است؟ هر چه هست دلیل این میزان بی‌دقتی در نگارش یک مقاله پژوهشی غیر قابل درک است. محقق واقعی در گزینش واژه‌ها دقیق است و در انتخاب ادبیات نوشتاری، نه تنها به معنا و مفهوم واژه‌ها، بلکه به لحن و آهنگ واژه‌ها، و پیامی که منتقل می‌کنند هم توجه دارد و به خوبی می‌داند

الفاظی که به کار می برد تنها دانش و اندیشه او را نمایندگی نمی کنند، بلکه بیانگر خلق و خوی وی نیز هستند. از این رو، گرچه می تواند همانند دیگران «بنشین» و مانند آن بیاورد، اما ترجیح می دهد «بفرما» به کار ببرد. ولی با فرض اینکه مقاله ای دچار چنین بی دقتی شد، آیا مجله و وظیفه ای ندارد؟ بررسی بیشتر موضوع نیازمند طرح مواردی است که هرچند بازگویی آنها با روحیه نگارنده سازگار نیست؛ ولی متأسفانه بی دقتیها به اندازه ای است که جز طرح آن چاره ای نیست. به این نمونه ها توجه فرمایید:

الف- مترجم در صفحه سی و پنج مؤخره در باره ویژگیهای ترجمه خود مطالبی آوردند از جمله این عبارت: «در این ترجمه، وفاداری به متن قرآن کریم یک اصل است و در عین حال رعایت نثر معیار نیز در سرتاسر آن مدنظر بوده و مترجم تلاش کرده است حتی الامکان نثری خوشخوان، گویا و روان ارائه دهد» (ص ۳۴۸). ناقد محترم با نقل این بخش به نقد آن پرداخته چنین نوشتند: «کلام ایشان توضیح واضح است؛ زیرا طبیعی است که نه در ترجمه قرآن که اساساً در هر ترجمه ای وفاداری به متن یک اصل است» (ص ۳۴۹). بحث بر سر درستی یا نادرستی نظر مترجم نیست. بلکه سخن در این است که آیا ناقد محترم توجه دارد اگر قرار باشد با همین معیار به ارزیابی مقاله ایشان پرداخته شود، چه حجم وسیعی از مطالبشان مصداق بارز «توضیح واضح است» خواهد شد؟

ب- در بخش انتهایی مقاله در ذیل عنوان «سخن پایانی درباره شیوه نامه مترجم، شیوه ترجمه، ویرایشگران و تمجیدکنندگان» پس از بیان مطالبی کنایه ای و طعنه آمیز، درباره رسالت ویراستاری و مسئولیت ویراستاران چنین نوشت: «کسی که ویراستار ترجمه ای می شود، مطلوب آن است که خود مترجم باشد. اگر مترجم نبود، دست کم از مسئولیت ویراستاری به خوبی آگاه باشد؛ آن هم ویراستاری ترجمه قرآن. آنکه نامش بر روی جلد ترجمه ذکر شود، در عرف اهل فن بدین معناست که کاری نزدیک به کار مترجم کرده و حتی ممکن است پنجاه درصد ترجمه کار او باشد. بنابراین هر اشکالی به مترجم وارد آید، بر او نیز وارد است... ذکر نام شخص به عنوان ویراستار بر روی جلد و مخصوصاً صفحه عنوان ترجمه، بیشتر باید برایش مسئولیت آور و دلهره زا باشد تا مایه انبساط خاطر و فخر و افتخار. این گونه ویراستاری سخت مسئولیت آور است و لذا کمتر ویراستار با تجربه ای چنین کاری را قبول می کند. اما سوئه سومی که در پایان مقاله یاد کردنی است آن است که در هر اثر-عم از ترجمه یا تألیف یا تحقیق و...- کسانی هم که از آن تعریف می کنند یا بر آن تقریظ و موخره می نویسند، در خصوص اشکالات آن مسئولیت دارند. اینان باید بدانند هر چقدر تعریف های غلیظ و شدیدتری از اثر داشته باشد، به هر انگیزه و علتی که بوده باشد-رودربایستی یا پاسداشت حق دوستی یا بدون دقت و با مطالعه گذرا- مسئولیت شان هم بیشتر می شود. بنابراین باید دقت شود در این مورد نیز عدالت یعنی: *وضع الشيء موضعه* رعایت شود که هم خوانندگان به گمراهی نیفتند و چیزی بیش از آنچه هست برایشان جلوه گری نکند و هم اعتبار علمی چندین ساله خود تمجید کنندگان حفظ گردد» (ص ۴۲۷). مشخص نیست چرا ناقد محترم به هنگام نگارش این مطالب توجه فرمود این نکته به دو ویراستاری که بر ترجمه مؤخره نوشتند محدود نمی شود و ایشان نیز باید در قبال تعریف و تمجیدهایی که از ترجمه و مترجم کرده اند پاسخگو باشند و برای خوانندگان مشخص کنند تعریفهایشان بر اساس «رودربایستی [بوده] یا پاسداشت حق دوستی یا بدون دقت و با مطالعه

گذرا؟ شدت و غلظت تعریف و تمجید ایشان کمتر از «سخن ویراستاران» نیست؛ چگونه خود را از شمول «تمجیدکنندگان» خارج می کنند و بی محابا به دیگران می تازند؟ آیا عدالت و انصاف مورد تاکید ایشان اجازه داده است درباره مترجم و ویراستاران هر چه خواستند بگویند و هر گونه که مایل بودند اظهار نظر کنند، اما ویراستاران مجاز نباشند حتی نظرات شخصی خود درباره مترجم، و فهم و برداشت خود از ترجمه را بیان نمایند؟ به علاوه، آیا تعریف و تمجید سردبیر فاضل مجله از جناب کوشا را که فرمودند: «ترجمه جناب آقای کوشا، ترجمه ای است کارآمد و از پس نگارش نقدهای بسیار بر ترجمه های قرآن و با همراهی و همدلی جمعی از فاضلان، ترجمه ای است شایان توجه و شایسته تأمل» هم خدای ناکرده باید بر اساس رودربایستی یا مواردی که ایشان فرمودند حمل کرد؟ عجیب است که چرا توجه ندارند همان گونه که ایشان حق دارند نظراتشان را درباره مترجم و ترجمه در مقاله بیاورند، دلیلی ندارد کسانی که بر آن مؤخره نوشتند از این حق طبیعی محروم باشند؟ علاوه بر این، آیا شخصیت فرهنگی شناخته شده ای همچون استاد خرمشاهی که نه تنها مترجم قرآن و پیشکسوت ویراستاری ترجمه های قرآن، بلکه نویسنده ای حرفه ای و از پایه گزاران حوزه نقد هم هست، به جایگاهی نرسید که بتواند نظراتش را در قالب «گفتار ویراستار» در پایان ترجمه بیاورد؟ ناقد محترم در آغاز مقاله درباره استاد کوشا و ترجمه اش مطالبی فرمود که بسیار غلیظتر و شدیدتر از تعریف و تمجیدی است که در «سخن ویراستاران» آمد؛ آیا تعریف و تمجید ایشان هم بدون دقت و با مطالعه گذرا و به خاطر رودربایستی و برای پاسداشت حق دوستی صورت گرفت، یا برای گمراهی مخاطبان و جلوه دادن بیش از آنچه هست بیان گردید؟! حتی سردبیر فرهیخته مجله هم در یادداشت کوتاه خود از جناب زاهد و مقاله اش تمجید کرد و استاد کوشا و ترجمه اش را ستود. آیا تعریف و تمجید استاد مهدوی راد از ناقد و مقاله شان هم بر مبنای همان نکته هایی است که ایشان در پایان مقاله آوردند؟ اینکه سردبیر دانشمند مجله در متن کوتاه معرفی خود دوبار واژه «حضرت» را برای ناقد به کار می برد و از وی با عنوان «حضرت آقای زاهد» یاد می کند، در حالی که چنین تعبیری را حتی برای استاد کوشا با همه احترام و اعتباری که برایشان قائل است، به کار نمی برد با چه معیاری قابل توجیه است؟ اینکه سردبیر فرزانه مجله صریحاً از واژه «پاسداشت» برای ناقد استفاده می کند و متواضعانه می نویسد: «ضمن رایزنی با برخی از فاضلان و محققان، برای پاسداشت زحمات بسیار حضرت آقای زاهد...»، آیا جز این است که به جایگاه علم و عالم نظر دارد و به ارزش تحقیق و اعتبار محقق می نگرد و بر مبنای ادب نقد و اخلاق پژوهش، به هنگام معرفی پژوهشگر، به شخصیت علمی وی و جنبه های مثبت تحقیق توجه می کند و با برجسته کردن آنها به معرفی اش می پردازد؟ چرا این حق برای ویراستارانی که سالها با مترجم و ترجمه اش همدم بودند دریغ شود و این گونه عنان قلم از کف برود و آنان به بی تجربگی و بی مسئولیتی متهم شوند و با تعبیر نه چندان پسندیده «ویرایشگران» از آنان یاد شود؟ ای کاش کسی به ایشان یادآور می شد آوردن عبارت «خوانندگان» به گمراهی نیفتند و چیزی بیش از آنچه هست برایشان جلوه گری نکند» توهین آشکار به فهم و شعور مخاطبان و تهمت ناروا به ویراستاران است. آیا قابل تصور است شخصیت فرزانه ای همچون استاد خرمشاهی بر ترجمه استاد کوشا مؤخره بنویسد و از آن تمجید کند که «اعتبار علمی چندین ساله» خود را زیر سؤال ببرد و برای ترجمه خود رقیب بترشد؟ این گونه سخن گفتن چقدر حساب شده و سنجیده است و در مقاله های پژوهشی جایگاه دارد؟

آیا واقعاً ناخواسته و نادانسته چنین مطالبی را مرقوم فرمودند یا خدای ناکرده عامدانه و با علم و آگاهی چنین نوشتند؟ و در این صورت آیا می توان این گونه پژوهش را «نقد و بررسی» نامید که عنوان مقاله خود قرار دادند؟

ج- در باره مسئولیت ویراستاران در متنی که پیشتر نقل شد چنین فرمودند: «در اینجا اشاره ای هم باید به ویراستاری ترجمه بشود. کسی که ویراستار ترجمه ای می شود، مطلوب آن است که خود مترجم باشد. اگر مترجم نبود، دست کم از مسئولیت ویراستاری به خوبی آگاه باشد؛ آن هم ویراستاری ترجمه قرآن. آنکه نامش بر روی^{۱۰} جلد ترجمه ذکر شود، در عرف اهل فن بدین معناست که کاری نزدیک به کار مترجم کرده و حتی ممکن است پنجاه درصد ترجمه کار او باشد. بنابراین هر اشکالی به مترجم وارد آید، بر او نیز وارد است... ذکر نام شخص به عنوان ویراستار بر روی جلد و مخصوصاً صفحه عنوان ترجمه، بیشتر باید برایش مسئولیت آور و دلهره زا باشد تا مایه انبساط خاطر و فخر و افتخار. این گونه ویراستاری سخت مسئولیت آور است و لذا کمتر ویراستار با تجربه ای چنین کاری را قبول می کند». آیا بیان این قبیل توصیه های سطحی و ابتدایی برای شخصیت شناخته شده ای همچون استاد خرمشاهی که چندین دهه تجربه ویراستاری دارد و پیشکسوت این عرصه به شمار می رود، مصداق بارز «توضیح واضحات» نیست؟ آیا محققى که به اهمیت ویرایش و ویراستاری تا بدین اندازه توجه دارد و بارها از وظایف ویراستاران سخن می گوید، نباید دستکم بخشهایی از همان وظایف را در مقاله ای که می نگارد مراعات کند و پژوهشی با این میزان نوپراستگی و ناپیراستگی- اگر نگوئیم با سراسیمگی و آشفتگی- منتشر نسازد؟ اینکه فرمودند: «ذکر نام شخص به عنوان ویراستار بر روی جلد و مخصوصاً صفحه عنوان ترجمه» چه بهره ای از یک متن ویراسته دارد؟ آنچه در «صفحه عنوان» که در داخل اثر است، می آید مهمتر است یا آنچه «روی جلد» نوشته می شود؟ ایشان از کدام ترجمه سخن می گویند که نام ویراستاران روی جلد آن نوشته شده است؟ مگر ترجمه حاضر را ندیده نقد کردند؟ چاپ نخست ترجمه استاد کوشا که چنین نیست و هیچ تصمیمی جز این هم برای چاپهای بعدی گرفته نشده است. افزون بر این، وقتی می نوشتند: «ذکر نام شخص به عنوان ویراستار... بیشتر باید برایش مسئولیت آور و دلهره زا باشد تا مایه انبساط خاطر و فخر و افتخار» آیا توجه نداشتند این سخن تهمت ناروای دیگری است که به راحتی به ویراستاران نسبت می دهند، یا توجه داشتند و عامدانه چنین نوشتند؟ ایشان چگونه و از کجا کشف کردند ویراستاران گرفتار «انبساط خاطر و فخر و افتخار» شدند که اخلاق مدارانه اینچنین توصیه فرمودند؟ ادب نقد و اخلاق پژوهش به ایشان اجازه داد درباره دیگران هر چه خواستند بگویند یا روحیه علمی و اخلاق قرآنی چنین چیزی را مجاز و روا شمرد؟ آیا ویراستاران حق ندارند چنین نتیجه گیری را حاصل قیاس به نفس ناقد بدانند؟ افزون بر این، حتی با فرض اینکه چنان «انبساط خاطر»ی هم حاصل شده باشد، ایراد کار کجاست؟ و اصلاً چرا وقتی نتیجه زحمات چندین ساله خود را می بینند، دچار انبساط خاطر نشوند؟ ویراستاران سالها وقت و انرژی خود را صرف این کار کردند و اگر هم خشنود باشند طبیعی است؛ چنانچه همه پژوهشگران وقتی نتیجه تلاشهای خود را می بینند شادمان می شوند.

^{۱۰} - آوردن «بر» و «روی» که هر دو معادل «علی» در عربی است از نگاه ویراستاری درست نیست و باید یکی از آن دو بیاید. ضمناً واژه «لذا» که بسیار به کار رفت به شدت محاوره ای است و در یک اثر علمی جایگاهی ندارد. به هنگام نگارش بهتر است معادلهایی همچون «از این رو»، «بدین سبب»، «بدین جهت»، «بدین خاطر»، «به این علت» و «به این دلیل» بیاید.

د-اینکه فرمودند: «این گونه ویراستاری سخت مسئولیت آور است و لذا کمتر ویراستار با تجربه ای چنین کاری را قبول می‌کند» چه اندازه دقیق و سنجیده است؟ آیا با همین معیار می‌توان به ایشان توصیه کرد چون مقاله حاضر نشان می‌دهد در نوشتن تجربه کافی ندارد و شیوه درست مقاله نگاری را نمی‌داند و با روش صحیح نقد ترجمه آشنا نیست و به ادب نقد و اخلاق پژوهش بی‌اعتناست، تا زمانی که به این جایگاه نرسیده بهتر است دست به قلم نبرد و چیزی ننویسد؟ آیا استاد خرمشاهی بی‌تجربه بود یا مراد ایشان دو ویراستار دیگر است؟ و در این صورت چرا مطلب به صورت کلی بیان می‌شود که استاد خرمشاهی را هم شامل شود؟ به علاوه، آیا توجه نداشتند این سخن علاوه بر ویراستاران، اهانت آشکار به مترجم نیز هست که آنقدر دانش و تجربه نداشت که برای ویرایش اثری که حاصل عمرش محسوب می‌شود سه ویراستار بی‌تجربه را انتخاب کرد، یا علی‌رغم علم و آگاهی چنین نوشتند؟ ای کاش سروران عزیز مجله به ایشان تذکر می‌دادند این تعبیر نادرست نه فقط دهها ویراستاری را شامل می‌شود که در طی چند دهه گذشته، ویراستاری دهها ترجمه قرآن را بر عهده داشتند، بلکه دهها مترجم قرآن که این ویراستاران را انتخاب کردند نیز مشمول همین سخن نادرست و ناسنجیده می‌شوند. ویراستار با تجربه از عالمی دیگر نمی‌آید و از جایی دیگر تجربه کسب نمی‌کند. شیوه ای غیر از همان روشی که در فراگیری دیگر مهارتها وجود دارد هم برای ویراستاری تعریف نشده است که ایشان تشخیص دادند ویراستاران این ترجمه از آن بی‌بهره اند. ویراستاری مانند همه مهارتها نیازمند تمرین و تکرار، و داشتن علاقه و پشتکار است و به تدریج حاصل می‌شود. اگر واقعاً شخصیت فرهیخته ای همانند استاد خرمشاهی پس از این همه سال تلاش ادبی و قرآنی به جایگاه ویراستار با تجربه نرسیده، خوب است ایشان ضمن برشمردن ویژگیهای ویراستار با تجربه، بیان فرمایند چنین ویراستار با تجربه ای را کجا می‌توان یافت تا مترجم و ویراستاران از دانش و تجربه اش استفاده کنند؟ از آنجا که ممکن است نگارنده متهم شود به هنگام پاسخ دادن همواره پشت شخصیت شناخته شده ای همچون استاد خرمشاهی پنهان می‌شود، باید یادآور شود با سابقه بیش از چهل سال تحقیق و تدریس در سه حوزه ادبیات عرب، علوم قرآن و حدیث، و روش تحقیق، نگارش و انتشار بیش از صد مقاله و کتاب، انجام ده طرح پژوهشی درون دانشگاهی، ویرایش ترجمه های چاپ شده استادان خرمشاهی، گرمارودی و انصاری،^{۱۱} ویراستاری ترجمه در دست انتشار آیت الله یعقوب جعفری، تمرکز بیش از یک دهه بر مباحث ترجمه

^{۱۱} - ویراستاری‌های انجام شده - که گاهی تا شش بار خواندن ترجمه صورت گرفته مانند ترجمه دکتر گرمارودی - صرفاً به انگیزه شخصی و بی‌هیچ مزد و منت، و تنها از روی علاقه و ارادت انجام گردید. برای انجام این کار نگارنده دیدگاههای ویراستارانه خویش را به صورت یادداشتهایی در حاشیه آخرین چاپ ترجمه این عزیزان می‌نوشت و پس از پایان کار، ترجمه را برای آنان ارسال می‌کرد. استاد خرمشاهی بارها در مراوده های تلفنی فرمودند که به جز موضوع تاکیدها، بقیه را در ترجمه اعمال فرمودند و چاپ جدید ترجمه را با چنین ویرایشی منتشر خواهند ساخت. (ایشان با نهایت بزرگواری و از سر کوچک نوازی، نه تنها در پی نوشت ترجمه استاد کوشا، از مقاله های نقد ترجمه نگارنده و ترجمه در دست انجامش یاد نمود؛ بلکه در مصاحبه ای که در تاریخ (۱۳۹۸/۴/۲۴) در معرفی ترجمه استاد کوشا با خبرگزاری قرآنی ایکننا انجام دادند هم درباره ویرایشی که نگارنده از ترجمه شان انجام داده بود هم سخن گفتند). دکتر گرمارودی فرمودند بسیاری از دیدگاههای نگارنده را در چاپ جدید ترجمه اعمال خواهند نمود. استاد انصاری هم بیان داشتند بخشهایی از دیدگاههای نگارنده که مورد تاییدشان است در ترجمه اعمال خواهد شد و مواردی را که قبول ندارند طی مقاله ای توضیح خواهند که امیدوارم در آینده ای نزدیک شاهد انتشار مقاله ایشان در این زمینه باشیم. ترجمه آیت الله جعفری نیا که از دل تفسیر کوثر استخراج شد و با ویرایش نگارنده قرار است منتشر شود، هنوز چاپ نشد که امید است انتشار آن همانند تفسیر کوثر در اولویت قرار گیرد. ناگفته پیداست مراد نگارنده از ذکر این موارد آن نیست که آنچه انجام داده درست است. هرگز! آدمی باید در جهل مرکب باشد که این گونه داوری نماید. بلکه سخن در دانش آموزی و تجربه اندوزی در این مسیر است که نگارنده دستم از یک دهه پیش تا

پژوهانه قرآنی، نقد و بررسی دهها ترجمه قرآن، این اندازه دانش آموخته و تجربه اندوخته که همکاری چندین ساله اش را با ترجمه استاد کوشا توجیه نماید؛ خصوصاً که این همکاری فرصت دیگری فراهم نمود تا از محضر استاد خرمشاهی، دانش و تجربه بیشتری به دست آورد.

هـ- در بخش دیگری از سخن پایانی با لحنی کنایه ای و شاید تمسخرآمیز چنین فرمود: «نوشته‌اند: «ترجمه پیش‌نویس بر اساس ترکیب نحوی و نکات بلاغی و پرسش‌ها و پاسخ‌های گوناگون ادبی، بلاغی و تفسیری به تصویب [!] می‌رسید. مگر «ترجمه» قانون بوده و آن جلسه هم جلسه پارلمان بوده که بخواهند آن را به تصویب برسانند؟!...» (ص ۴۲۶)^{۱۲}. امیدوارم ناقد محترم در مقاله‌های بعدی خود، با تجربه شده توان مهار سرکشی قلم را پیدا کند و طنزگونه ننویسد و طعنه آمیز قلم نزند. همین اندازه احتمال که شاید دیگران هم بتوانند طنزگونه بنویسند و طعنه آمیز پاسخ دهند کافی است تا محقق اعتبار خویش حفظ کند و حرمت قلم پاس دارد و زبان طنز به کار نگیرد و طعنه آمیز ننویسد. آیا نباید احتمال داد جناب خرمشاهی که استاد مسلم نقد و پیشکسوت طنز است و جایگاه علمی و اعتبار اجتماعی برجسته ای دارد و متأسفانه در چندین نوبت در معرض کنایه‌های ناقد قرار گرفت، اگر بخواد طنزگونه بنویسد و طعنه آمیز پاسخ دهد، چگونه خواهد نوشت؟ اعتماد به نفس خوب است، اما اگر از اندازه گذشت، دیگر اعتماد به نفس نیست. چنانکه نقد آثار هم آدابی دارد که اگر مراعات نشود نام آن نقد نیست و نگارش مقاله هم اصولی دارد که اگر رعایت نگردد با نوشته‌های معمولی تفاوتی ندارد.

مراعات نثر معیار

از تاکیدهای فراوانی که بر رعایت نثر معیار دارد و دستکم بیست و پنج بار از نثر معیار و زبان فارسی سخن گفت چنین برمی آید که مراعات آن در نزد ایشان بسیار با اهمیت است. این اهمیت تا بدانجاست که گاهی در یک عبارت کوتاه سه یا چهار بار از «نثر معیار» سخن می گوید مانند: «ترجمه فارسی از نثر معیار به دور است؛ زیرا در نثر معیار گفته نمی‌شود: کسانی که کفر می ورزند، کافران همانند. در اینجا اگر بخواهیم بر طبق نثر معیار بنویسیم باید بگوییم...» (ص ۳۵۲). و نیز مانند این بحث: «یکی از موارد دور افتادن از نثر معیار را شاهدیم که کاربست واژه «همانا» است که در ترجمه جناب کوشا نسبتاً زیاد به کار رفته؛ و چون تاکید مترجم بر ارائه ترجمه‌ای بر اساس نثر معیار است، تکرار این واژه دور از «نثر معیار» شگفت است. ما در نثر معیار کنونی «همانا» نداریم» (ص ۳۵۳). کمترین انتظار از کسی که این گونه بر نثر معیار تاکید دارد آن است که به هنگام نگارش، به لوازم آنچه می گوید پایبند باشد در حالی که نه تنها در این زمینه عملکرد قابل دفاعی ندارد، بلکه روشن نیست چرا نوشتارشان با آنچه درباره مراعات نشدن نثر معیار بیان فرمودند، این اندازه تفاوت دارد؟ متأسفانه این تفاوت در سرتاسر مقاله مشهود است و شاید محملی جز این نداشته باشد که آنچه برای دیگران می پسندد، برای خود نمی پسندد. یک نمونه از این ایرادها به فعل «نمودن» مربوط می شود که معتقدند: «کاربست نمودن» به جای

کنون تمام تمرکز پژوهشی خود را در حوزه ترجمه پژوهی قرآن منحصر کرد تا شاید بتواند ترجمه ای مفهومی-تطبیقی عرضه کند. و هر آنچه تا کنون انجام داده و می دهد صرفاً در راستای برآورده ساختن این آرزوست.

^{۱۲} - اگرچه عنوان مقاله «نقد و بررسی» است؛ اما روشن نیست چرا محتوای مقاله به جبهه گیری و تقابل بدل شد؟

«کردن» در «مضطرب نمودن» و «به خود مشغول نمودن» از کسی که ویراستار است انتظار نمی‌رود. این کار در جاهای مختلف تکرار شده؛ از جمله در پاورقی ۳ صفحه ۷۱ «یاری نمودن»، پاورقی ۷ در همان صفحه: «احسان نمودن و خوبی کردن» (۴۰۰). در حالی که اگر با اندکی درنگ و تأمل در همین دو پاورقی که نقل کردند می‌نگریستند به سادگی متوجه می‌شدند آوردن «نمودن» برای پرهیز از تکرار فعل «کردن» است. دو پاورقی مورد نظر ایشان چنین است: «۳. «خذلان» به معنای رها کردن و یاری نمودن و تنها گذاشتن است. «خَذَلْتَ الْوَحْشِيَّهَ وَكَلْدَهَا= حیوان وحشی فرزندش را رها کرد و آن را یاری نکرد». به معنای خوارکردن و ذلیل نمودن نیز آمده است... ۷. «منت» در چند معنا به کار رفته است: اعطای نعمت، احسان نمودن و خوبی کردن، یادآوری و به زبان آوردن احسان و خوبیهایی که انجام شده است» (کوشا، ۱۴۰۱، ص ۷۱). از ناقد محترم درخواست می‌شود به جای فعل «نمودن»، در همه موارد «کردن» بیاورند و متن را دوباره بخوانند و خود داوری کنند که اگر «نمودن» نمی‌آمد چه متنی ارائه می‌شد؟ مطمئناً اگر در همه موارد از فعل «کردن» استفاده می‌شد، ایشان یا منتقد دیگری ایراد می‌گرفت که چرا مترجم این همه فعل «کردن» آورده است. به علاوه، «نمودن» یکی از همان فعلهای نثر معیار است که بر مراعات آن تأکید دارند؛ دلیل ممنوعیت به کارگیری آن از نظر ناقد چیست؟ ضمن اینکه می‌توان پرسید اگر به کاربردن فعل «نمودن»، «از کسی که ویراستار است انتظار نمی‌رود»، به کارگیری آن از کسی که ناقد است چه وضعیتی دارد؟ مگر ایشان بارها در همین مقاله -و احتمالاً در رساله دکتری- از آن استفاده نکردند؟ مگر عباراتی نظیر «ترجمه ای رخ نمود» (ص ۳۴۵)، «برای خواننده ناآشنا می‌نماید» (ص ۳۴۸)، «...جملاتی نارسا در ترجمه رخ بنماید» (ص ۳۵۵) و... در مقاله ایشان نیامد؟ چرا دیگران مجاز نباشند از آن استفاده کنند؟ به علاوه، اگر کاربرد «نمودن» نادرست است، به کارگیری «کاربست» چگونه است و «کاربست» «پس» زیاد است» (ص ۳۵۰) و «انتهای غایت یا تعلیل کاربست ندارد» (ص ۴۱۲-۴۱۳) چه میزان در نثر معیار مورد نظر ایشان کاربرد دارد؟

ایرادهای نگارشی و ویرایشی

هفتمین محور بحث ایشان به «اشتباهات یا نارسائی‌های ویرایشی» اختصاص یافت ولی حجم بی‌دقتیها در این زمینه آنقدر زیاد است که حتی در تیتیر مباحث هم درست عمل نشد و نایکسانی نشانه‌های ویرایشی به خوبی محسوس است. مثلاً تیتیرهای دوم، سوم، چهارم، پنجم و هشتم در صفحات ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۹۸ و ۴۲۵ با دو نقطه (:) آمدند، تیتیر ششم در صفحه ۴۰۹ با کاما نقطه (،)، تیتیر هفتم در صفحه ۴۲۲ با نقطه (.) و تیتیر نخست در صفحه ۳۴۷ بدون نشانه ویرایشی آمدند. از آنجا که بررسی همین یک مورد به نگارش مقاله ای مفصل نیازمند است از ذکر نمونه‌های دیگر پرهیز می‌شود.

گفتاری بودن مقاله

وقتی سخن از انتشار مقاله می‌شود، اولین محدودیت، مراعات جنبه‌های نوشتاری است و با ادبیات گفتاری و نثر محاوره ای نمی‌توان مقاله نوشت. متأسفانه بخش قابل توجهی از مقاله ناقد ویژگی نوشتاری ندارد و با نثری سست و ضعیف نگاشته شد. به دلیل حجم زیاد این موارد تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

- «اما این پاورقی اشکالات و نقص دیگری هم دارد» (ص ۳۶۸).
- «باید در پاورقی تذکر بدهند که من مترجم این را مصدريه گرفتم» (ص ۳۶۳).
- «در ترجمه حجت الاسلام انصاریان این مسأله خوب منعکس شده است» (ص ۳۸۵).
- «اولاً باید توضیح می دادند یعنی چه «به منزله یک کلمه» دانسته شده اند؟» (ص ۳۶۴).
- «وفاداری بیش از حد به متن سبب شده جملاتی نارسا در ترجمه رخ بنماید» (ص ۳۵۵).
- «در آیه مذکور، مترجم باید تمام تلاش خود را بکند که بتواند در ضمن سه جمله، مفهوم را برساند» (ص ۳۷۸).
- «در قرآن بارها شده است که «مَنْ» شرطیه، جمله شرطش مفرد است، ولی جواب شرطش جمع آمده است» (ص ۳۷۴).
- «ترجمه خوب و سراسر را از فاضل ارجمند حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمود صلواتی ببینیم...» (ص ۳۶۵).
- «عبارتی در قرآن هست «بما قدمت أیدیهم» که گاه با تغییر «أیدیهم» به «أیدیکم» یا «أنفسکم» پانزده بار بکار رفته^{۱۳} است» (ص ۳۶۹).
- «البته اتفاقی میمون است که کاش باز هم چنین می شود و اکنون چنین نشده، در ویراست بعدی از تعداد اوها کم شود» (ص ۳۵۵).
- «به مناسبت بحث از ماده «رسو»، بر آن شدم به سه مورد استعمال «مرسی» در قرآن و ترجمه جناب کوشا از آن سری بزنم» (ص ۴۰۲).
- «در زمینه پاورقی زدن^{۱۴} و این که کجا این کار لازم است، ترجمه قرآن استاد بهاء الدین خرمشاهی در چاپ قطع رحلیش الگوی خوبی است» (ص ۳۹۹).
- «مسلم است مقصودمان نیست که هرچه ف در قرآن آمده نباید ترجمه شود و نیز منظورم آن نیست که مترجم محترم هرچه ف بوده را^{۱۵} ترجمه کرده» (ص ۳۵۱).

^{۱۳} - «به کار رفتن» در تمام موارد به صورت «بکار رفتن» آمد در حالی که «بکار» مانند «بنام» به معنای «مشهور» و «بجا» به معنای «درست» نیست که بتوان این گونه به کار برد چنانچه ایشان هم «آقای کوشا از ناقدان بنام» (ص ۳۴۵) و «بسیار بجا بود...» (ص ۳۵۱) آوردند.

^{۱۴} - برای پرهیز از محاوره ای شدن نثر می توان این گونه نوشت: «در زمینه پاورقی نویسی و موارد انجام آن، قطع رحلی ترجمه قرآن استاد بهاء الدین خرمشاهی الگوی خوبی است». ضمناً «پاورقی زدن» که در یکی دو مورد دیگر هم به کار رفت، گفتاری است تا نوشتاری. در نثر معیار (نوشتن پاورقی) رایج است نه (زدن پاورقی). چنانچه در مقاله هم آمد: «یا نباید پاورقی می زد یا اگر پاورقی نوشت» (ص ۳۷۴). حتی (پاورقی خوردن) هم مانند (پاورقی زدن) است و عباراتی مانند «برای این آیه پاورقی خورده» (ص ۴۰۹) هم کاربرد زیادی ندارد.

- «بماند که...» (ص ۳۷۱، ۳۵۹ و ۳۷۳). «مقدمتاً عرض شود...» (ص ۳۶۶ و ۳۷۶). «یک نکته بلاغی نیز عرض شود» (ص ۴۰۳). «اینجا فقط خواستم بگویم...» (ص ۴۲۶).

- «با مراجعه به بسیاری از ترجمه های معاصر نیز دیده شد همگی ترجمه ای نارسا ارائه داده اند. نمونه را (به ترتیب حروف الفبای نام خانوادگی) ...» (ص ۳۵۵-۳۵۶).

- «هر یک از این محورها شماره گذاری شده، ذیل آن به تفصیل توضیح داده می شود، ولی گاه در هنگام توضیح یک محور، اشکالاتی از محورهای دیگر هم ذکر می گردد؛^{۱۶} لذا اگر در محوری مصداقها و نمونه های کمی آمده، در لا به لای محورهای دیگر از آنها سخن رفته است» (ص ۳۴۷).

- در ذیل شماره (۹.۲) پس از نقل دو آیه، عبارت «بدون توضیح» آمد (ص ۳۷۱) که در ابتدا بسیار پرسش برانگیز است و مشخص نمی شود چیست؟ آیا قرار بود نویسنده مطلبی را در اینجا بنویسد و فراموش کرد؟ یا به دلیل وضوح و روشنی مطلب به توضیح نیاز نداشت؟ یا چون توضیح در مباحث پیشین آمد ضرورتی به تکرار آن نبود؟ یا محقق نکته دیگری را در نظر داشت که به خواننده واگذار کرد؟ اگرچه این ابهام با درنگ و تأمل برطرف می شود و خواننده درمی یابد مراد نویسنده چیست؛ اما این شیوه نگارش که یادآور عبارت (بدون شرح) در رسانه هاست، در مقاله های پژوهشی کمترین جایگاهی ندارد. همین وضعیت پس از ذکر ۱۱۲/بقره و ترجمه آن تکرار شد و این دفعه با نشان تعجب نیز همراه گردید و عبارت (بدون توضیح!) نوشته شد (ص ۳۷۷). نگارنده این شیوه عجیب را در هیچ مقاله ای ندید و گمان نمی کند در مقاله های پژوهشی جایگاهی داشته باشد. شاید توضیح ناقد در پاسخ احتمالی به نگارنده موضوع را روشن کند که امید است چنین شود.

- در نقد شیوه مترجم در پایان مؤخره چنین نوشتند: «اما تصویب ترجمه بر اساس چه بوده؟ طبق آنچه نوشته شده، یکی بر اساس ترکیب نحوی، دیگری نکات بلاغی، سوم. پرسشها و پاسخهای گوناگون. این پرسشها در چه موضوعاتی بوده؟ نوشته اند: در موضوعات گوناگون «ادبی، بلاغی و تفسیری». این سه کلمه ای که نوشته اند (ادبی، بلاغی، تفسیری) قسیم یکدیگر نیستند؛ زیرا «ادبی» بلاغی را پوشش می دهد. «تفسیری» هم شامل «ادبی» می شود. این پرسش نیز مطرح می شود که پرسشها و پاسخهای گوناگون در موضوع صرف و نحو نبوده؟ در موضوع آیات الاحکام چه؟ در موضوع علوم قرآنی مانند ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص چه؟ درباره شان نزول چه؟ اگر گفته شود: وقتی می گوییم «تفسیری» شامل همه اینها می شود، می گوییم: پس نیازی هم نبود «ادبی» و «بلاغی» به طور جداگانه ذکر شوند؛ چون «تفسیری» این دو را هم پوشش می دهد» (ص ۴۲۶). ظاهراً آمدن نقطه پس از «سوم» سهو نگارشی است؛ چون بعد از دو واژه «یکی» و «دیگری» چنین نشد. اما شکل پرسشهای مطرح شده که با واژه (چه) آمده هم چندان پژوهشی نیست و به خطابه و سخنرانی بیشتر شباهت دارد تا یک متن

^{۱۵} - نشانه مفعول بی واسطه در نثر معیار پس از فعل نمی آید.

^{۱۶} - در کنار تکرار زیاد واژه «لذا»، کلمه «که» پس از «یعنی» هم بسیار به کار رفت و عبارت «یعنی که» کاربرد زیادی پیدا کرد مانند «...یعنی که باید ترتیب آیات جا به جا شود» (ص ۳۵۲). این کاربرد در موارد دیگری هم مشاهده می شود مانند «به علاوه که» (ص ۳۷۸)؛ «اولاً که» (ص ۳۹۹)؛ «به مناسبت که این آیه ذکر شد» (ص ۳۷۷) و «جالب آن که بر فرض که جواب شرط هم مفرد بیاید» (ص ۳۷۴).

مکتوب. نکته دیگر، انتقاد ایشان به آوردن سه واژه «ادبی، بلاغی و تفسیری» است که نادرست تشخیص دادند و به نظر می رسد با تکیه بر همین معیار، سردبیر فاضل مجله هم باید در تعریف خود از ناقد تجدیدنظر کند!! چراکه فرمودند: «در ادب عربی و مطالعات تفسیری-ادبی سختکوش هستند و چیره دست» و نقدشان را بدین جهت ستودند که «بیشتر با تکیه بر ساختارهای ادب عربی و با استناد به مصادر و منابع مهم تفسیری و ادبی» صورت گرفت. حتی می توان پرسید اگر دقت نظرهای ناقد تا این اندازه ریز و ظریف هست، ذکر جداگانه «آیات الاحکام» و «شأن نزول» چه ضرورتی داشت؟ مگر این دو دانش جزئی از «علوم قرآن» نیستند؟ پس اگر بنا باشد بر مبنای سخن ایشان متن مذکور بازنویسی شود باید پرسش را این گونه مطرح کرد: «در موضوع علوم قرآنی مانند آیات الاحکام، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص و شأن نزول چه؟»^{۱۷}

بخش دوم: بررسیهای علمی و محتوایی

بررسی این بخش با دو مقدمه آغاز می شود که پاسخ نگارنده را هم به اجمال در خود دارد:

مقدمه نخست

ناقد محترم بیش از آنکه از زاویه «ترجمه پژوهی قرآن» به نقد و بررسی پرداخته باشد، از نگاه زبان عربی به اظهار نظر پرداخت. امری که علی رغم اهمیت؛ در نقد ترجمه های قرآن کافی نیست و به همین دلیل مقاله ای با این حجم، نتوانست هیچ سخن تازه ای ارائه دهد. اینکه فرمودند برای نقد و بررسی ترجمه های قرآن، علاوه بر تخصص زبان عربی، باید «مطالعات ترجمه» هم داشت (ص ۴۲۶) درست است؛ اما توجه نداشتند امروزه ترجمه قرآن به آنچنان جایگاهی رسیده که «مطالعات ترجمه» حتی اگر بسیار عمیق باشد هم هرگز کافی نیست و باید «مطالعات ترجمه پژوهانه قرآنی» داشت. امری که در هیچ اثری از پیشینیان، اعم از تفسیری یا غیر تفسیری نیامده است و ایشان نیز کمترین توجهی بدان مبذول نفرمودند. بخشهای زیادی از مباحث «ترجمه پژوهانه قرآنی» در مقاله های نقد ترجمه ای آمد که ظرف چند دهه اخیر نگاشته شد و بیش از هزار مقاله در مجله های مختلف قرآنی منتشر گردید، ولی متأسفانه حتی یک مقاله هم در فهرست منابع ناقد دیده نمی شود. بیشترین مباحث ترجمه پژوهی و مهمترین اندیشه های ترجمه پژوهانه صرفاً در درون این مقاله ها آمده است و نه تنها برای ترجمه قرآن، بلکه برای نقد و بررسی آن هم باید بدانها مراجعه کرد و از ایده های موجود در آن برای رسیدن به این هدف بهره برد. ناقد محترم از وجود این مقاله ها بی اطلاع بود-که احتمالاً چنین است و مطالعه مقاله چیزی غیر از این را نشان نمی دهد-یا علی رغم علم و اطلاع سراغشان نرفت؛ در اصل بحث تأثیری ندارد و بیشترین ایرادهای مقاله از بی توجهی به همین نکته بسیار مهم ناشی شد. اگر ایشان به این منبع ارزشمند مراجعه می

^{۱۷} هرچند امروزه آیات الاحکام در برخی موارد زیرمجموعه فقه قرار داده می شود؛ در گذشته در ضمن تفسیرها و کتابهای علوم قرآنی جای داشت و آثار ارزشمندی همچون «کنزالعرفان» فاضل مقداد و «زبد البیان» مقدس اردبیلی در عین حال که مهمترین منابع فقه قرآنی به شمار می روند، یک دوره تفسیر آیات الاحکام نیز هستند. به عبارت دیگر، آیات الاحکام از منظر احکام، فقهی است و در دانش فقه مورد بررسی قرار می گیرد و از زاویه آیات، قرآنی است و در زمره دانشهای قرآنی طبقه بندی می شود. اما اگر آیات الاحکام به همین میزان هم مورد پذیرش نباشد، در مورد شأن نزول تردیدی نیست که بخشی از علوم قرآنی است و ذکر جداگانه آن بر طبق استاندارد ناقد توجیهی ندارد.

کردند، مشاهده می فرمودند نه تنها بخشی از مباحث تفسیری که آوردند در برخی از آن مقاله ها آمد،^{۱۸} بلکه چند معادل پیشنهادی ایشان هم، سالها پیش در همان آثار ذکر شده بود و به این همه تکرار و تطویل نیازی نبود. علاوه بر این، منابع ارزنده دیگری هم بودند که به آنها نیز مراجعه نشد. آثاری همچون «فرهنگنامه قرآن» دکتر محمدجعفر یاحقی، «فرهنگنامه بزرگ قرآنی» دکتر علی رواقی، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» دکتر حسن مصطفوی، و برخی فرهنگنامه های کوچکتر مانند «شرح و تفسیر لغات قرآن» آقای جعفر شریعتمداری، «فرهنگ لغات قرآنهاي خطی آستان قدس رضوی» دکتر احمدعلی رجایی و «نثر طوبی» علامه شعرانی. اینکه ایشان برای نقد ترجمه قرآن به آرای تفسیری پاره ای مفسران استناد می کند و با همراهی برخی واژه نامه های ادبیات عرب، به بررسی ترجمه می پردازد، نشانه بی اطلاعی از روش صحیح ترجمه قرآن و نقد و بررسی آن است. همان گونه که با هر میزان آگاهی تفسیری و ادبی نمی توان ترجمه موفق ا ارائه داد؛ برای نقد و بررسی ترجمه ها نیز نمی توان به این میزان آگاهی بسنده کرد. بیشترین بخش مقاله ناقد به بررسی دیدگاههای تفسیری اختصاص یافت که به دلیل اختلاف دیدگاه مفسران، نازلترین نقش را در ترجمه دارد. ضمن اینکه در همان مختصر مباحث ادبی هم بیشترین ارجاعات به واژه نامه هایی مانند «لسان العرب»، «القاموس المحيط» و «تاج اللغة» اختصاص یافت که هرچند در ادب عرب مهم هستند؛ اما در ترجمه قرآن و بررسی آن در جایگاه نخست قرار نمی گیرند و به همین دلیل بیشترین مثالهای مقاله از نظم و نثر عربی است، نه آیات قرآنی.

مقدمه دوم

بسیاری از آنچه که ناقد به عنوان ایراد مطرح فرمود، اساساً ایراد نیست، بلکه اختلاف عقیده، اختلاف سلیقه، اختلاف روش، اختلاف دیدگاه، اختلاف فهم و برداشت، و اختلاف در چگونگی ارائه ترجمه هست که در حوزه های معرفتی مانند ترجمه و تفسیر کاملاً طبیعی است. نمی توان با نوع نگاه خویش، از مترجم یا مفسری خواست این گونه بیندیشد یا آن گونه عمل کند و آوردن عباراتی نظیر: «در ویراستاری بعدی حتماً باید رویکردی یکسان اتخاذ شود» (ص ۴۰۵) در حوزه رسالت نقد و وظیفه ناقد قرار نمی گیرد؛ زیرا مترجم می تواند بپرسد مبنای چنین «بایدی» که با «حتماً» هم تاکید شده چیست و چرا مترجمی که خود مبنا دارد و صاحب نظر است، «حتماً باید» طبق دستور ایشان عمل کند؟ منتقدان معمولاً دیدگاههای اصلاحی خود را با عباراتی نظیر «بهتر است...»، «خوب است...»، «شایسته است...»، «به نظر می رسد...» و مانند آن می آورند تا اگر مورد پذیرش بود در ترجمه اعمال شود. اینک برخی بررسیهای محتوایی مقاله به شرح زیر تقدیم می شود:

ناقد محترم عقیده دارد اشتباهات ترجمه «آن قدر هست که آن را نیازمند ویرایش بنیادین صوری و محتوایی کند. مقصود از ویرایش صوری، بازنگری در استفاده از علائم ویرایشی، جایگزینی کلمات و تقدیم و تاخیر عبارات است و منظور از ویرایش محتوایی، تغییرات در رویکرد مترجم، روش ترجمه، تغییرات محتوایی و تطبیق مجدد کل متن با قرآن است» (ص ۳۴۶). در توضیح این مطالب یادآوری چند نکته ضروری است:

^{۱۸} - مثلاً در بررسی برخی آیات، از وظیفه مترجم در قبال پدیده حذف سخن می گوید در حالی که چندین مقاله اختصاصاً درباره قاعده حذف در قرآن منتشر شد مانند: «عنصر حذف در ساختار تعلیل قرآنی» و «جلوه های بلاغت حذف در قرآن» که در شماره ۴۸ صحیفه مبین منتشر شدند. این نکته به حذف اختصاص ندارد و در تمام زمینه های مربوط به ترجمه قرآن مقاله های فراوانی وجود دارد که ناقد محترم به دلیل بی اطلاعی از وجود آنها، حتی به یک مورد از این حجم انبوه مقاله هم مراجعه نکرد.

۱- آیا محورهای هفتگانه مورد بررسی ایشان-جز محور چهارم-در زمره بررسیهای مبنایی است؟ یا بررسیهای مبنایی تعریف دیگری دارد که بررسیهای غیر مبنایی را هم شامل می شود؟

۲- اینکه در ادامه مطلب مذکور فرمودند تلاش کردند «اشکالات مبنایی» را مطرح کنند که «تغییرات در رویکرد مترجم»، «روش ترجمه» و «تغییرات محتوایی» را شامل شود، چه اندازه دقیق و درست است؟ آیا به پاسخ این پرسش فکر کردند مترجمی که مبنا دارد و صاحب نظر است، چرا باید رویکردش را به دستور ناقد تغییر دهد و خود را موظف سازد «روش ترجمه» را به سفارش ایشان دگرگون کند و شیوه دیگری در پیش گیرد؟ رسالت نقد چنین است یا برای ناقد چنین وظیفه ای تعریف شد؟ به علاوه، اگر منتقد دیگری مقاله نوشت و بر این باور بود که ترجمه حاضر اشکالهای مبنایی ندارد و تنها در برخی مصداقها دچار لغزش شد تکلیف چیست؟ آیا ناقد ترجمه های قرآن نباید بداند همان گونه که منتقدان مبنایی دارند و بر اساس آن به مترجمان ایراد می گیرند، مترجمان هم دارای مبنایی هستند و بر اساس آن به ترجمه آیات می پردازند و دلیلی ندارد به مبنایی دیگران گردن نهند؟ اما اگر تصور می شود این کار راحت است و باید به مبنایی دیگران گردن نهاد، به چه دلیل مترجمی که چندین دهه در علوم اسلامی تحقیق کرده باید به مبنایی ناقد گردن نهد؟ چرا این قضیه برعکس نباشد و ناقد مبنایی ایشان را نپذیرد؟ مگر در عالم فکر و اندیشه می توان خود را قطب و محور دید و از دیگران خواست بدانچه می گوید، عمل کنند؟ آیا نباید به حکمت نهفته در «بائک تجرُّ بئای لا تجرُّ» با نگاهی ژرفتر نظر کرد؟

۳- نیازمندی بنیادین ترجمه به ویرایش را در دو بُعد «ویرایش بنیادین صوری و محتوایی» خلاصه کردند و درباره ویرایش محتوایی فرمودند: «منظور از ویرایش محتوایی، تغییرات در رویکرد مترجم، روش ترجمه، تغییرات محتوایی و تطبیق مجدد کل متن با قرآن است». روشن نیست چرا ناقد محترم در به کارگیری واژه ها دقت کافی ندارد و در نگارش یک مقاله پژوهشی این میزان بی توجهی به خرج می دهد؟ اگر منظور از «ویرایش محتوایی»، ایجاد «تغییرات در رویکرد مترجم»، تغییر در «روش ترجمه»، انجام «تغییرات محتوایی» و «تطبیق مجدد کل متن با قرآن است»، دیگر چه چیزی برای نقد و بررسی باقی مانده بود که ایشان خود را به زحمت انداختند و به «ویرایش صوری» آن اقدام کردند؟ و اساساً ترجمه ای با این حجم از ایراد محتوایی، آیا ارزش داشت به «ویرایش صوری» آن اقدام شود؟ یکصد سال است که بیش از دوپست ترجمه منظوم و منثور قرآن بر اساس همین روش و رویکرد، به فارسی برگردان شدند و همچنان ترجمه های فراوانی با همین ویژگیها در حال انجامند، چرا فقط مترجم حاضر باید در روش و رویکرد خویش «تغییرات بنیادین» دهد؟ آیا همه اشتباه کردند و همچنان دچار اشتباهند و فقط ایشان درست تشخیص دادند؟ مترجم حق دارد مبنایی خود را داشته باشد؛ همان گونه که ناقد دارای مبنایی خاص خویش است. ضمن اینکه اگر با مطالعه و تحقیق، و به دور از هر گونه شتاب و تعجیل به پژوهش خویش می نگرستند، متوجه می شدند بسیاری از مباحثی که مطرح فرمودند اصلاً ایراد نیست بلکه در زمره موضوعات اختلافی است و اظهار نظر قطعی در آنها غیرممکن است. برای اثبات اختلافی بودن مباحثی که مطرح کردند به ذکر این دو نمونه بسنده می شود:

الف- مترادفها در برگردان قرآن

در باره مترادفها چنین آوردند: «مترجم در بسیاری از پاورقی هایش کلمات مترادف آورده که نیازی نبوده و خوب است در بازنگری ترجمه و به ویژه بخش پاورقیها حذف مترادفات را هم در دستور کار خود قرار دهند» (ص ۴۰۰). این موضوع از چند جهت قابل بررسی است. نخست اینکه آیا در زبان عربی واژه های مترادف به کار رفت؟ دیگر آنکه وضعیت این واژه ها در قرآن چگونه هست و اگر در قرآن با الفاظ مترادف مواجه هستیم در برگردان آنها چه باید کرد؟ سوم اینکه در پاورقیهای ترجمه چگونه باید عمل نمود و تکلیف مترجم در این زمینه چیست؟ با اینکه مباحث مرتبط با مترادفات از نیمه دوم قرن سوم آغاز شد و کتابهای مستقلی در این زمینه به نگارش در آمد؛ برای هیچ یک از این پرسشها، پاسخ قطعی وجود ندارد و همچنان محل بحث و نظر است.^{۱۹} این نکته در مورد اصل بحث مترادفات در زبان عربی و قرآن است. در حالی که آنچه ناقد آورده حتی به این موضوع هم مربوط نمی شود، بلکه در مورد پانوشتهای توضیحی مترجم است که معتقدند باید حذف شوند. پرسش مهم این است که مبنای چنین نگاه حذفی چیست و ملاک و معیاری که مترجم باید بدان عمل کند کدام است؟ نثر معیار اجازه نداده یا از منظر زبان شناسی مجاز نیست؟ مگر مترادفها زائیده همین زبان و محصول آن نیستند و در نثر

^{۱۹} در این زمینه مقاله های متعددی نگاشته شد. یکی از این مقالهها «ترادف در واژگان قرآن و مشکلات ترجمه آن» نام دارد که در شماره ۵۵ دو فصلنامه «صحیفه مبین» منتشر شد. در این مقاله دیدگاه موافقان و مخالفان مترادفات در قرآن به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت و منبع ارزشمندی برای پیگیری بیشتر این بحث به شمار می آید. در چکیده مقاله چنین آمده است: «برخی وجود الفاظ مترادف را در زبان عربی می پذیرند و برخی رد می کنند؛ چون معتقدند که هر یک از دو لفظ به ظاهر مترادف دارای معنایی متفاوت است. این مسئله در مورد الفاظ قرآن بحثهای بیشتری به همراه دارد؛ زیرا حتی بعضی از قائلان به وجود ترادف در زبان عربی، کاربرد واژه های مترادف را در قرآن منکر شده، و چنین کاربردی را منافی اعجاز بلاغی قرآن دانسته اند. پذیرش این اصل، کار ترجمه قرآن را سخت تر می کند؛ زیرا گاه در برابر چندین واژه از واژگان قرآن در زبان مقصد، تنها یک لفظ می توان سراغ داد. بدین سان، باور به نبود واژه های مترادف در قرآن کریم، برای مترجمان محدودیتهای بسیاری پدید خواهد آورد. در این مطالعه بنا ست که با مرور ادله موافقان و مخالفان وجود الفاظ مترادف در قرآن کریم، نخست به مبنای نظری برای ترجمه این قبیل الفاظ دست یابیم و به جنبه های عملی مشکل ترجمه این الفاظ هم توجه کنیم. چنان که از مشاهده شواهد ارائه شده حاصل خواهد شد، ترجمه آیات قرآن کریم بدون توجه به اشتراك لفظی و یا معنوی برخی واژه ها و مفردات قرآن، تفاوت چشمگیر بعضی کلمات، گزینش لغتی در جایی و انتخاب لغتی دیگر با معنایی نزدیک ولی متفاوت در جایی دیگر، امری است مهم که بی دقتی به آن، از میزان توفیق در ترجمه قرآن کریم خواهد کاست» (رئیسیان، ۱۳۹۳، ص ۸۵). بخشهای آغازین مقاله نیز چنین است: «بخشی گسترده از مباحث کهن علوم قرآن در باره کلمات قرآن است؛ و البته، برای دریافت درست و درک مراد قرآن چاره ای جز توجه بدین مباحث نیست. از جمله این مباحث، می توان غریب القرآن، معانی القرآن، مفردات، وجوه و نظائر، لغات قرآن، و مبهمات قرآن را یاد کرد. این گونه بحثها در فرهنگ اسلامی سابقه ای کهن دارد. با گسترش اسلام در میان قبایل مختلف عرب با لهجه ها و حتی زبانهای متفاوت، و البته، با فاصله گرفتن از عصر نزول و مسلمان شدن غیر عربها، فهم کلمات و آیات بیشتری با مشکل همراه شد. به همین سبب عالمان عصر صحابه و تابعین در پی توضیح و تبیین مبهمات برآمدند. از سده ۲ق به بعد، بحث در باره مفهوم الفاظ و تعابیر قرآن کریم در قالب آثاری با نامهای غریب القرآن، معانی القرآن و مفردات قرآن پدیدار گشت. از همان گذشته های دور، یکی از مباحث مهم در حوزه شناخت کلمات قرآن، مبحث ترادف کلمات بود. ترجمه الفاظ مترادف از دیرباز مسئله ای بحث برانگیز تلقی می شد. عالمان مختلفی با گرایش به اصول فقه یا زبانشناسی بدان توجه نشان دادند. سیبویه (د ۱۸۰ق) در کتابش با عنوان اختلاف اللفظین و المعنی واحد به بحث ترادف پرداخت (سیبویه، ۱/ ۲۴). از اوایل سده ۳ق به بعد مؤلفان بسیاری واژه های مترادف را گردآوری کردند. از جمله، ابو عبیده معمر بن مثنی در اثرش با نام اسماء الخلیل بدین بحث توجه نشان داد. اولین کتاب مستقل در این زمینه با نام ما اختلفت الفاظه و اتفقت معانیه را اصمعی (د ۲۱۶ق) تألیف نمود (نیز رک منجد، ۶). علی بن عیسی رمانی (د ۳۸۴ق) هم الالفاظ المترادفه و متقاربه المعنی را تألیف کرد (همو، ۲۰). این بحث آنچنان ادامه یافت که حتی مدتها بعد و در سده ۴ق نیز ابن مالک (د ۷۲۲ق) رساله ای در مترادفات با نام الالفاظ فی المعانی المؤتلفه نوشت (برای این اثر، رک منجد، ۳۱-۳۲). برای دانشمندان علوم قرآن هم این مباحث به سبب ارتباط تنگاتنگی که با مسئله فهم قرآن داشت، حائز اهمیت بود. بدین سان، بحث از مترادفات قرآن ضمن بحثی مستقل از مباحث علوم قرآن هم جای گرفت؛ چنان که در کتب مشهور علوم قرآن همچون اتقان سیبوی (سراسر نوع ۳۳)، می توان بحثهای گسترده ای را در این باره ملاحظه کرد. افزون بر این، بالطبع در آثار مختلف تفسیری نیز شواهد توجه بدین بحث را می توان مشاهده کرد؛ آثاری همچون مجمع البیان طبرسی، و البته بسیاری دیگر از این دست. گستردگی بحث آنچنان است که حتی از میان معاصران هم برخی شخصیتها چون محمد نورالدین منجد در الترادف فی القرآن الکریم، و از عبدالعال سالم مکرّم در الترادف فی الحقل القرآنی بدان پرداخته اند» (همان، ص ۸۶-۸۸).

مکتوب به کار نمی روند؟ چرا مترجم حتی در پانوشتهای ترجمه هم مجاز نباشد، برای توسعه در تعبیر که در فهم معنا مؤثر است، از آنها بهره ببرد؟ اگر استفاده از مترادفها به میزان زیاد و در سطحی گسترده باشد، جای درنگ دارد. اما اگر در موارد محدودی در پانوشتهای ترجمه از آن استفاده شد، چه دلیلی بر ممنوعیت آن وجود دارد؟ نگارنده از این هم فراتر رفته عقیده دارد در برگردان آیات هم می توان مترادفها را آورد و در ترجمه در دست اقدام خود هر جا که لازم بود چنین کرد؛ چرا که هیچ دستورالعمل معین و استاندارد مشخصی برای نیاوردن آن وجود ندارد و یک موضوع کاملاً اختلافی است که به روش ترجمه و نوع نگاه مترجم مربوط می شود. چنانچه ایشان هم علی رغم مخالفتی که در تئوری بیان فرمود، بارها در مقاله از آن استفاده کرد و عملاً نشان داد مخالفتش-همانند موارد متعدد دیگر-هیچ اساس و پایه محکمی ندارد. حتی استاد مهدوی راد هم در متن کوتاه یادداشت خود نتوانست از آن رها شود و در تعریف ناقد از عبارت «مصادر و منابع» (ص ۳۴۵) بهره برد تا در توسعه معنایی، به فهم مخاطب کمک شده باشد. در مقاله هم شاهد این موارد هستیم: «ملتزم و وفادار» (ص ۳۴۸). «وضعیت بالفعل و کنونی» (ص ۳۵۴). «اسرار و رازها» (ص ۳۶۸). «اشکالات و نقص دیگر» (ص ۳۶۸). «فرانس و منبع» (ص ۳۹۸). «هلاکت و نابودی...هلاک کردن و نابود کردن؟!» (ص ۳۹۹). «سلاست و روانی» (ص ۳۹۹)، «در خلوت و در نهان» (ص ۴۰۸)، «غلیظ و شدید» (ص ۴۲۷). حتی «بافت و قرینه» (ص ۳۵۴)، «غور و فحص» (ص ۳۷۱)، «فخر و افتخار» (ص ۴۲۷) هم در همین راستا قابل ارزیابی است. وقتی ایشان ترجمه های مفهومی را تا آنجا قبول دارد که معتقد است برای مفهوم سازی ترجمه، باید مخاطب را محور قرار داد و از برخی چارچوبهای دستوری عدول کرد، چگونه به خود اجازه می دهد به کارگیری محدود مترادفها، آنها را در پانوشتهای ترجمه را به عنوان ایراد مطرح نماید؟

ب- یکسان سازی برگردان آیات

از جمله موضوعاتی که در دو سه دهه اخیر ذهن ترجمه پژوهان قرآنی را به خود معطوف ساخت، «یکسان سازی برگردان آیات مشابه» است که در قرآن نمونه های متعددی دارد. در کنار آن، برگردان «عبارات مشابه» که بخشی از یک آیه را تشکیل می دهد هم مورد توجه است و یکسانی ترجمه آنها یا نایکسانی برگردان شان بررسی می شود. بر این اساس، روشن نیست آوردن «کلمات» در تیتري که با عنوان «یکسان ترجمه نشدن کلمات و عباراتی که در بافت یکسان آمده» (ص ۳۶۱) برای چیست؟ بیشترین مطالب مطرح شده در این بحث به آیات مشابه اختصاص دارد و یکسانی برگردان «کلمات» تقریباً بی معناست و نه تنها با برخی دانشها مانند «وجوه القرآن»، «معانی القرآن» و «مفردات القرآن» در تضاد است، بلکه ترجمه را هم کلیشه ای و تکراری می کند. قرآن پژوهان پیشین به آیات مشابه توجه داشتند و آن را در ذیل عنوانهایی همچون «ابواب المتشابه»، «علم المتشابه»، «متشابه القرآن»، «تصرف آیات»، «تکریر آیات»، «تکرار آیات» مورد بحث قرار می دادند و صرفاً از زاویه تفسیری بدان می پرداختند (بیلکار، ۱۴۰۰، ش ۱۶، ص ۴۴). زرکشی در نوع چهارم «البرهان» در بحث «فی الوجوه و النظائر» به اشاره در این باره سخن گفت و سیوطی در نوع شصت و سوم «الاتقان» در ذیل عنوان «فی الآيات المشتبهات» با تفصیل بیشتری بدان پرداخت و نوع سی و نهم را به «فی معرفه الوجوه و النظائر» اختصاص داد که

شباهتهایی با این بحث دارد. اما مباحث مرتبط با ترجمه این قبیل آیات از جمله مباحث نوپدید است که همانند بسیاری از مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی، هیچ یک از قرآن پژوهان پیشین در این باره سخنی نگفته اند. این موضوع برخلاف نظر ناقد که به نایکسانی برگردان عبارات مشابه به عنوان ایراد نگاه می کند، مانند «اعجاز قرآن» و «تحریف ناپذیری» نیست که درباره آنها اتفاق نظر کلی وجود دارد. ایشان در ذیل تیتراژ مذکور پس از بیان توضیحاتی طعنه آمیز و کنایه ای (ص ۳۶۱)، برای اثبات نظر خود چند نمونه آوردند و در اولین نمونه که به برگردان «یامرون بالمعروف» مربوط می شود چنین فرمودند: «در اینجا خواننده در نمی یابد که ترجمه «معروف» کار نیک است یا کار پسندیده یا کارهای پسندیده یا اساساً خودش بیاید؟! نیز نمی فهمد^{۲۱} «یامرون» به معنای «فرمان می دهند» است یا «دعوت می کنند»؟! ممکن است گفته شود: نیک و پسندیده و معروف نهایتاً به یک معناست، می گوئیم: بله، ولی چرا همه را مثلاً «نیک» ترجمه نکردید؟ چرا بدون آنکه در عبارت عربی تغییری باشد، ترجمه فارسی متفاوت ارائه دادید؟! ممکن است گفته شود: بالاخره کار نیک و کار پسندیده تفاوت چندانی در معنی ندارد و از این رو ناهمگونی ترجمه لطمه ای به معنی نمی زند، می گوئیم: در این مورد شاید، ولی در

^{۲۰} نوپدید بودن آن صرفاً از منظر ترجمه پژوهی قرآن است که عمری دو سه دهه دارد. درباره پیشینه این بحث و اختلاف دیدگاهی که در این زمینه وجود دارد علاوه بر مقاله های متعدد، چندین رساله دکتری و پایان نامه ارشد به نگارش درآمده است. یکی از این مقاله ها که ظاهراً برگرفته از رساله دکتری است «بررسی عملکرد مترجمان قرآن کریم در برگردان تفاوت های موجود در آیات مشابه لفظی» مطالعه موردی ترجمه های حداد عادل، رضایی، طاهری، فولادوند، کاویانپور، گرماردی و مکارم شیرازی» نام دارد که در پاییز و زمستان ۱۴۰۰ در مجله «مطالعات ترجمه قرآن و حدیث» منتشر شد. این مقاله از جمله آثار خوبی است که با تحقیق و تتبع توانست علاوه بر پیشینه این بحث، دیدگاه موافقان و مخالفان را هم به خوبی مورد بررسی قرار دهد. در چکیده این مقاله چنین آمده است: «مشابه لفظی» که از آن در آثار کهن علوم قرآن به «متشابه القرآن» و «احیاناً «مشتهبهات القرآن» تعبیر شد به گونه ای از آیات قرآن اطلاق می شود که در موضوع یا موضوعاتی تکرار شده است و با وجود اختلافاتی اندک و چه بسا دقیق، دارای الفاظی شبیه به یکدیگر باشد. برخی از این تفاوت ها عبارت اند از: تاکید و عدم آن، تعریف و تنکیر، اختلاف در حرف جر، زیادت و نقصان و زمان فعل. شباهت های فراگیر در آیات مشابه لفظی و دقیق بودن تفاوت ها در این گونه آیات سبب شده که مترجمان دچار لغزش هایی در ترجمه این آیات شوند. این لغزش ها عمدتاً معلول عدم توجه به تفاوت های اندک و ناپیدای موجود در این آیات است. و در مواردی به یکسان پنداری و به تبع آن یکسان سازی بیجا در ترجمه منجر شده است. در پژوهش حاضر ابتدا به معرفی گونه هایی از تشابه لفظی و نمونه هایی از آیاتی از این دست و تبیین دلیل تفاوت آنها پرداخته شده است و سپس، عملکرد آقایان حداد عادل، رضایی اصفهانی، طاهری، فولادوند، کاویانپور، گرماردی و مکارم شیرازی در ترجمه این دسته از آیات مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. نتایج پژوهش نشان می دهد که بهترین عملکرد مربوط به موسوی گرماردی با ۷۸،۵۶٪، صحت است. پس از آن رضایی با ۷۱،۴۲٪، فولادوند با ۵۰٪، حداد عادل و طاهری با ۲۸،۵۶٪، کاویانپور و مکارم شیرازی با ۱۴،۲۸٪، قرار می گیرند. واژگان کلیدی: یکسان سازی، آیات مشابه، نقد ترجمه های قرآن، مشابه لفظی» (بیلکار، ۱۴۰۰، ص ۱۶، ۳۹). و در طرح مسئله چنین آورده است: «مشابه لفظی آیاتی از قرآن است که در یک موضوع یا موضوعات تکرار شود و دارای الفاظی شبیه به یکدیگر باشد. این آیات هر چند با یکدیگر شباهت دارند ولی دارای تفاوت نیز هستند. سر این تفاوت ها در کتب مختلف تفسیری و علوم قرآنی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین کتاب های مستقلی با عنوان مشتهبهات القرآن یا متشابهات القرآن برای بررسی این آیات مورد نگارش قرار گرفته اند. از جمله تفاوت های آیات مشابه لفظی عبارتند از تفاوت در تاکید، تفاوت در تعریف و تنکیر، تفاوت در استفاده از ادوات، تفاوت در زیادت و نقصان کلمه، تفاوت در زمان فعل. لغزش مترجمان قرآن کریم در ترجمه این آیات، دلایل متفاوتی دارد که یکی از آنها یکسان سازی بی جا است. یکسان سازی در ترجمه های قرآن از مسائل جدید در حوزه ترجمه قرآن کریم است که مد نظر بسیاری از مترجمان معاصر قرار گرفته است. به طور کلی تعریف یکسان سازی در ترجمه آن است که مترجم واژگان، عبارات و جملاتی که در متن مبدا یکسان به کار برده شده اند را در متن مقصد نیز یکسان ترجمه کند و از به کارگیری واژگان و عبارات و جملات مختلف در ترجمه واژگان و عبارات و جملاتی که در متن مبدا یکسان آورده شده اند، پرهیز نماید (جوهری، ۱۳۹۱: ۱۷۳). به عنوان مثال برای ترجمه صحیح واژه یعقلون که ۲۲ بار در قرآن به کار رفته وظیفه مترجم این است که از واژه یکسانی در ترجمه هر ۲۲ مورد استفاده کند؛ به شرطی که مشخص باشد این واژه در همه کاربردهایش به یک معنا است اصل یکسان سازی در اعتلای کیفیت ترجمه ها تاثیر زیادی دارد اما باید دقت شود تا مصادیق یکسان سازی به درستی انتخاب شود و تفاوت های کوچک نادیده گرفته نشود توضیح اینکه بسیاری از مترجمان در ترجمه برخی از عبارات به ظاهر مشابه به تفاوت های اندک موجود در آنها توجهی نکرده و با یکسان سازی بیجا آنها را کاملاً یکسان به زبان مقصد منتقل کرده اند. بدین ترتیب ظرایف معنایی بسیاری از آیات از بین رفته است. وجود شباهت و نیز وجود تفاوت بین آیات مشابه مشتمل بر نکات بلاغی و مفهومی ظریف و مهمی است که اغلب مورد بی توجهی واقع شده اند» (همان، ص ۴۱ و ۴۲).

^{۲۱} - آیا به کاربرد این گونه تعابیر که در موارد دیگری هم به کار رفت زینبند محقق قرآنی و مقاله پژوهشی است؟

موارد دیگر معانی کاملاً متفاوت می‌شوند...» (ص ۳۶۲). ای کاش ناقد محترم به هنگام نوشتن این مطالب توجه می‌فرمود ناخواسته دارد به این شبهه دامن می‌زند که از بحث مذکور اطلاع لازم و آگاهی کافی ندارد. آیا بهتر نبود این بحث را در مقاله‌های نقد ترجمه دنبال می‌کردند و حداقل مشخص می‌ساختند مراد از یکسانی، برگردان آیات است یا «عبارات و کلمات» که در مقاله آوردند؟ آیا نباید برای یک چنین بحث مهمی دستکم یک منبع معرفی می‌فرمودند؟ آیا اگر به خواسته‌شان عمل شود و واژه «معروف» در چاپهای آتی در همه جا «نیک» ترجمه شود، مشکل حل می‌شود؟ و در این صورت تکلیف صدها ترجمه‌ای که چنین نکردند و شاید اعتقادی به آن نداشتند چیست؟ آیا آنها هم باید چنین می‌کردند و ترجمه‌شان از این جهت مشکل دارد؟ آیا در حال حاضر هم مترجمان باید این گونه ترجمه کنند و در غیر این صورت ترجمه‌درستی انجام نداده‌اند یا فقط در ترجمه حاضر باید چنین شود؟ آیا همین آیات را در ترجمه‌های مورد پسند خود ملاحظه فرمودند که چگونه برگردان شد؟ اگر به ترجمه‌های دیگر کاری نداشته باشیم و فرض کنیم مترجم، نظر ناقد را در ترجمه اعمال کند، منتقدان دیگر حق ندارند به مترجم بگویند چرا به دانشهایی نظیر «وجوه القرآن» و «معانی القرآن» بی‌توجهی کردی و یک عبارت قرآنی را این گونه کلیشه‌ای و تکراری برگردان نمودی؟ آیا در یک مقاله علمی و در یک موضوع به شدت اختلافی می‌توان این اندازه سطحی و ساده سخن گفت؟ متأسفانه خواننده در بررسی نمونه‌های بعدی هم کم و بیش با همین نگاه مواجه می‌شود و به رغم ارائه نقدها، باز هم نشانه‌هایی از چنین استثناها مشاهده می‌کند، چنانچه در پایان بررسی نمونه چهارم نوشت: «بالاخره معلوم نشد آیا «ما» در «بما» موصوله است تا «کانوایفسقون» صلۀ آن باشد و به سبب ترکیب آن که کان + فعل مضارع است، به صورت ماضی استمراری ترجمه شود؛ یا «ما» مصدریه است و «کانوایفسقون» به تأویل مصدر می‌رود (بفسقهم) تا مانند مثال نخستین ترجمه شود؟! ممکن است گفته شود: هر دو احتمال هست، می‌گوییم: اشکالی ندارد، ولی باید در پاورقی تذکر بدهند که من مترجم این را مصدریه گرفتم» (ص ۳۶۳). ناقد محترم توجه فرمود یکسان سازی آیات، موافقان و مخالفانی دارد و از امور قطعی نیست که اگر در ترجمه‌ای رخ نداد جای ایراد باشد. حتی ممکن است ویراستار موافق آن باشد ولی مترجم مخالف باشد یا برعکس. چنانچه می‌تواند در نزد مترجمانی که بدان باور دارند هم متفاوت باشد و مترجمی با تکیه بر سیاق آیات، در برگردان برخی عبارات مشابه، یکسان عمل کند و مترجمی دیگر همان عبارات را یکنواخت برگردان نکند. مهمتر از این، چه ملاک روشنی برای تشخیص «بافت یکسان» وجود دارد و تعیین یکسانی یا نایکسانی این بافت بر عهده کیست؟ کدام معیار مشخصی را می‌توان ملاک قرار داد و نظر مترجم یا منتقد را با آن سنجید و دیدگاه درست را انتخاب کرد؟ آیا ایشان می‌توانند معیارهایی را برای تشخیص «بافت یکسان» معرفی کنند که مورد پذیرش همه مترجمان و مفسران باشد؟ بعید است بخواهد آرای تفسیری مفسران را به عنوان معیار معرفی کند؛ چراکه اختلافهای شدید و بعضاً متضاد دیدگاههای تفسیری آنان، نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد، بلکه پرسشهای بی‌پاسخ دیگری را مطرح خواهد کرد که بهتر است بدانها ارجاع داده نشود. اگر هم سلیقه و عقیده ملاک باشد در این صورت چه چیزی را می‌توان اثبات یا نفی کرد؟ به همان میزان که عقیده و سلیقه ناقد ارزش دارد، سلیقه و عقیده مترجم اعتبار دارد و هیچ یک نمی‌تواند برای دیگری از ترجیح نظر خود سخن بگوید. بنابراین، تشخیص «بافت یکسان» هم خود

مشکل دیگری است که راه حل جداگانه ای می طلبد. شاید اگر اشکال در نایکسانی برگردان آیات مشابه بود که نمونه‌های متعددی دارد و به تعیین ملاک و معیار برای تشخیص «بافت یکسان» هم نیازی ندارد، زمینه بحث و بررسی وجود داشت. ولی در مورد کلمات و عباراتی که مورد نظر ناقد است، چندان مجال طرح ندارد؛ خصوصاً در مورد «کلمات» که اصلاً چنین چیزی معنا ندارد و ایشان هم هیچ منبعی معرفی نفرمود تا خواننده بتواند اصل بحث را متوجه شود که یکسانی ترجمه آیات مورد نظر است یا عبارات و کلمات؟ این گونه بررسیها مانند آن است که خواننده ای به ناقد ایراد بگیرد چرا به هنگام برشمردن اشکالهای ترجمه، یکسان عمل نشد و در پاره ای موارد مانند ص ۳۶۵ و ۴۲۶-۴۲۷ از اعداد استفاده گردید و شماره های ۱، ۲، ۳، ۴ و... آمد؛ در جایی دیگر مانند صفحات ۳۵۳-۳۵۵، ۳۶۲-۳۶۳ و ۳۹۸-۴۰۴ از حروف ابجد بهره برده شد و «الف... ب... ج... د...» نوشته شد؛ در مواردی دیگر مانند صفحات ۳۸۵-۳۸۶ و ۳۹۹ «اولاً... ثانیاً... ثالثاً... رابعاً...» آورده شد و در موردی دیگر مانند صفحه ۳۵۸ و ۳۵۹ «یکی... دوم... سوم... چهارم...»^{۲۲} نوشته شد؟ آیا بهتر نبود همه این موارد به یک صورت در مقاله می آمد تا چشم‌نوازتر گردد؟! روشن است چنین ایرادی اصلاً زمینه طرح ندارد و نویسنده حق انتخاب دارد و می تواند طبق سلیقه خود عمل کند. البته ممکن است اشکال شود چنین مقایسه ای مصداق قیاس مع الفارق است و نباید ترجمه قرآن را با محتوای مقاله مقایسه کرد در حالی که ترجمه، مانند قرآن نیست که چنین مقایسه ای در آن روا نباشد؟ ترجمه مانند مقاله هست که یک اثر پژوهشی است و به همان میزان که در ترجمه باید دقت نظرهایی به عمل آید، در نگارش مقاله هم مراعات چنین ظرافتهایی ضرورت دارد. اگر در مقاله ای مراعات نشد، دلیل آن نیست که مراعاتش ضرورت نداشت، بلکه نشانه آن است که چشم پوشی و اغماض زیاد بود.

اسلوبهای قرآنی

نگارنده در زمره نخستین ترجمه پژوهان قرآنی یک دهه اخیر است که به نقش اسلوبها در برگردان قرآن توجه ویژه داشت و در بیشتر مقاله‌های ترجمه پژوهانه خود در این زمینه سخن گفت. حتی مقاله «روش‌شناسی اسلوب های نفی و تاکید در ترجمه استادولی» را بر همین مبنا منتشر ساخت و در مقاله «بررسی اجمالی ترجمه قرآن استاد مسعود انصاری» با نگاهی ویژه تر به بحث در این زمینه پرداخت. ناقد محترم نیز به این مسأله توجه داشت و در مواردی بدان اشاره نمود (ص ۳۷۴ و ۴۲۸). البته در آنچه نگارنده اسلوب می داند با آنچه ایشان به عنوان اسلوب معرفی می کند، اختلاف نظر زیادی وجود دارد و ظاهراً ایشان برخی قواعد صرفی و نحوی را هم در زمره اسلوبها قرار می دهد. چنانچه در دو صفحه ۳۹۷ و ۳۹۸ آنها را این گونه بر شمرد: «اسلوب أم منقطعه، اسلوب بل اضرابی و انتقالی، اسلوب «ألم تر إلی» و «ألم تر»، اسلوب مفعول مطلق تاکیدی و نوعی، اسلوب اشتغال، اسلوب «کاد»، اسلوب حصر، اسلوب استثنای منقطع، اسلوب نعت سببی، اسلوب بدل (کل از کل، جز از کل، و اشتغال)، اسلوب ما(شرطیه یا موصوله) و مین(بیانیه)، اسلوب مین و مَن موصوله، اسلوب مضارع منصوب در جواب طلب، اسلوب مضارع مجزوم در جواب طلب، اسلوب صیغه مبالغه، اسلوب صفت مشبیه، واو عطف به محذوف، اینها همه

^{۲۲} در صفحات ۳۸۵-۳۸۶ و ۳۹۹ «اولاً... ثانیاً... ثالثاً... رابعاً...» آمد. این موارد غیر از شماره گذاریهای رایجی است که در آغاز هر بحث آوردند و مثلاً به صورت (۱۲۶)... (۱۰۱۲۶)... (۲۰۱۲۶)... (۳۰۱۲۶)... تا (۶۰۱۲۶) نوشتند و به بررسی اشکالهای مورد نظر خود و پاسخ آنها در ذیل این شمارهها پرداختند.

اسلوب‌های صرفی و نحوی است. در علوم بلاغی هم مترجم باید برای ترجمه استعاره و کنایه و مجازات مبنا داشته باشد. در مقاله حاضر به بلاغت پرداخته نشد، تمام اسلوب‌های نحوی نیز بررسی نشد؛ زیرا یک مقاله گنجایش همه آنها را ندارد. اگر می‌خواستیم به همه آنها بپردازیم، بیش از هزار صفحه باید نوشته می‌شد. باری، اگر کسی بخواهد به ترجمه قرآن اقدام کند، به جز ویژگی‌ها و دانش‌هایی که باید داشته باشد، در حوزه نحو باید برای همه این اسلوب‌ها مبنا داشته باشد. به این معنی که اگر از وی پرسیده شود: «کاد» چگونه معنی می‌شود؟ بگوید: مثلاً به سه گونه و هر کدام هم تحت چه شرایطی. یا بگوید به یک گونه، آنگاه دلیل بیاورد. این‌هایی که مطرح شد اسلوب‌های پرکاربرد و مسئله ساز هستند، برای برخی امور ریز هم مترجم باید مطالعه داشته باشد. مثلاً آیا ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» متفاوت است یا خیر؟ در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته‌اند یا نه؟ اگر تفاوتی بود آیا هر کدام معادلی به فارسی دارند یا نه؟ چه پاسخ مثبت به این پرسش‌ها و چه پاسخ منفی، بررسی مفصل و دقیقی را می‌طلبد. به نظر نویسنده، اگر کسی مدعی است مترجم قرآن است، دست‌کم برای همین اسلوب‌های نحوی باید شیوه نامه داشته باشد. شیوه نامه استاد کوشا بسیار مختصر... است و آن ۲۹ بندی که به عنوان «اصول و مبانی این ترجمه» آمده، برخی مورد توافق غالب مترجمان است... و برخی محل تأمل...؛ می‌شود با تسامح گفت تنها ۱۳ بند حرف تازه‌ای دارد». در بررسی این مطالب یادآوری چند نکته ضروری است:

۱- آیا واقعاً همه آنچه در متن مذکور آمده «اسلوب‌های صرفی و نحوی است»؟ ای کاش پیش از هرچیز تعریف مشخصی از اسلوب مورد نظر خود ارائه می‌دادند تا بر سر یک تعریف توافق شود و پس از آن، در میزان تأثیرشان در برگردان قرآن تبادل نظر گردد. قاعدتاً اسلوبها در مراحل بالاتر از قواعد قرار می‌گیرند. در حالی که بعید است همه آنچه را که ایشان در بحث اسلوبها قرار دادند، واقعاً اسلوب باشند. اینکه پس از ذکر مواردی گفته شود: «این‌ها همه اسلوب‌های صرفی و نحوی است»، پس معنای دستور زبان و قواعد صرفی و نحوی چیست؟ یا وقتی سخن از اسلوب «حتیّ إذا» می‌شود ولی در عمل کاربردهای مختلف آن بیان می‌گردد، آیا می‌توان پذیرفت اسلوبی بیان شده است؟ همچنین وقتی درباره «اسلوب حال» (ص ۳۵۹) سخن گفتند، آیا واقعاً اسلوبی بیان شد یا فقط برخی معانی حال ذکر گردید؟ این کاری است که در مورد سایر قواعد نحو هم می‌توان انجام داد و کاربردهای مختلف آنها را استخراج کرد، بی آنکه اسلوبی ذکر شده باشد. اسلوب فراتر از دستور زبان است. مانند اینکه وقتی اسمهای شرط در سیاق تاکید قرار گیرند، چگونه باید برگردان شوند و تکلیف مترجم در ترجمه آیاتی که به صورت (إن... فقد)، (من... فقد)، (من... فإن) و مانند آن آمده، چیست و آیاتی مانند (فان آمنوا... فقد اهتدوا) در ۱۳۷/بقره، (من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه) در ۲۳۱/بقره و (من تطوع خیراً فان الله شاکر علیم) در ۱۵۸/بقره چگونه باید ترجمه شوند؟^{۲۳}

^{۲۳} - نمونه‌های نسبتاً زیادی از اسلوب‌های مورد نظر نگارنده در مقاله‌های سالیان اخیر وی در مجله «ترجمان وحی» منتشر شده است که برای پرهیز از طولانی شدن بیشتر بحث، از ذکر آنها خودداری گردید.

۲- مهم‌ترین نکته در بحث اسلوبها، به کارگیری آنها در برگردان قرآن است. آنچه ایشان از آن سخن گفتند شاید در ترجمه متونی جز قرآن کاربرد داشته باشند؛ اما در برگردان قرآن اگر به «اسلوبهای نحوی و بلاغی قرآن» بدل نشوند کارآیی لازم را ندارند و در همه مواردی که قرآن از آنها استفاده کرده نمی‌توان با توجه به نتایجی که در ادبیات عرب دارند به ترجمه قرآن پرداخت. ضمن اینکه بحث اسلوبها در ترجمه متون عربی هم در آغاز راه است، چه رسد در برگردان قرآن که در هیچ ترجمه‌ای مطرح نشد. اگر ایشان سراغ دارند نام ببرند. علاوه بر این، آیا توجه دارند وقتی در موارد متعددی، از جمله در بحث اسلوبها تاکید می‌کنند مترجم باید مبنا داشته باشد از «توضیح واضحات» هم واضحتر است مگر ایشان محقق بدون مبنایی وی شناسند که در اینجا تاکید می‌کنند مترجم باید مبنا داشته باشد؟ مبنا داشتن نه فقط در ترجمه، بلکه در همه زمینه‌ها لازم است. اما این مبنا را چه کسی تعیین می‌کند؟ آیا منتقد می‌تواند برای مترجم مبنا تعریف کند و از وی بخواهد بدان ملتزم باشد؟!

۳- فرمودند: «برای برخی امور ریز هم مترجم باید مطالعه داشته باشد. مثلاً آیا ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» متفاوت است یا خیر؟ در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته‌اند یا نه؟ اگر تفاوتی بود آیا هر کدام معادلی به فارسی دارند یا نه؟ چه پاسخ مثبت به این پرسش‌ها و چه پاسخ منفی، بررسی مفصل و دقیقی را می‌طلبد.» (ص ۳۹۸). اگر از ضعفهای شکلی و ظاهری نثر و نگارش فوق، به ویژه در سطر پایانی صرف نظر شود، اینکه فرمودند: «در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود و ببیند در نحو میان این دو فرقی گذاشته‌اند یا نه؟» آیا مصداق دیگر «توضیح واضحات» نیست؟ مگر قرار است مترجم سراغ زبانی غیر از زبان عربی برود که تاکید شد «در درجه اول باید به سراغ زبان عربی برود»؟ یا مگر کسی را می‌توان یافت که بدون مراجعه به زبان عربی، قرآن را ترجمه کرده باشد که تاکید کردند باید سراغ زبان عربی برود؟ افزون بر این، آوردن «در درجه اول» چه زمانی درست است؟ وقتی در ادامه مطلب سخنی از درجه دوم یا سوم نیست، آوردن «در درجه اول» طبق استاندارد ناقد چه تعریفی دارد؟ مهمتر از این، توجه فرمودند زبان عربی برای فهم معانی و کاربرد «کاد» در قرآن، یا تفاوت ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» و عدم تفاوت آنها نه تنها سخن قابل اعتنایی ندارد، بلکه اگر داشته باشد هم برای برگردان قرآن کافی نیست. آنچه در ترجمه قرآن اولویت دارد، منابع قرآنی همانند تفسیرها، ترجمه‌ها، فرهنگنامه‌ها و واژه‌نامه‌های قرآنی است و مترجم باید به اندازه‌ای در این زمینه‌ها توانمند و حرفه‌ای باشد و ملکه استنباط در وی قوی گردد که معادلهای مورد نظر را از دل این منابع استخراج کند یا با توجه به تحول زبان، معادلهای مناسبی بسازد. منابع مورد نظر ناقد برای ترجمه متون عربی لازم است و در برگردان قرآن تنها یکی از لوازم به شمار می‌آید. اگر ایشان باور ندارند منابعی معرفی کنند که تفاوت یا عدم تفاوت ترجمه «ما لهم من ناصرین» با «ما لهم من ناصر» در آنها آمده باشد.

۴- در بخشی دیگر به این نکته اشاره کردند که «در باره اسلوبها، موارد دیگری هم هست که به جهت اختصار از آن صرف نظر شد... اگر می‌خواستیم به همه آنها پردازیم، بیش از هزار صفحه باید نوشته می‌شد» (ص ۳۹۷). صادقانه از ایشان تقاضا داریم این خدمت بزرگ را دستکم نگیرند و همان‌گونه که فرمودند «بسا در مقاله‌ای دیگر به آن پرداخته شود» به این وعده جامه عمل بپوشانند و لاقلاً بخشی از آن «بیش از هزار صفحه» را منتشر سازند

و علاقه مندان این مباحث را از حاصل تلاشهای فکری خود بی بهره نفرمایند. ضمناً چون مرزهای دانش میلی متری جا به جا می شود جای خوشحالی است که دستکم نیمی از شیوه نامه استادکوشا را «با تسامح!» دارای حرف تازه تشخیص دادند. حتی اگر بپذیریم حرف تازه بیش از این نیست هم باید به مترجم فرزانه خدا قوت و دست مریزاد گفت و ارزش همین سیزده بند را دستکم نگرفت.

۵- فرمودند: «مترجم برای بسیاری از اسلوب‌های نحوی روش ندارد. وی یا این اسلوب‌ها را در نیافته یا دریافته، اما اهتمام جدی به انتقال درست و یکسان آنها نداشته است. چه صورت اول باشد و چه صورت دوم، باید در نشر ترجمه باز هم درنگ می‌کرد و با صاحب نظران به مشورت می‌نشست و پس از به نتیجه رسیدن به چاپ ترجمه خود اقدام می‌کرد» (ص ۳۷۴). با چنین نگرشی آیا بهتر نیست ترجمه قرآن به کناری نهاده شود و باب ترجمه قرآن، نه فقط به زبان فارسی، بلکه به همه زبانها برای همیشه مسدود گردد و بی جهت وقت و فرصت مترجمان و منتقدان، و ناشران و خوانندگان در کاری صرف نشود که نتیجه آن ترجمه ای مانند ترجمه حاضر باشد؟! آیا این مطالب، طعنه آشکار به مترجمی در تراز استاد کوشا نیست که ناقد هم در ترجمه اش نقاط قوتی دید و به تمجیدش پرداخت؟ آیا استاد خرمشاهی از نظر ایشان در زمره صاحب نظران قرار ندارد؟ کدام مترجم مورد تأیید ایشان این گونه عمل کرده که به مترجم حاضر چنین توصیه هایی می شود؟ اگر واقعا پس از نیم قرن درس و بحث در علوم اسلامی و در آستانه هفتاد سالگی نتوان ترجمه ای عرضه کرد، دیگر چگونه می توان به برگردان قرآن امیدوار بود؟ سطح این ترجمه از کدام ترجمه مورد پسند ایشان پایین تر است که نباید منتشر می شد؟ به علاوه، آیا این سفارش مخصوص استاد کوشاست یا همه مترجمان وظیفه دارند چنین کنند و در این صورت تکلیف آنها که «در نشر ترجمه باز هم درنگ» نکردند «و با صاحب نظران به مشورت» ننشستند و پیش «از به نتیجه رسیدن به چاپ ترجمه خود اقدام» کردند، چیست؟ خود را در موضع برتر نشانند، برای مترجم دستور العمل صادر کردن، ویراستاران را «ویرایشگران» بی تجربه و بی مسئولیت خواندن، به تمجیدکنندگان نهیب زدن، خوانندگان را هشدار دادن آیا نشانه فرهیختگی و فرزانی است؟^{۲۴}

نقش تفسیر در ترجمه

بررسی مقاله نشان می دهد اهمیت مراجعه به تفسیر در نزد ناقد تا بدانجاست که ترجمه را بدون آن ناممکن می داند. امری که از نظر نگارنده درست نیست و با آن موافقتی ندارد. البته وقتی نگارنده از مترجم سخن می گوید، هرگز همه کسانی نیستند که در تاریخ ترجمه از آنان با چنین عنوانی یاد می شود. مترجم واقعی در نزد وی همانند مفسر و مرجع هست که به هنگام تفسیر و افتا نظر تفسیری و فقهی خود را ارائه می دهد و به تعبیر شهید مطهری، مقلدی در تراز بالاتر نیست. سخن آن شهید سعید چنین است: «اجتهاد، ابتکار است و اینکه انسان خودش رد فرع بر اصل بکند. همیشه مجتهدها عده ای از مقلدها هستند، مقلدهایی در سطح بالاتر. شما می بینید در هر چند قرن یک نفر پیدا می شود که اصولی را تغییر می دهد، اصول دیگری بجای آن می آورد و قواعد تازه

^{۲۴} سخن در این نیست که ترجمه حاضر از نقد و بررسی بی نیاز است یا نباید مورد نقادی قرار گیرد، اصلاً و ابداً! مترجم و ویراستاران اینقدر بی سواد نیستند که چنین باور نادرستی داشته باشند. قطعاً این ترجمه همانند همه ترجمه ها نیازمند نقد و بررسی است. بحث در این است که نقد و بررسی ترجمه آیا نباید بر اساس آداب نقد و اخلاق پژوهش باشد؟

ای [ابداع می کند]، بعد همه مجتهدها از او پیروی می کنند. مجتهد اصلی همان یکی است، بقیه مقلدهایی به صورت مجتهد هستند که از این مقلدهای معمولی کمی بالاترند. مجتهد واقعی در هر علمی همین جور است. در ادبیات این جور است، در فلسفه و منطق این جور است، در فقه و اصول این جور است، در فیزیک و ریاضیات این جور است» (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۲، ص ۶۹۴). مترجمی که خلاقیت و ابتکار نداشته باشد و ترجمه اش لااقل از یک منظر گامی به جلو تلقی نشود، مترجم نیست. چنانچه در طی چهل سال گذشته بیش از صد و پنجاه ترجمه منظوم و منثور قرآن منتشر شد در حالی که حتی یک دهم آنها هم نتوانست در ذهن و زبان جامعه جاری شود. تنها دلیل عدم اقبال جامعه این است که خلاقیت و ابتکار نداشتند و مقلدوار تکرار مکررات کردند. از سوی دیگر، علی رغم تأثیر غیرقابل انکار تفسیر در ترجمه، مراجعه زیادی به آرای مفسران و استناد بیش از حد به اندیشه‌های تفسیری آنان نه تنها در همه موارد پسندیده نیست، بلکه گاهی مشکل آفرین می شود و مترجم را در میان انبوه دیدگاه‌های تفسیری سرگردان می سازد. مفسران به اقتضای مکتب فکری و اعتقادی، مشرب دینی و مذهبی، گرایش‌های عقلی و نقلی، توانمندی‌های فقهی و فلسفی، و جهت‌گیریهای سیاسی و اجتماعی، دیدگاه‌های تفسیری مختلفی ارائه می‌کنند. چگونه می‌توان انتظار داشت مترجم از میان صدها دوره تفسیر که مطالب درست و نادرست بسیاری در آنها یافت می‌شود به ترجمه بپردازد؟ حتی مراجعه و استناد به چند تفسیر خاصی که ناقد بارها توصیه فرمود هم نشانه ناآگاهی از ترجمه قرآن است و هرگز نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده ای برای اثبات یک رأی باشد؛ چرا که دیگران هم حق دارند با استناد به تفسیرهای دیگر، نظرات دیگری ابراز نمایند و در این صورت، هیچ کس نمی‌تواند چیزی را رد یا اثبات کند؛ زیرا در تقابل فکری منتقد و مترجم، به همان میزان که منتقد حق دارد با تکیه بر آرای تفسیری مفسری خاص به رد نظر مترجم و اثبات عقیده خویش بپردازد، مترجم هم حق دارد با تکیه بر دیدگاه‌های تفسیری دیگر به رد نظر منتقد و اثبات عقیده خود بپردازد و هیچ راهی برای اثبات درستی یا نادرستی نظر یک طرف منازعه هم وجود ندارد؛ چون هر دو طرف به نظر تفسیری مفسری خاص استناد می‌کنند. این واقعیتی است که با نگاهی اجمالی به برخی مقاله‌های نقد ترجمه و پاسخهایی که مترجمان داده‌اند به سادگی قابل راستی آزمایی است. اگر می‌فرمود مترجم باید به ترجمه‌هایی که از پیشینیان باقی مانده مراجعه کند بسیار معقول‌تر و قابل پذیرش‌تر بود تا آنها را به چند تفسیر خاص ارجاع دهد. برای اثبات نادرستی توصیه ایشان تنها به این مورد اشاره می‌شود که آقای استادولی برگردان «فرفریقاً کذبتم و فرفیقاً تقتلون» در ۸۷/بقره را از ترجمه الهی قمشه‌ای و فولادوند مورد انتقاد قرار می‌دهد که در ترجمه الهی قمشه‌ای هر دو فعل، مضارع و «گروهی را تکذیب می‌کنید و گروهی را می‌کشید» ترجمه شد و در ترجمه فولادوند هر دو فعل، ماضی و «گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید» برگردان گردید. آنگاه با تکیه بر تفسیر جوامع الجامع، ترجمه پیشنهادی خود را این گونه عرضه می‌کند «گروهی را تکذیب کردید و گروهی را می‌کشید» (استادولی، ۱۳۷۴، ش ۶، ص ۴۶).^{۲۵} اما پس از سال‌ها همین آیه را در ترجمه خود این گونه برگردان کرد: «گروهی را دروغگو شمرد و گروهی

^{۲۵} - عبارت مذکور در ترجمه استاد کوشا این گونه برگردان شد: «گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشید؟». جناب زاهد ضمن اینکه به آوردن واو ایراد گرفتند، ترجمه را پسندیده چنین آوردند: «البته در اینجا جناب کوشا کار جالبی هم کرده و آن اینکه «کذبتم» به تعبیر زبان فارسی، ماضی ساده است و «تقتلون» چون در سیاق ماضی واقع شده، به تعبیر فارسی معنای ماضی استمراری می‌دهد. اگر ترجمه می‌کرد: «گروهی را تکذیب می‌کردید و گروهی را

را می‌گشتید». نگارنده در مقاله ای که در نقد و بررسی ترجمه ایشان منتشر ساخت، این پرسش را مطرح کرد که ترجمه قبلی شما که بر تفسیر جوامع الجامع تکیه داشت درست نبود، یا ترجمه فعلی شما بر تفسیر دیگری استناد دارد و برگردان درست همین است و یا احتمالاً از نگاه قبلی خود عدول کرده بر مبنای اندیشه‌های تفسیری تازه خود، چنین ترجمه‌ای ارائه فرمودید؟ به علاوه، اگر الهی قمشه‌ای و فولادوند پاسخ دهند ترجمه خود را بر پایه اندیشه‌های تفسیری دیگری، مثلاً شیخ طوسی یا علامه طباطبایی ارائه کرده اند، چگونه می‌توان ثابت کرد آنها دچار اشتباه شدند و ترجمه شما که بر جوامع الجامع تکیه دارد، درست است؟ ضمن اینکه مترجمان مذکور می‌توانند از این هم فراتر رفته پاسخ دهند ترجمه ارائه شده بر مبنای اندیشه‌های تفسیری خودشان است و ترجمه جنابعالی که بر مبنای جوامع الجامع عرضه شده، نادرست است، در این صورت چگونه می‌توان ثابت کرد سخن مترجمان اشتباه است و ترجمه درست همان است که شما ارائه فرمودید؟ (عاشوری تلوکی، ۱۳۹۷، ش ۴۳، ص ۴۳-۴۴). جالب است که همین مسأله در پاسخ دکتر یثربی به استادولی رخ داد. آقای استادولی در بررسی ترجمه دکتر یثربی، برگردان آیه پنجم سوره نساء را شاهد آورد و با تکیه بر اندیشه‌های تفسیری علامه طباطبایی به نقد ترجمه آیه مذکور و اثبات ترجمه مورد نظر خود پرداخت (استادولی، ۱۳۹۶، ش ۴۲، ص ۱۵۱). دکتر یثربی هم در پاسخ اظهار داشت: «در مورد اشاره ای که به تفسیر المیزان کرده‌اند، من در تفسیرم، بارها بر اساس دلایل و شواهد، با اجتهادها و نظرات مرحوم علامه موافقت نکرده‌ام [و آنچه آورده ام نظر تفسیری خودم هست که صحیح می‌دانم]» (یثربی، ۱۳۹۷، ش ۴۳، ص ۱۸۸)؛ و درست هم همین است. کسی که به جایگاه مترجمی قرآن رسیده، خود را در این جایگاه مجتهد و صاحب نظر می‌داند و معنا ندارد در اندیشه‌های ترجمه پژوهانه خود تحت تأثیر عظمت شخصیتها قرار بگیرد، حتی اگر چنین شخصیتی علامه طباطبایی یا شیخ طبرسی باشد. این درسی است که از سیره رفتاری همان بزرگان باید آموخت که در آثار خود بارها از دیگران انتقاد کردند. بر این اساس، نه آنچه را که ناقد محترم تلاش کرد با تکیه بر دیدگاههای تفسیری مفسری خاص، اثبات کند، می‌توان لزوماً نظر درست تلقی کرد. و نه آنچه را که در صدد نفی آن بود می‌توان دقیق و درست دانست. نهایت اعتباری که این سخنان دارند آن است که در نزد ایشان حجت باشند. هیچ‌گونه حجیت و اعتباری برای دیگران ندارند. ایراد اصلی ناقد این است که بخشهایی از دیدگاه مفسران پیشین را که با برداشت وی همخوانی دارد، قول فصل و سخن نهایی تلقی می‌کند و انتظار دارد دیگران هم بر طبق آن عمل کنند. شاید ذکر یک مورد از نمونه های متعددی که ایشان تلاش کردند به اثبات نظر خود و رد نظر مترجم بپردازند، بحث کنونی را روشنتر بیان کند. در بررسی ترجمه ۱۲/حجر می‌نویسند: «فخر رازی به تفصیل نظری را که مترجم آورده رد کرده و به اثبات این نظر پرداخته است. در اینجا مجال طرح بحث نیست، فقط بدین منظور ذکر شد که اگر مترجم مبنایی را برای خود تعیین می‌کرد و مثلاً می‌گفت من در تفسیر آیات به مجمع البیان تکیه دارم، این اشکال از این ناحیه بر او وارد نبود، بلکه از این منظر وارد بود که یا نباید پاورقی می‌زد یا اگر پاورقی نوشت، باید همه وجوه را بگوید» (ص ۳۷۳-۳۷۴). چقدر جای تأسف است محققى که خود را صاحب مبنا می‌داند و از مترجم می‌خواهد تغییر مبنا دهد و رویکرد خود را به

می‌گشتید». اگرچه خطا نبود و «کذبتم» در این سیاق معنای ماضی استمراری می‌دهد، اما به هر حال شکلش چنین نیست؛ لذا مترجم با آوردن عبارت «تکذیب کرده» هم ظاهر لفظ را حفظ کرده هم معنای استمراری را رسانده است» (ص ۴۲۳).

شیوه ای که ایشان باور دارد، تغییر دهد، این اندازه سست و بی پایه سخن بگویند و نظر مترجم را به این دلیل که مورد تایید فخر رازی نیست، مردود بدانند. سخن در درستی یا نادرستی نظر مترجم نیست. بلکه بحث بر سر نوع استدلال ناقد است که چقدر ساده و سطحی است و بر محور رد فخر رازی یا تایید طبرسی می چرخد. مگر ناقد محترم همه آنچه در تفسیر فخر رازی آمده قبول دارد که در این مورد خاص با تکیه بر آن به بطلان نظر مترجم رأی می دهد؟ مگر فخر رازی حرف اول و آخر را بیان کرده که مترجم موظف باشد آن را بپذیرد؟ صدها کتاب و مقاله در نقد و بررسی اندیشه های فخر رازی نگاشته شد و برخی آرای وی به صراحت مردود اعلام می شود، چگونه انتظار دارند مترجم به دلیل رد فخر رازی از نظر خود عدول کند و نظر ناقد را بپذیرد؟ مترجم برای خود صاحب رأی و دارای نظر است و دیدگاه تفسیری و ترجمه ای خود را دارد. رد یا تایید فخر رازی و امثال وی تنها در حد یک نظر تفسیری ارزش دارد نه بیشتر. مگر ناقد محترم غیر از این می اندیشد؟ اگر نظری دیگر در جایی دیگر از همین فخر رازی ارائه گردد که ناقد با آن موافق نباشد چه پاسخی می دهد؟ آیا غیر از این است که می گویند فخر رازی نظر خودش را گفت و رأی و نظر من این است؟ یا نظر من بر اساس مجمع البیان ارائه شده است و نظر فخر رازی درست نیست؟ از این بالاتر، مگر ناقد محترم همه آنچه را که طبرسی در مجمع البیان مطرح کرده قبول دارد که مترجم باید قبول داشته باشد؟ متأسفانه این منطق سست و بی پایه در جای جای مقاله به چشم می خورد و بر اساس آن به نقد ترجمه پرداخته شد. در حالی که تمام دیدگاههای موافقان و مخالفان در این گونه مباحث گزینشی است و هر آنچه با دیدگاههایشان سازگار باشد، فارغ از اینکه در چه تفسیری آمده، نقل و استناد می شود. اما اگر در جایی موافقت نداشت، بلافاصله توجیهاتی از قبیل اینکه با دیدگاههای اهل سنت بیان شد یا مواردی مشابه آن به نفی و رد نظر طرف مقابل اقدام می گردد. تا کنون صدها کتاب و مقاله، و دهها رساله دکتری در نقد و بررسی اندیشه های فخر رازی نگاشته شد و علی رغم اینکه بسیاری او را در زمره معدود شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام به شمار می آورند؛ برخی آرای وی به صراحت مردود اعلام می شود و مگر در حوزه عقل و اندیشه غیر از این می توان بود و جز این می توان عمل کرد؟ علاوه بر این، وقتی ناقد می گویند: «یا نباید پاورقی می زد یا اگر پاورقی نوشت، باید همه وجوه را بگوید» می توان پرسید بر چه اساسی «باید همه وجوه را بگوید»؟ چه کسی مجاز است چنین تصمیمی بگیرد و منطق آن کدام است؟ چگونه می توان در یک مقاله علمی، این میزان بی توجهی به مفاهیم واژه ها نشان داد و در به کارگیری آنها گشاددستی به خرج داد و این گونه بی توجه و دقت مطلب نوشت؟ چگونه ناقد محترم با این توجیه که «مجال بحث نیست» به خود حق می دهد بخشی از مطالب را نیاورد؛ ولی حتی بی توجه به همین یک نکته، کمترین حقی برای مترجم قائل نیست و فرمان «باید همه وجوه را بگوید» صادر می کند؟!

موضوع پاورقی‌ها

یکی از پرتکرارترین موضوعات مقاله، مسأله پاورقی‌هاست. در این زمینه چند نکته لازم به یادآوری است:

۱- هیچ مترجمی نمی‌تواند دیدگاه‌های منتقدان را پیش بینی کند و همه آنچه را که ممکن است آنها در آینده از وی بخواهند، در ترجمه‌اش بیاورد. حتی پس از انتشار هم همه پیشنهادها امکان عملی ندارد و آوردن همه آنچه

که منتقدان می‌گویند، حتی اگر درست باشد هم به آسانی میسر نیست. هم ظرفیت پانوشتها محدود است، هم توان علمی مترجم محدودیت دارد و هم نیاز مخاطبان متفاوت است. برخی مطالب هم به شیوه نامه مربوط می‌شود که مترجم می‌تواند به عنوان پی‌نوشت در پایان ترجمه بیاورد. ناقد محترم بی توجه به این نکته مهم، موارد متعددی را برای افزودن به پانوشتهای ترجمه پیشنهاد داد که با فرض درستی هم امکان افزودن ندارند؛ بگذریم که در پاره ای موارد تنها در حد یک نظر شخصی ارزش دارد نه بیشتر.

۲- رسالت نقد پیشنهاد و انتقاد است و وظیفه منتقدان بیان ایرادها و ارائه راهکارها در راستای برطرف ساختن اشکالهاست. تعیین تکلیف برای مترجم از حوزه نقد و اختیارات ناقد بیرون است. تشخیص بهسازی و اصلاح ترجمه هم بر عهده مترجم است و نه حتی ویراستاران. حداقل پرسش در زمینه «باید»های فراوان ناقد این است که بر اساس چه منطق و معیاری مترجم و ویراستاران باید نظر ناقد را بپذیرند و هر آنچه ایشان باور دارد و می‌گوید جامه عمل بپوشانند؟ ناقد چگونه به این یقین و اطمینان رسیده که آنچه می‌گوید درست است که به مترجم دستور می‌دهد به خواست وی گردن نهد؟ از آنجا که تعداد این موارد متاسفانه بسیار زیاد است برای روشنتر شدن بحث به این نمونه توجه فرمایید که در نقد پانوشته ۶ صفحه ۴۲۹ ترجمه چنین نوشت: «الف. آیا با وجود استوار، آوردن دو صفت پابرجا و ثابت هم نیاز بود؟ ب. «رُسُو» چون مصدر است به معنای استواری و پابرجایی و ثبوت است. و آن گونه که نوشته شد معنای «راس» یعنی به صورت اسم فاعل این ماده است. علاوه، این کلمه را «رسو» [به سکون سین] هم می‌توان خواند. ج. وقتی گفته می‌شود: «قدور راسیات: دیگ های استوار»، پابرجا و ثابت»، معلوم است که مصدرش هم به معنای استواری و پابرجایی و ثبوت است و دیگر نیازی به ذکر آن نبود. وظیفه مترجم ارائه فرهنگ لغت در پاورقی نیست. علاوه بر آن که اگر هم بخواهد چنین کند، ذوق و سلیقه ایجاب می‌کند اولاً: تا حد امکان مترادف بیاورد...» (ص ۴۰۲). اگر از ضعف و سستی نثر مذکور که متاسفانه در سرتاسر مقاله مشهود است، صرف نظر شود، ناقد محترم توجه نفرمود وقتی می‌گوید «ذوق و سلیقه ایجاب می‌کند» باید توضیح دهد: اولاً این وجوب و ایجاب از کجا می‌آید؟ ثانیاً ذوق و سلیقه چه کسی مراد است؟ اگر ذوق و سلیقه ملاک است، چرا ذوق و سلیقه مترجم و ویراستاران ملاک نباشد و چرا آنها حق نداشته باشند بر طبق ذوق و سلیقه خود عمل کنند، ولی ناقد حق داشته باشد با تکیه بر ذوق و سلیقه خود برای آنها تعیین تکلیف کند و نقشه راه ترسیم نماید؟! ایشان دقت نکردند وقتی پای ذوق و سلیقه را به میان می‌آورند، دیگر نمی‌توانند ذوق و سلیقه خود را ملاک قرار دهند و باید بپذیرند مترجم و ویراستاران هم ذوق و سلیقه دارند و بر مبنای همان که برخاسته از تخصص و اجتهادشان است حق دارند آن گونه که علم و آگاهی شان فرمان می‌دهد تصمیم بگیرند و بر مبنای آن عمل کنند.

۳- در صفحات ۴۰۷-۴۰۹ از ضرورت پانوشتها سخن گفتند و چنین فرمودند: «طبق این نظر «لام» موطنه است. این کلمه «موطنه» یک اصطلاح جا افتاده است و ترجمه آن به آماده کردن زمینه قسم اگرچه جالب است، ولی علمی نیست. دست کم باید در پاورقی یا پراکنش اصل کلمه «موطنه» را می‌آوردند ... مترجم بارها در ترجمه خود واو عطف را به «ولی» ترجمه کرده؛ یعنی به معنای «لکن» دانسته؛ به عبارت دیگر برایش معنای استدراک گرفته، ولی در

پاورقی متذکر نشده است... «ذات الصدور» یعنی: «دارنده سینه‌ها». این کجا و «راز سینه‌ها»؟! این مطلب نیازمند پاورقی است و مثلاً توضیح دهد که ابوحیان می‌گوید... همچنین ابوالفتوح هم می‌گوید... باری لازم بود مترجم محترم برای «ذات الصدور» توضیحی اینچنین ذکر می‌کرد. ...بسیار جاها مترجم کلمه یا عبارتی را به عنوان افزوده خود داخل قلاب آورده که می‌شد کلمه یا عبارتی دیگر هم به جای آن آورد. در این گونه موارد باید پاورقی زده شود و نظر یا نظرات دیگر هم ذکر گردد. چند نمونه از موارد بی‌شمار: ... مترجم «حمایت» را به عنوان کلمه مقدر دانسته، حال آنکه طبق برخی تفاسیر، می‌توان کلمه ای همچون «ضیافت» را هم به عنوان کلمه مقدر دانست... مترجم در پاورقی از قول التحریر و التئویر گفته که «ب» در «به» سببیه است و ضمیر «ه» نیز به شیطان بر می‌گردد. این یک نظریه است، نظریه دیگر آن که «ب» معنای الصاق می‌دهد و ضمیر «ه» نیز به خدا بازگشت دارد... بنا بر این مترجم باید در پاورقی این نکته را هم مطرح می‌کرد. از این موارد بسیار زیاد است... اینجا باید مترجم وجه دوم را هم ذکر می‌کرد؛ زیرا وجهی قوی است و نظیر هم دارد. ... این که تاکید داریم در پاورقی باید بقیه وجوه اعرابی و البته وجوه مهم و نه هر «قیل» ای که در کتب تفسیر آمده است، بگوید، از آن روست که خود مترجم نیز در برخی جاها چنین کرده است... اینجا در پاورقی باید توضیح بدهند ... و نیاز داشت در پاورقی ذکر شود. جالب است که برای این آیه پاورقی خورده، ولی این دو مطلب مهم در آن ذکر نشده است! ... روشن نیست چرا ناقد محترم در بیان مطالب دقیق نیست و توجه ندارد وقتی آوردن معانی واژه‌ها را محل تأمل می‌داند و می‌نویسد: «نمی‌دانم مترجم چه کارکردی برای پاورقی در نظر دارد؟ گویا معتقد است همه معانی یک کلمه باید مطرح شود و ترجمه قرآنش یک فرهنگ لغت کوچک هم باشد!» (ص ۳۹۹)، یا وقتی می‌نویسد: «وظیفه مترجم ارائه فرهنگ لغت در پاورقی نیست» (ص ۴۰۲)، چگونه بی‌توجه به همین یک مطلب، آوردن این حجم از نکته‌ها را توصیه می‌فرماید؟ اگر فرض شود مترجم همه این موارد را در ترجمه اش لحاظ کند و دقیقاً بر طبق آنچه وی فرمود عمل نماید، ایشان یا منتقدی دیگر حق ندارند عبارت مذکور را به گونه ای دیگر درآورده بگویند: (نمی‌دانم مترجم چه کارکردی برای پاورقی در نظر دارد؟ گویا معتقد است همه نکته‌های تفسیری و دستوری یک کلمه باید مطرح شود و ترجمه قرآنش یک تفسیر فشرده و یک دوره صرف و نحو مختصر هم باشد، در حالی که وظیفه مترجم ارائه تفسیر فشرده و صرف و نحو مختصر در پاورقی نیست)؟! آیا واقعاً آوردن این همه مطالب در پانویس ترجمه قرآن که مخاطب عام دارد از نظر ایشان بلا مانع است؟ علاوه بر این، وقتی می‌نویسد: «این که تاکید داریم در پاورقی باید بقیه وجوه اعرابی... را بگوید» آیا نباید توجه کند در جایگاهی قرار ندارد که تاکید یا عدم تاکید وی برای دیگران حجت باشد؟ آیا نباید بداند تاکید ایشان موضوعی کاملاً شخصی است که صرفاً به خودشان مربوط است و برای دیگران ارزش و اعتباری ندارد؟! ...

۴- در بحث تفسیری که درباره «نجوی» مطرح فرمود و چند صفحه را بدان اختصاص داد- که از نظر مترجم می‌تواند تطویل بلاطائل باشد^{۲۶} - چنین آورد: «آنچه جایش در این پاورقی خالی است آن است که مترجم بگوید: در ساختار «نجوی» از نظر ویژگی‌های صرفی دو احتمال می‌رود: ۱. جمع نَجِی است مانند: جریح جَرِحِی و قَتیل-

^{۲۶} - این نکته به موضوع «نجوی» اختصاص ندارد و در موارد متعددی رخ داد. مثلاً هفت صفحه به یک بحث اختلافی مانند «التفات» اختصاص یافت و از ۳۹۰ تا ۳۹۷ به بحث در این زمینه پرداخت. در حالی که این گونه مباحث را می‌توان در یک صفحه مطرح کرد و منابع مورد استناد را برای اطلاع خواننده ذکر نمود.

قَتَلَى، ۲. مصدر است. آنگاه در صورت دوم مانند: «عدل» در عبارت «زیدٌ عدلٌ» است یا مانند «لکن البرّ» [بقره (۲) ۱۷۷/]; یعنی که یا باید «نجوی» را به تأویل برد و بگوییم گویا چنین بوده: «إذ هم مُتَنَاجُونَ یا نَجِیون»، یا آن را مضاف الیه برای کلمه‌ای دالّ بر مالکیت دانست؛ یعنی بگوییم مثلاً در اصل بوده: «إذ هم ذُوُوا نَجْوَى»؛ - چنان که در تأویل «زید عدل» می‌گویند: زیدٌ عادلٌ یا زیدٌ ذو عدلٍ و در «لکن البرّ» می‌گویند: لکن ذَا البرّ یا لکن البرّ برّ؛ طبرسی می‌گوید: «وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى؛ أی: مُتَنَاجُونَ، و قیل: هُمْ ذُوُوا نَجْوَى» (ص ۳۶۹) واقعاً ناقد فکر می‌کند اگر مترجم چنین می‌کرد دیگر مشکلی نبود؟ اگر مترجم تعهد بدهد دقیقاً همین عبارات را در چاپ بعدی در پانویس می‌آورد، اشکال برطرف می‌شود؟ اگر پیش از بیان ایشان، مترجم عین عبارتهای مذکور را در ترجمه می‌آورد، نمی‌گفت جناب کوشا! گویا ترجمه قرآن را با کتابهای تخصصی تفسیر و علوم قرآنی و ادبیات عرب اشتباه گرفتی که چنین مطالب تخصصی را در پانویس ترجمه ذکر کردی؟ آیا ایراد نمی‌گرفت چرا متون سنگین عربی که همه مخاطبان به راحتی متوجه نمی‌شوند در پانویس آورده‌ی به علاوه، همان گونه که ایشان به دلیل پاره ای ملاحظات مانند محدودیت حجم مقاله و «بیم اطاله» به خود حق می‌دهد برخی مطالب را نیاورد و با صراحت بفرماید: «سخنان فخر رازی در توضیح این استثنا بسیار خواندنی است که اگر بیم اطاله نبود، آن را نقل و ترجمه می‌کردم» (ص ۳۵۷)؛^{۲۷} آیا نباید برای مترجم این اندازه حق قائل شود و احتمال بدهد که شاید وی نیز به دلیل همین محدودیتها، بسیاری از آنچه را که مایل بود در پانویسها بیاورد، نیاورده است؟^{۲۸} آیا مترجم حق ندارد با توجه به این موارد بپرسد ناقد محترم در پی ایرادیابی و اشکالیابی است یا ایرادسازی و اشکال تراشی؟!

۵- در چندین مورد پس از بحث و بررسی فرمودند: «این عبارت مبهم است، به پاورقی توضیحی نیاز دارد» (ص ۳۵۴)، «باید در پاورقی مشخص می‌شد» (ص ۳۶۵)، «باید این نکته را در پاورقی متذکر شد» (ص ۳۸۰). «لازم بود این مسأله را در پاورقی گوشزد می‌کرد.» (ص ۴۱۸). «مترجم باید در پاورقی این دو وجه و وجه ذیل را توضیح می‌داد» (ص ۴۱۷). «باید در پاورقی گوشزد می‌کرد.» (ص ۴۱۹). «مترجم باید این نکته را در پاورقی گوشزد می‌کرد» (ص ۴۲۱). «قطعاً باید در پاورقی تذکر می‌دادند» (ص ۳۸۷). نگارنده واقعاً نمی‌داند منطق این «باید»ها چیست و چنین الزامهایی بر چه اصل و پایه ای استوار است؟ تنها امیدواری وی آن است که ناقد محترم در پاسخ احتمالی خود بیان فرماید چنین «باید»هایی از چه منبعی سرچشمه می‌گیرد و چه منطقی پشت آن است و چرا لازم است مترجم به «باید»های وی توجه کند؟ خصوصاً چنین «باید»هایی که در پاره ای

^{۲۷} -ممکن است ناقد محترم عبارت مذکور را بدین منظور بیان نکرده باشد که توانمندی خود در زبان عربی را به رخ بکشد یا چنین توانایی را به اثبات برساند؛ اما متأسفانه بیان مطالب به گونه ای است که شبهه مذکور را منتفی نمی‌سازد. در دنیایی که دانستن زبان دوم و سوم در بسیاری از کشورها الزامی است، و توانایی برخی افراد در فراگیری زبان به اندازه ای است که -چنانچه خبرگزاریها در همین ایام (۱۴۰۲/۶/۱۶) گزارش دادند- برخی تا بیست و سه زبان را یاد گرفته اند، دانستن زبان عربی برای پژوهشگر این زبان امر با اهمیتی تلقی نمی‌شود. به علاوه، آوردن این نکته که اگر «بیم اطاله نبود نقل و ترجمه می‌کردم» در یک مقاله پژوهشی که مخاطبانی خاص دارد و نباید کسکول وار نوشت آیا زبیده محقق قرآنی است؟ محققان در این گونه موارد، برای اینکه شبهه ای همانند آنچه ذکر شد پیش نیاید و به خوانندگان هم بی احترامی نشده باشد معمولاً چنین می‌نویسند: (فخر رازی در این زمینه توضیحات خواندنی خوبی دارد که علاقه مندان تفصیل بیشتر را بدان ارجاع می‌دهیم). سپس آدرس منبع را ذکر می‌کنند. ضمناً چه میزان پذیرفتنی است تنها دغدغه محقق در نگارش مقاله پژوهشی که قرار است در یک مجله تخصصی انتشار یابد، «بیم اطاله» باشد؟ سخنان «بسیار خواندنی» در تمام زمینه ها وجود دارد. مگر قرار است محقق همه آنها را بیاورد و جُنگواره تحویل دهد که با حسرت گفته می‌شود «اگر بیم اطاله نبود، آن را نقل و ترجمه می‌کردم»؟! ^{۲۸}

-واقعیت نیز همین است و بیش از یک سوم پاورقیهای توضیحی مترجم در پانویسهای ترجمه نیامد. امید است بخشهایی از آن در چاپ قطع رحلی بیاید.

موارد با «حتماً» و «قطعاً» نیز تاکید شده اند. مگر سخن از برگردان آیات است که بتوان درستی یا نادرستی آن را اثبات کرد؟ بحث درباره کیفیت نگارش پانوشتها و چگونگی عرضه آن است که به تشخیص مترجم می تواند متفاوت از چیزی باشد که ناقد انتظار دارد.^{۲۹} آنچه ایشان در این «باید»ها فراموش کرده آن است که اگر قرار باشد بررسی ترجمه در یک مقاله پژوهشی این گونه باشد، در آن صورت مترجم نیز مایل است بداند آیا بهتر نبود به جای این همه نقل از «مجمع البیان» و «التحریر و التنویر»، به «المیزان» و «الاساس فی التفسیر» هم ارجاع داده می شد؟ چگونه است تفسیر «نمونه» در زمره منابع ایشان قرار گرفت ولی «المیزان» جایگاهی در مقاله نیافت؟ آیا بهتر نبود در برخی مباحث مانند «تطهّر»، دیدگاه علامه طباطبایی ذکر می شد و فرق این واژه با برخی واژه های مشابهش مانند «تطهیر» و «طهارت» بیان می گردید؟ چرا تنها در یک مورد به «البرهان» زرکشی استناد شد و هیچ اشاره ای به «الاتقان» سیوطی و «التمهید» معرفت نشد؟ آیا بهتر نبود در پاورقی ۲۱ در اثبات معانی متعدد «حال» به منابع مختلف قرآنی مراجعه می شد و به جای استشهاد به نظم و نثر عربی، آیات قرآن به عنوان شاهد ذکر می گردید؟ آیا بهتر نیست در تکمیل پاورقی ۳۰ صفحه ۳۷۶ علاوه بر استناد به شعر کعب بن زهیر، از حسان بن ثابت و فرزدق یا کُمیت و دِعبل هم شعری نقل می شد تا بر غنای دیدگاه ارائه شده، افزوده می گردید؟ آیا بهتر نبود در توضیح «غرقاب» به جای استناد به تک بیتی از خاقانی، آن هم به نقل از لغتنامه، به شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ، یا غزلیات سعدی و مثنوی مولوی هم مراجعه می شد و از دیوان آنها هم بهره می برد؟ آیا بهتر نبود در بیان معنای «ف»، علاوه بر عصمت بخارایی به دیوان شاعران پارسی گوی دیگر هم مراجعه می شد و شواهدی نقل می گردید و...؟ ایراد پنهان «باید»های فراوان این است که تصور می شود ترجمه با مقاله تفاوت دارد و در ترجمه مراعات «باید»هایی لازم است که در مقاله ضرورت ندارد. در حالی که مقاله و ترجمه از نظر مراعاتِ ضوابط آیین نگارش و رعایت اصول پژوهش مانند هم هستند و مراعات این معیارها در هر دو ضروری است.

پیش فرض های نادرست و داوری های شتابزده

یکی از موارد غیر قابل توجیه، پیش فرض های شتابزده و قضاوتهای نادرستی است که متاسفانه بارها در مقاله مطرح شد و بر اساس آن، درباره مترجم و ویراستاران مطالبی بیان گردید که هرگز زینبندۀ محقق قرآنی و مقاله پژوهشی نیست. مثلاً در جایی نوشتند: «مترجم ضرورتی ندیده است در عبارت «به خدا کفر می ورزند» تغییری دهد. سببش هم به نظر می رسد رواج فوق العاده آن است، اما مگر هر چیزی رواج دارد سراسر است و با نثر معیار همخوانی دارد؟!» (۳۵۳). ناقد محترم چگونه کشف کرد مترجم به سبب «رواج فوق العاده» تغییری در عبارت نداد که ناهمخوانی آن با نثر معیار را ایراد ترجمه به شمار آورد؟ ایشان با چه منطق و استدلالی به این یقین رسید که آنچه تصور کرده درست است که در ادامه مطلب دوبار نشان پرسش و تعجب آورد تا شگفت و عجیب بودن نظر مترجم را برساند، اگر نگوئیم برای طعنه و تمسخر بوده است؟

^{۲۹} - اگر ایرادهای شکلی و ظاهری یا علمی و محتوایی درباره پانوشتها مطرح شود قطعاً مترجم موظف است آنها را برطرف سازد. اما اینکه باید در پانوشتها چنین و چنان شود از مسائل سلیقه ای است و اصرار بر انجام آن از رسالت نقد و وظیفه ناقد بیرون است. وقتی ایشان دخالت سلیقه را پذیرفتند و در برخی موارد فرمودند: «این دیگر جزء مسائل سلیقه ای ترجمه است» (۳۹۶)؛ و «اینکه چگونه انعکاس یابد، به مترجم برمی گردد» (۴۱۶)؛ چگونه توجه ندارند این نکته یک اصل و قاعده هست که در همه موارد جریان دارد، نه استثنایی که تنها در این چند مورد خاص جاری باشد؟

همچنین در توضیح واژه «لَمَّا» در آیه ۱۱۱ سوره هود می نویسد: «چطور به ذهن مترجم و ویراستاران نرسیده است؟! شاید علتش این باشد که این تکه از عبارت، کپی برداری از ترجمه تفسیر جوامع الجامع با اندکی تصرف است. متن ترجمه تفسیر «جوامع الجامع» چنین است: «لام در «لما» برای آماده کردن زمینه قسم است، و «ما» زایده، و معنای جمله این است: به خدا سوگند که پروردگار تو تمام کارهای آنها را از زشت و زیبا و کفر و ایمان، به آنها برمی گرداند». اما چرا در جوامع الجامع چنین آمده؟ زیرا طبرسی معتقد است که لَمَّا به تخفیف لام است؛ یعنی قرائتی غیر از قرائت حفص از عاصم را پذیرفته است؛ چنانکه یک سطر پس از این مطلب می گوید: «و قُرئَ لَمَّا بالتشديد مع إنَّ الثقیله و الخفیفة، و کلاهما مشکل». و نویسندگان پاورقی و ویراستاران در نیافته اند که این توضیح عملاً به درد نمی خورد؛ زیرا قرآنی که به ترجمه آن پرداخته شده، به قرائت حفص از عاصم است و در آن «و إنَّ کلاً لَمَّا...» آمده است! (ص ۴۰۵-۴۰۶). آیا ادب نقد و اخلاق پژوهش به ایشان اجازه داد پیش فرضهای نادرست خویش را مبنای داوری ناعادلانه و قضاوت غیرمنصفانه قرار دهد و با طعنه و کنایه ای اینچنین با مترجم و ویراستاران رفتار کند، یا به جایگاهی رسیدند که به مراعات ادب و اخلاق نیازی ندارند؟ ناقد محترم چگونه و با چه متر و معیاری به این نتیجه رسید که «نویسنده پاورقی و ویراستاران» این اندازه ناآگاه بودند که در نیافتند «این توضیح عملاً به درد نمی خورد» و فقط شخص ایشان متوجه شدند؟! عدالت و انصاف مورد تاکیدشان همین است، یا در موقعیتی قرار دارند که نیازی نمی بینند به عدل و انصاف داوری کنند؟^{۳۰}

روشهای مد نظر ناقد در برگردان قرآن

ناقد در بخشی از مباحث خود نکته‌هایی را درباره ترجمه قرآن بیان فرمود که چون از نظر نگارنده درست نیست، ضمن اشاره به برخی از آنها، ذیلاً مورد بررسی قرار می گیرند:

۱- در بحثی چنین فرمودند: «اگر جناب کوشا مثلاً تفسیر مجمع البیان را در کنار دست خود می گذاشتند و برای ترجمه هر آیه بدان مراجعه می کردند، به این اشتباه دچار نمی شدند» (ص ۳۷۲). به باور نگارنده، این گونه نگرستن به ترجمه بسیار سطحی و ساده و کاملاً نادرست است. مترجم نباید همانند مقلدانی که به هنگام نیاز، سراغ رساله های مراجع می روند تا پاسخی برای مشکل شرعی خویش بیابند، مقلدوار عمل کند و پیوسته در پی آن باشد که ببیند دیگران چه چیزی گفته اند. مترجم واقعی کسی است که پیش از ترجمه، دهها سال در حوزه تفسیر و ترجمه تلاش کند تا با افزایش آگاهیهای تفسیری و ترجمه ای خود، به تدریج به سر حد اجتهاد برسد و ملکه استنباط در وی پدید آید.^{۳۱} همان گونه که لازم است همین کار را همزمان در مباحث ترجمه پژوهی قرآن انجام دهد و پیش از ترجمه، سالیان درازی را صرف آموختن مباحث مختلف زبان مبدأ و مقصد نماید که نیازی نباشد برای برگردان تک تک آیات سراغ آثار تفسیری یا زبانی خاصی برود. دلیل نادرستی سخن مذکور

^{۳۰} - اگر بناست بر مبنای سخن ناگفته و نانوشته مترجم و ویراستاران این گونه قضاوت شود، آیا آنان حق ندارند بیان این مطالب را خودشیفتگی بیش از حد ناقد برای به رخ کشیدن آگاهیهایش بدانند که می خواهد بدین وسیله به دیگران بفهماند نه تنها اصل مطلب، بلکه جلد و صفحه منبع را هم می داند؟!

^{۳۱} - نبود چنین قوه اجتهاد و قدرت استنباط است که موجب شد از میان حدود یکصد و پنجاه ترجمه منظوم و منثوری که بر طبق آمار وزارت ارشاد ظرف چهار دهه اخیر، منتشر شد حتی یک دهم آنها هم نتوانند ماندگاری لازم را به دست آورند و یکی پس از دیگری با یک یا چند نوبت چاپ از صحنه جامعه حذف شدند و جز در تاریخ ترجمه، نامی از آنها باقی نماند؛ چه رسد که بخواهند تأثیرگذار هم باشند.

مترجمانی هستند که چنین کردند ولی ترجمه شان بی اشکال نشد. آیا مترجمی که به فرموده ناقد هفده سال برای ترجمه وقت صرف کرد و تفسیرهایی همچون «تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی، روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشاف زمخشری را مبنای پی نوشت‌های تفسیری خود قرار داد» (ص ۳۵۶) و از تفسیرهای معاصر از «المیزان و نمونه و روح المعانی آلوسی نیز استفاده کرد» (همان)، توانست ترجمه ای بی اشتباه عرضه کند که به دیگران توصیه می کنند اگر چنین می کردند ترجمه شان بی اشکال می شد؟ و مگر ترجمه بی اشکال ممکن است^{۳۲} و مگر ایشان نفرمودند: «ترجمه بدون غلط رؤیاست»؟ (ص ۴۲۶).^{۳۳}

۲- در ادامه مطلب قبل چنین آوردند: «بالآخره کسی که به ترجمه قرآن اقدام می کند، برای یافتن معنای کلمه منابعش تفاسیر متقدم مانند کشاف، مجمع البیان، تبیان، فخر رازی^{۳۴}، لغت‌نامه‌های کهن مانند صحاح، مقاییس، النهایه ابن اثیر و لغت‌نامه‌های قرآنی همچون مفردات راغب و کتب غریب القرآن است و بسیار پیش می آید که لغت‌نامه‌ها معنایی گفته اند و کتب تفسیر معنایی دیگر. وقتی یک منبع داشته باشد، این تشتمتها در ترجمه اش راه نمی یابد... بسیاری از کلمات و عبارات قرآنی بیش از یک وجه اعرابی دارند؛ همان‌گونه که بسیاری هم بیش از یک معنی دارند. باز در بسیاری موارد واقعاً ترجیحی میان وجوه اعرابی و معانی نیست. بنابراین اگر مترجم یک معنی یا یک وجه اعرابی را در ترجمه خود وارد کند، خواننده می تواند بدو اشکال کند که چرا فلان وجه اعرابی را نپذیرفتی؟! اما وقتی بگویند: من مثلاً منبع نهایی و فیصله‌بخش را تفسیر کشاف قرار داده‌ام، خواننده در می یابد این معنی یا این وجه اعرابی نظر زمخشری است. آنگاه اگر اشکالی دارد، دیگر طرف خطابش مترجم نیست» (ص ۳۷۲).^{۳۵} در ارزش و اعتبار منابع مذکور کمترین تردیدی نیست. اما چه کسی گفته سخن آنها در همه موارد منبع نهایی و قول فصل است؟ هر مترجمی حق دارد صاحب رأی باشد و «منبع نهایی و فیصله‌بخش» و «مبنای» مورد نظر، می تواند شخص مترجم باشد، نه لزوماً دیگران و آثارشان. چنانچه در همه علوم چنین است و مثلاً علی رغم اینکه علامه طباطبایی بارها در المیزان از مجمع البیان و دیگر آثار پیشینیان بهره برد، در موارد فراوانی به نقد آرای آنان پرداخت و گاهی به رد دیدگاهشان اقدام کرد. حتی ناقد هم دقیقاً بر همین مبنا عمل کرد و به نقد ترجمه حاضر پرداخت و علی رغم اینکه می دانست استاد خرمشاهی مترجم پیشکسوت و استاد نقد ترجمه هاست، باز هم به ترجمه ای که ایشان ویراستارش بودند، انتقاد کرد. علاوه بر این اگر «در بسیاری موارد واقعاً ترجیحی میان وجوه اعرابی و معانی نیست»، ذکر «منبع نهایی و فیصله بخش» که بر آن تاکید دارند، چه ضرورتی دارد؟ ضمناً چون در عبارت «بسیاری از کلمات و عبارات قرآنی بیش از یک وجه اعرابی دارند»، ادعای بزرگی نهفته است درخواست می شود منابع این سخن را بیان فرمایند تا برای تحقیق بیشتر بدانها مراجعه شود.

^{۳۲} - مطمئناً همه مترجمان در موارد نیاز به منابع تفسیری، لغوی و غیره مراجعه می کنند. ولی اینکه «برای ترجمه هر آیه» باید بدانها مراجعه کرد درست نیست. باید پیش از ترجمه سالها در زمینه ترجمه پژوهی قرآن تلاش کرد و به اجتهاد رسید و حتی در این صورت هم هرگز نمی توان ترجمه ای بی اشتباه عرضه کرد، بلکه تنها می توان امیدوار بود ایرادهای ترجمه در مقایسه با ترجمه های پیش از آن کمتر باشد؛ همین و بس.

^{۳۳} - نگارنده این تعبیر درست را اول بار در آثار استاد خرمشاهی مشاهده کرد که در مقاله ای با عنوان «رؤیای ترجمه بی غلط قرآن» در این باره سخن گفت و در شماره سوم مجله «بینات» در سال ۱۳۷۳ منتشر شد.

^{۳۴} - ملاحظه می شود به هنگام برشمردن تفسیرها، پس از «کشاف، مجمع البیان، تبیان»، «فخر رازی» آمد در حالی که فخر رازی مفسر است نه تفسیر.

^{۳۵} - آیا مترجم اجازه دارد نتیجه گیری بخش پایانی مطالب مذکور را - که چندین بار دیگر هم تکرار شد - مصداق روشن «توضیح و اوضاحت» بداند؟ بیان این گونه مطالب شاید در جلسه های عمومی تفسیر پر جاذبه باشد؛ اما در یک مقاله پژوهشی که مخاطبانی خاص دارد کلیشه ای و تکراری، و فاقد هر گونه ارزش است.

۴- در بخشی از سخن پایانی به دانشهای مورد نیاز ترجمه اشاره کردند که باید یادآور شد همه آن دانشها در ترجمه دخالت ندارند. دانشهایی نظیر ناسخ و منسوخ و شأن نزول تأثیر مستقیمی در ترجمه ندارند. در اصل وجود ناسخ و منسوخ اختلاف نظر شدید است و از چند صد آیه منسوخ ذکر شد تا کمتر از انگشتان یک دست و تا مرحوم خوبی که حتی یک آیه را هم منسوخ نمی داند.^{۳۶} چگونه با چنین وضعیتی می توان توقع داشت امری که در بود و نبودش حرف و حدیث هست در ترجمه قرآن دخالت داشته باشد؟ اگر ایشان معتقدند دخالت دارد نمونه های مورد نظر خود را ذکر فرمایند. دانش شأن نزول هم وضعیت بهتری ندارد و به دلیل احادیث جعلی فراوانی که در این زمینه وجود دارد و به تعبیر علامه طباطبایی گاهی برای یک آیه چندین شأن نزول بعضاً متضاد ذکر شده^{۳۷}، تأثیر چندانی در ترجمه ندارد.

برخی نکته های دیگر

۱- بررسی مقاله نشان می دهد هرچند ناقد محترم در عالم ذهن و تئوری تنها شیوه درست برگردان قرآن را در ترجمه ارتباطی و مفهومی منحصر می داند؛ ولی در عمل تطبیق گرا می شود و ترجمه هایی ارائه می دهد که در بیشتر موارد همان ترجمه تطبیقی است. مانند برگردان ۱۱۲/بقره: «کسانی که خود را تسلیم [فرمان] خدا کنند و در عین حال نیکوکار باشند، پاداششان نزد پروردگارشان [محفوظ] است و نه ترسی بر آنها [حاکم] است و نه اندوه می خورند» (ص ۳۷۷). و نیز مانند ۲۳/یونس: «اوست که شما را در خشکی و دریا به حرکت درمی آورد» که شما به سمت دریا می روید» تا [سوار کشتی شوید] وقتی [سوار شدید و] در کشتی قرار گرفتید و کشتی ها با بهره گیری از بادی موافق شما را حرکت دهند و از این امر خوشحال شوید، تندبادی بیاید و موج نیز از هر جا به سراغتان آید و یقین کنید که از هر سو [به بلا] احاطه شده اید، [آنگاه با اعتقاد خالص به درگاه خدا]. دعا می کنید [و می گوید]: اگر ما را از این [وضعیت] نجات دهی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم بود اما وقتی شما را نجات داد، بی مقدمه، به ناحق به تجاوزگری در زمین می پردازید» (ص ۳۹۳). مراعات تطبیق گرایی تا بدانجاست که در برگردان برخی متون هم بروز می کند مانند: «و قوله: مأواهم النار؛ ای: هم فی الآخره معلوم أن مأواهم النار، فقد خسروا الدارین»؛ یعنی: آنان در آخرت معلوم است که جایگاهشان آتش است؛ چرا که هر دو دنیا را از دست دادند» (ص ۳۵۲). در حالی که در ترجمه مفهومی نیازی نیست «آنان» بیاید و آوردن «معلوم است جایگاهشان در آخرت آتش است؛ چرا که هر دو دنیا را از دست دادند» هم کافی است. علاوه بر این، باید توجه داشت برگردان مفهومی صرف در قرآن معنا ندارد. اگر چنین چیزی روا بود، قطعاً در طول تاریخ هزار و صد ساله ترجمه قرآن رخ می داد. اینکه ایشان عقیده دارند: «مترجم به جای آنکه مخاطب را محور خود قرار دهد، می کوشد از متن تخطی نکند» (ص ۳۷۴). یا

^{۳۶} - اگرچه پیشینیان گاهی چند صد آیه قرآن را در حوزه نسخ قرار می دادند؛ ولی بسیاری از معاصران این تعداد را نمی پذیرند و بخش بزرگی از آنها را در زمره تخصیص و استثنا قرار می دهند. مرحوم خوبی به نسخ اعتقادی ندارد و هیچ آیه ای را منسوخ نمی داند. علامه شعرانی تنها سه آیه را در زمره منسوخها بر می شمرد و علامه طباطبایی هشت آیه را در این حوزه قرار می دهد. آیت الله معرفت هم تعداد آیات منسوخ را بسیار محدود می داند. در تفسیر ابوالفتوح رازی هم آیات کمی در زمره منسوخها قرار گرفته است. نگارنده در این زمینه در سه کتاب «نسخ و بقاء در قرآن»، «علوم قرآن در تفسیر المیزان» و «پژوهشهای قرآنی در آثار علامه شعرانی» به تفصیل سخن گفته است. همچنین مقاله های «نسخ از دیدگاه علامه طباطبایی»، «نسخ از دیدگاه علامه شعرانی» و «نسخ در تفسیر ابوالفتوح رازی» را در همین زمینه نگاشت.

^{۳۷} - مطالب مرتبط با این بحث در کتاب «علوم قرآن در تفسیر المیزان» آمده است.

وقتی می گویند: «ترجمه‌هایی که رنگ و بوی ترجمه نداشته‌اند و خوانندگان از خواندن آنها لذت برده و توانسته‌اند با آنها ارتباط برقرار کنند همگی از جمله ترجمه‌های ارتباطی هستند» (ص ۳۴۸)، نشانه بی توجهی به این نکته بسیار مهم ترجمه پژوهانه است که علی رغم وضوح و روشنی این سخن، چرا در طول تاریخ ترجمه قرآن، چنین ترجمه‌هایی عرضه نشد؟ آیا این نکته به ذهن مترجمان پیشین نرسید و فقط ایشان متوجه آن شدند؟ یا به ذهن آنان رسید ولی در ارائه آن ناتوان بودند؟ به علاوه، چرا ناقدی که با این شدت و حدت به چنین ترجمه‌ای باور دارد، در هیچ یک از ترجمه‌های پیشنهادی خود از متن تخطی نکرد و مخاطب را محور قرار نداد؟ از این مهمتر، اگر واقعاً محور قرار دادن مخاطب تا این اندازه مهم است و خوانندگان از خواندن ترجمه‌های ارتباطی لذت می‌برند و با آن ارتباط برقرار می‌کنند، آیا بهتر نیست از ترجمه‌های مخاطب محور هم صرف نظر شود و ترجمه‌های آزاد ارائه گردد تا خوانندگان ارتباط بهتری برقرار کنند و لذت بیشتری ببرند؟ چرا چنین نمی‌شود؟ آیا غیر از این است که ترجمه قرآن با برگردان سایر متون تفاوت دارد و متاسفانه ناقد محترم به این نکته مهم توجه ندارد؟

۲- نکته دیگری که در بررسی‌های ایشان وجود دارد و در ذیل عنوان «نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی» مطرح شد، بررسی ایرادهایی است که معتقدند از این ناحیه در ترجمه پدید آمد.^{۳۸} همچنین در اواخر مقاله در این باره نوشتند: «مشکلی که در جای جای ترجمه جناب کوشا به چشم می‌خورد نوسان میان ارائه ترجمه ادبی یا ساده است. نمونه‌اش همین دو ترجمه. وقتی گفته می‌شود: «تو را می‌پرسند»، متن متنی ادبی است، وقتی گفته می‌شود: «از تو می‌پرسند»، متنی عادی است. در ویراستاری بعدی حتماً باید رویکردی یکسان اتخاذ شود که بالاخره ترجمه ادبی باشد یا به نثر معیار و معمولی» (ص ۴۰۴-۴۰۵). به تخمین نگارنده، ناقد محترم حدود بیست تا سی آیه را در مقاله خود ترجمه کرد و در مواردی هم برخی ترجمه‌های دیگر را پسندید و نقل کرد که طبیعتاً در زمره ترجمه‌های مورد نظر ایشان جای می‌گیرند. آیا با تکیه بر مطالب مقاله می‌توان پرسید روش و رویکردشان در ترجمه‌های پیشنهادی چگونه بود؟ وقتی آیه ۱۰۱/آل عمران را ترجمه می‌کردند «تکلیف خود را در این موضوع مشخص کرده بودند» که بالاخره ترجمه ادبی باشد یا به نثر معیار و معمولی؟ یا وقتی به ترجمه ۲۳/یونس مشغول بودند، تکلیفشان مشخص بود «به جای آنکه مخاطب را محور خود قرار دهد، می‌کوشد از متن تخطی نکنند؟» ترجمه مذکور، «مخاطب محور» است یا «متن محور»؟ «ادبی» است «یا به نثر معیار و معمولی»؟ همچنین در پایان تیتیر مذکور چنین نتیجه گرفتند: «آنچه در این بند از نقد بر آن تکیه می‌شود این است که

^{۳۸} بخش عمده مطالبی که در ذیل تیتیر فوق آمده، بحثهای تفسیری خارج از موضوع و تطویل بلاطائل است مانند استشهاد به شعر عصمت بخارایی و تبدیل آن به نثر در اثبات نادرستی برگردان (ف) به (پس). بدون چنین شاهد شعری هم مترجمان و ویراستاران می‌دانند کاربرد زیاد (پس) در یک ترجمه موفق، هرگز زیبنده نیست. حال اگر چنین سهوی در ترجمه استاد کوشا هم رخ داده باشد که مترجم و ویراستاران متوجه آن نشده باشند، مسلماً ایراد ترجمه هست و باید برطرف گردد. همین میزان تذکر کافی است؛ چراکه هیچ کس آن را انکار نمی‌کند تا مباحثی این گونه آورده شود. اینکه گفته شود «می‌توان به جای «پس» عبارات دیگر، همچون: «بنابراین»، «آنگاه» و مانند آن آورد» (ص ۳۵۰) نشانه بی‌اطلاعی از مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی است؛ چراکه موضوعاتی مانند آن بارها در مقاله‌های نقد ترجمه آمده بود و چندین رساله دکتری در تبیین معادلهای فارسی پاره ای حروف نظیر «ف» نوشته شد و بر اساس آن، مقاله‌های مستقلی به نگارش درآمد مانند: «معناشناسی حرف «فاء» در قرآن و چالش‌های ترجمه آن به زبان فارسی...» که در شماره ۱۴ مجله پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی انتشار یافت و «واکاوی معنای انواع فاء در قرآن کریم و ارزیابی برگردان فارسی آن» که در شماره پاییز و زمستان سال ۱۳۹۵ همین مجله منتشر شد.

مترجم هر کدام از این دو شیوه را که در نظر گرفت، باید در تمام کار خود از آن پیروی کند و نمی‌شود در نوسان میان ترجمه وفادار و ارتباطی باشد. این نوسان است که محل نقد است... در ترجمه جناب کوشا، در این مورد روش یکسان به کار نرفته است» (ص ۳۴۸-۳۴۹). در همین چند آیه‌ای که ایشان ترجمه کردند نوسان میان ترجمه ادبی و معمولی به شدت محسوس است؛ چگونه می‌فرمایند مترجمان هر کدام از این دو شیوه را برگزیدند، باید در تمام مراحل ترجمه از آن پیروی کنند؟ فراز و فرود در آیات قرآن غیر قابل انکار است و برگردان متفاوت آنها نیز از باب ناچاری است. مگر می‌توان آیات معارفی قرآن را همانند آیات اخلاقی و احکام برگردان کرد؟ یا مگر می‌توان برگردان سوره‌های اواخر قرآن را همانند سوره‌های آغازین انجام داد؟ ایشان چند ترجمه را سراغ دارند که یک‌دست «وفادار» یا یک‌دست «ارتباطی» باشند؟ اصلاً مگر چنین چیزی ممکن است؟ آنچه در روش ترجمه مطرح می‌شود از باب تغلیب و اعم است و کلیت روش ترجمه را شامل می‌شود؛ نه اینکه مترجم اگر روشی را پذیرفت، حق ندارد در هیچ آیه‌ای خلاف آن عمل کند. چه کسی چنین چیزی گفت و در کدام منبع چنین ادعایی مطرح شد؟ این سخن کاملاً نادرست است و در برگردان قرآن جایگاهی ندارد. دلیل ساده آن، ترجمه‌های پیشنهادی ایشان است که علی‌رغم باور شدید به ترجمه‌های مفهومی، تفاوت چندانی با ترجمه‌های تطبیقی ندارد، جز اینکه با برخی افزودنها و اندک کاستن‌ها، برگردان معمولی ارائه کرد که در همه ترجمه‌های موجود هم قابل مشاهده هست. ضمن اینکه نه فقط ترجمه‌های پیشنهادی ایشان چنین وضعیتی ندارد، بلکه هیچ یک از ترجمه‌های ترجیحی و مورد پسندشان هم دارای چنین ویژگی نیستند.

ضمناً از آنجا که بارها از ترجمه ارتباطی سخن به میان آوردند باید اشاره شود که نگارنده به همه آنچه در «علم‌المناسبه» و دانش «تناسب آیات و سوره» مطرح می‌شود، باور ندارد و بسیاری از آن مطالب را تکلف و تصنع در ارتباط میان تمامی آیات و سوره‌ها می‌بیند و به شدت مردود می‌داند. وی این مناسبت را تنها در مواردی می‌پذیرد که دسته‌ای از آیات یکجا نازل شده باشند، یا در درون سوره‌ای که یکجا نازل شده، قرار گرفته باشند. در این صورت می‌توان برای چنین مناسبتی در تفسیر ارتباط قائل شد و معنایی استخراج کرد. اما در بحث ترجمه بر این باور است که مترجم نباید اجزای آیات را همانند جمله‌های مجزا ببیند که به طور اتفاقی کنار هم قرار گرفتند. به گونه‌ای که وقتی خواننده ترجمه را می‌خواند احساس کند یک سلسله جمله‌های مستقل و بی‌ارتباط کنار هم قرار گرفتند. بلکه در موارد زیادی باید بتواند با تکیه بر اصولی که در روابط بینامتنی وجود دارد و بخش بزرگ آن از ممارست در مطالعه قرآن و ترجمه‌های آن حاصل می‌شود، میان اجزای مختلف یک آیه ارتباط برقرار کند و برگردانی پیوسته عرضه نماید. حتی باید بتواند در مواردی که مجموعه‌ای از آیات یکجا نازل شدند، ترجمه‌ای مرتبط ارائه دهد. این اقدام اگر صورت نگیرد ترجمه‌ها خشک و بی‌روح خواهند شد. نگارنده با تسامح دو عنوان «گسسته‌انگاری» و «پیوسته‌پنداری» را برای این منظور به کار می‌برد.^{۳۹}

^{۳۹} - این نامگذاری صرفاً از آن بابت است که اصل موضوع در ذهنها جای گیرد. و الا نگارنده به خوبی می‌داند دو پسوند «انگاری» و «پنداری» چندان دقیق نیستند. ضمناً نکته دیگری که ناقد یادآوری فرمود و معتقد است می‌توان در ترجمه پاره‌ای آیات «تقدیم و تأخیر» روا داشت و ترجمه را مفهوم‌تر ارائه کرد (ص ۳۹۰) اگرچه مطلب درستی است؛ ولی توجه نداشت که نه تنها این نکته در بسیاری از ترجمه‌های دو دهه اخیر مراعات شد، بلکه چندین کتاب در این

۳- نکته دیگر آن است که ناقد محترم ترجمه بعضی آیات را مردود می‌داند، به این دلیل که برگردان عربی آنها آیه قرآن نمی‌شود. مثلاً می‌نویسند: «آنچه ایشان ترجمه کرده، اگر به عربی برگردان شود چنین می‌شود: «و هم عاملون اعمالاً غیر اعمال المومنین»؛ که مشاهده می‌شود با متن اصلی تفاوت بسیار دارد» (ص ۳۸۵). این شیوه در موارد نسبتاً زیادی به کار رفت مانند آنچه که در صفحات ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۴ و ۴۱۵ آمد. ناقد محترم که فرمود: «دستی در ترجمه دارد» (ص ۴۲۵) قاعدتاً می‌داند برگردان هیچ ترجمه‌ای، متن اصلی نمی‌شود و این امر، به ترجمه قرآن اختصاص ندارد و مخصوص زبان فارسی یا عربی هم نیست. نفس ترجمه این است که نمی‌تواند دقیقاً همان متن اولیه شود. چنانکه هیچ یک از ترجمه‌های پیشنهادی یا ترجیحی ایشان هم چنین نمی‌شود. آیا می‌توانند ترجمه ۷/ منافقون را که به عنوان «ترجمه ارتباطی» خود آوردند (ص ۳۴۹) به عربی ترجمه کنند، ببینند چیزی غیر از این می‌شود: (هم الذین یقولون لا تعطوا من حول رسول الله شیئاً حتی یتفرقوا)؟ چگونه می‌توان با چنین معیاری به نقد و بررسی ترجمه‌ها پرداخت؟ البته ایشان به این پرسش مقدر توجه داشتند و در مقاله چنین آوردند: «اساساً تفاوت میان ترجمه وفادار (متن محور) و ارتباطی (مخاطب محور) در این گونه موارد معلوم می‌شود» (ص ۳۷۹) و «این کار از منظر ترجمه ارتباطی مشکلی ندارد، ولی در ترجمه وفادار پذیرفتنی نیست» (ص ۳۸۹). اما توجه نفرمودند این گونه اظهارنظرها صرفاً یک برداشت شخصی است که شاید برای ایشان قانع‌کننده باشد، ولی هیچ منطق محکم و دلیل قانع‌کننده‌ای پشت آن نیست که برای دیگران هم حجت باشد. نکته مهمی که در نظر نگرفتند این است که مترجمان تطبیق‌گرا در آوردن ترجمه‌های مفهومی ناتوان نیستند، بلکه به دلیل پابندی به متن قرآن، تصور می‌کنند عدول از ساختارهای نحوی در برگردان قرآن روا نیست. به میزانی که ترجمه‌های تطبیقی ایراد دارد، ترجمه‌های مخاطب محور اشکال دارد. هرگز نمی‌توان با تکیه بر بعضی شواهد حکم کرد این شیوه صددرصد درست است یا آن شیوه. این گونه داوری همانند آن است که محققى بخواهد با استناد به پاره‌ای قرائن ثابت کند تفسیر عقلی بهترین شیوه است، و دیگری با تکیه بر برخی دلایل در صدد اثبات آن باشد که تفسیر نقلی بهترین روش است. هر یک از این دو شیوه محاسن و معایب خود را دارند و در عین حال دو روش تفسیری هستند که قرن‌ها به موازات هم به کار رفته‌اند.

۴- گاهی بخشی از ترجمه یک آیه را نقل می‌کند و با این ملاک که با نثر معیار سازگاری ندارد، مردود می‌داند (ص ۳۴۹). مثلاً در بررسی ترجمه ۶۲/ طه چنین می‌نویسد: «یک فارسی زبان این گونه حرف نمی‌زند که بگوید: در میان خود به کشمکش برخاستند. ترجمه خوب و سراسر را از فاضل ارجمند حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمود صلواتی ببینیم اگرچه ناقص است: «و هنگامی که درباره آنان میانشان بگو مگو افتاد» (ص ۳۶۵-۳۶۶). ولی آیا واقعاً این ترجمه، فارسی و سراسر است؟ آیا تعبیر «بگومگو» در نثر معیار مورد نظر ایشان بی اشکال است؟ اگر اینچنین تعبیری در ترجمه حاضر بود از نظر ایشان ایراد به حساب نمی‌آمد؟ باید یادآور شد برخلاف نظر ایشان، این ترجمه کاملاً نادرست و اشتباه است، نه «ناقص». درباره چه کسانی «میانشان بگو مگو افتاد»؟ مگر افراد دیگری غیر از خودشان در جمع‌شان بودند که این گروه با آن گروه به بگومگو برخاستند؟ آنها

زمینه به نگارش در آمد و بیش از پانزده مقاله در ذیل عنوان «تقدیم و تاخیر در قرآن» و مشابه آن نگاشته شد که از آن میان می‌توان به: «تقدیم و تاخیر و بازتاب آن در ترجمه قرآن»، «اسلوب تقدیم و تاخیر در قرآن کریم با رویکردی نحوی و بلاغی» و «تقدیم و تاخیر در قرآن از نگاه علامه طباطبائی» اشاره کرد.

گروهی جادوگر بودند که پس از شنیدن سخنان موسی دچار اختلاف نظر و تشتت آرا شدند و اگر ناقد محترم ترجمه آن را در همان اولین منبعی که معرفی فرمود پیگیری می کرد متوجه ایراد می شد و بی جهت آن را ترجیح نمی داد. در ترجمه مذکور دو اشکال وجود دارد. اشکال اول به برگردان «ف» مربوط می شود که قابل اغماض است. اما ایراد دوم که مهم و اساسی است به بی دقتی مترجم و کم توجهی ناقد در ترجمه نشدن واژه «أمر» مربوط می شود که موجب شد برگردانی کاملاً اشتباه عرضه گردد. مترجم به جای اینکه همانند بسیاری از مترجمان بگوید «و (جادوگران) در کارشان میان خود به نزاع برخاستند»، بی توجه به واژه «کار» که معادل «أمر» در این آیه هست، به اشتباه «و هنگامی که درباره آنان میانشان بگو مگو افتاد» برگردان کرد و برای خواننده این تصور را پدید آورد که گویا دو گروه بودند که «میانشان بگو مگو افتاد».

۵- نمونه دیگر بحث مذکور آوردن این گونه عبارات طعنه آمیز است: «آیا در فارسی گفته می شود: «به آنان انفاق نکنید؟!» (ص ۳۴۹)، «آیا در نثر معیار می گوئیم: «او وارد کار بیهوده‌ای شد؟!» (ص ۴۰۲) «خجسته بودن» یعنی چه؟ مثلاً اگر این معنی را برای ترجمه «تبارک» انتخاب می کردند، می گفتند «خجسته است خدا که نیکوترین آفریننده است؟!» (ص ۳۹۸)، «آیا «روح کینه و نفرت و ریشخند» متضاد «دل و گوش آگاه و شنوا» است؟! به علاوه، این عبارت رساست؟ ادبی است؟ آیا بهتر نبود گفته می شد: «بلکه کینه توزانه و با نفرت و ریشخندکنندگان به تو گوش می دهند؟!» (ص ۳۶۹) و... آیا مترجم اجازه دارد با همین لحن و آهنگ تلخ و تند- که نشان تعجب و پرسش بیانگر آن است- بپرسد آیا در فارسی گفته می شود «تنه های خرما می شود درآمده؟!» (ص ۳۵۸) که در برگردان «أعجاز نخل منقعر» در ۲۰/قمر ارائه فرمودند؟ خرما را از ریشه در می آورند یا درخت خرما را؟ یا وقتی در بخش پایانی ۲۳/یونس می نویسد: «وقتی شما را نجات داد، بی مقدمه، به ناحق به تجاوزگری در زمین می پردازید» (ص ۳۹۳)، آیا می توان پرسید اگر (تجاوزگری، بی مقدمه و به ناحق) نبود، تکلیف چیست؟ مگر تجاوزگری به حق هم وجود دارد که اگر در جایی، به ناحق و با مقدمه بود، محکوم باشد؟ آوردن «بی مقدمه» از نظر ایشان چه مشکلی را حل کرد که برای توجیه آن نوشتند: «إذا» در آیه بعد اذای فُجائیه است که نشان دهنده ناگهانی بودن انجام عمل بعد از خود است. چون کاریست «ناگهان» در این بافت نامأنوس است، «بی مقدمه» بکار رفت؟ (ص ۳۹۴). آیا اکنون که «بی مقدمه» آمد، ایراد برطرف شد و دیگر شبهه ای باقی نماند و ترجمه کاملاً مطابق با نثر معیار شد؟ آیا به این موضوع فکر کردند اگر مجموع آیات پیشنهادی ایشان با همین معیار مورد ارزیابی قرار گیرد، چه میزان پرسش و شبهه می توان در آنها مطرح ساخت؟ چگونه انتظار دارند در ترجمه بیش از شش هزار آیه قرآن چنین پرسشهایی مطرح نباشد؟ و اساساً مگر چنین چیزی ممکن است؟ آیا می توانند تنها یک ترجمه از میان تمام ترجمه های موجود- واقعاً فقط یک ترجمه- را شاهد بیاورند که چنین پرسشهایی را نتوان در آنها مطرح ساخت؟ آیا این گونه نگریستن به ترجمه، نشانه علم و آگاهی از مباحث ترجمه پژوهانه قرآنی است؟

در پایان این بحث خوب است یادآوری شود پرسشهایی که با نشانه های پرسش و تعجب (!؟) همراه می شود هرچند در مواردی لازم است و استفاده محدود از آن می تواند هشدار دهنده و قابل توجیه باشد، ولی استفاده بیش از بیست بار از این نشانه ها در یک مقاله پژوهشی، و به همین میزان به کاربردنشانه تعجب و پرسش به

طور جداگانه، رقم نسبتاً زیادی است که حقیقتاً قابلیت دفاع ندارد. ناقد محترم در پایان مقاله به صراحت فرمود: ایرادهای مصداقی مطرح شده را برای خرده گیری مطرح نکردند، بلکه به منظور تاکید بر اهمیت ترجمه قرآن بدانها پرداختند. آیا می توان پرسید اگر قرار بود ایرادهای ایشان برای خرده گیری باشد، چگونه عمل می شد؟ این گونه نگارش، خرده گیرانه که هیچ، هم‌اوردطلبانه و مبارزجویانه هم شده است! چگونه ادعا می کنند قصد خرده گیری نداشتند؟ کاربرد نشان تعجب و پرسش دستکم سه سطح معنایی دارد که نازل ترین آن، اظهار تعجب و شگفتی است. سطح متوسط طعنه و کنایه به همراه دارد و سطح عالی آن می تواند بیانگر توبیخ و تمسخر باشد و ناقد محترم نیز در پاره ای ترجمه های پیشنهادی خود از آن استفاده کرد تا معانی مورد نظر خود را که قطعاً یکی از همین سه معناست، برساند مانند برگردان آیه ششم سورة انبیاء: «پیش از آنان نیز ساکنان هیچ یک از آبادیهایی که از بین بردیم ایمان نیاورده بودند، آیا اینان ایمان می آورند؟!» (ص ۳۴۹)، آیه ۱۹۱ آل عمران: «آیات خدا بر شما خوانده می شود؛ فرستاده اش هم در میانتان هست، باز کفر می ورزید؟!» و «شمائی که آیات خدا برایتان خوانده می شود و فرستاده اش هم در میانتان هست، چگونه کفر می ورزید؟!» (ص ۳۴۹). اکنون از ایشان درخواست می شود بر مبنای همان منطق که ترجمه دیگران را مردود می دانستند به این دلیل که برگردان عربی آنها ترجمه قرآن نمی شد، این بار به شیوه ای دیگر عمل کنند و متنهای نوشتاری بالا را به متنهای گفتاری بدل کنند و با همان لحن و آهنگ نشان پرسش و تعجب بر زبان جاری سازند و زیبایی یا نازیبایی این قبیل عبارات را بسنجند. آیا واقعاً با طرح پرسشهایی که بارها با نشان (!؟) همراه شد نظیر آنچه در بررسی ترجمه ۱۶۲/بقره آمد: «چرا شما اینها را حالیه نگرفته اید؟! استینافیه گرفتن چه ترجیحی داشته است؟» (ص ۳۷۳)، می توان مدعی شد مقاله ای علمی نوشته شد؟ آیا تصور نمی کنند وقتی می نویسند: «آیا در نثر معیار می گوئیم: «او وارد کار بیهوده ای شد»؟!» (ص ۴۰۲)، «آیا در فارسی معیار می گوئیم: «روزی که هیچ فرزندان سوئی نبخشند»؟!» (ص ۳۵۵)، «آیا در فارسی گفته می شود: «به آنان انفاق نکنید»؟!» (ص ۳۴۹)، «کفر ورزیدن به پیامبر به چه معناست؟ آیا نباید معنای واقعی این عبارت را بنویسیم»؟!» (ص ۳۵۳)، شکل پژوهشی مقاله از بین می رود و حالت مؤاخذه و سرزنش، و شاید محاکمه به خود می گیرد؟ وقتی عنوان مقاله را «نقد و بررسی» قرار می دهند، به کارگیری اینچنین ادبیات و کاربرد این گونه علائم چه جایگاهی در یک مقاله پژوهشی دارد؟

۶- در سخن پایانی فرمودند: «لذا در کنار شرایطی که برای مترجم قرآن برشمرده شده... حرفه ای بودن او نیز باید ذکر شود. حرفه ای بودن هم وقتی صدق می کند که فرد پیش از اقدام به ترجمه قرآن، چندین و چند کتاب به ویژه از متون کهن عربی ترجمه کرده باشد و چند برابر آن متن خوانده باشد. اگر مترجم قرآن مترجم حرفه ای نباشد، هر چقدر هم که اطلاعات قرآنی داشته باشد و هر چقدر هم که ترجمه های گوناگون را نقد یا ویرایش کرده باشد، باز هم در جایگاهی نیست که سراغ ترجمه قرآن برود» (ص ۴۲۵). با این حساب، اگرچه ممکن است استاد کوشا «اطلاعات قرآنی داشته باشد» و «ترجمه های گوناگون را [هم] نقد یا ویرایش کرده باشد»؛ ولی از آنجا که «چندین و چند کتاب به ویژه از متون کهن عربی ترجمه نکرده و احتمالاً چندین برابر آن هم متن خوانده پس «مترجم حرفه ای» نیست و به همین علت «در جایگاهی نیست که سراغ ترجمه قرآن برود». بنابراین، تکلیف مترجم معلوم شد. ویراستاران هم که بی مسولیتی و بی تجربگی کردند پذیرفتند، چون «این گونه ویراستاری

سخت مسئولیت آور است و لذا کمتر ویراستار با تجربه ای چنین کاری را قبول می کند» (ص ۴۲۶). پس تکلیف ویراستاران هم مشخص شد. با این توصیف چه چیزی از ترجمه مذکور باقی مانده بود که ایشان خود را به زحمت انداختند و به نقد و بررسی آن اقدام کردند؟! به علاوه، آیا مراعات این شرایط فقط برای استاد کوشا و ترجمه ایشان است، یا اموری کلی برای همه مترجمان است؟ و اگر برای همه هست، مترجم چند ترجمه از همان ترجمه هایی که برگردان برخی آیاتشان را به عنوان ترجمه های خوب پذیرفتند، حرفه ای به معنایی که در مقاله آوردند، بوده اند؟ ویراستار کدام یک از آن ترجمه ها با تجربه و کارآموده با تعریف مورد نظر ایشان بودند؟

۷- چهارمین محور از بحثهای هفتگانه ایشان «نبود مینا در ترجمه اسلوبهای نحوی» است که در طی آن بسیاری از مترجمان از جمله استاد کوشا را مورد انتقاد قرار دادند که به اسلوبهای نحوی بی توجه بودند. عبارت ایشان در این زمینه چنین است: «مشکلی که اغلب مترجمان دارند، آن است که نیازی ندیده اند جمله یا جملات محذوف را ذکر کنند، در نتیجه میان ماقبل «حتی» و مابعد آن از نظر معنایی گسسته است. ... متأسفانه اغلب مترجمان^{۴۰} در ترجمه اسلوب «حتی إذا» این کار را نکرده اند و چنانکه خواهیم دید، ترجمه ای ارائه کرده اند که نارساست» (ص ۳۷۸-۳۷۹). وقتی می نویسند «مشکلی که اغلب مترجمان دارند» بدین معناست که برخی از آنان چنین مشکلی ندارند و ترجمه خویش را بر پایه این اسلوبها عرضه کرده اند. بر همین اساس، تقاضا می شود چند نمونه از این ترجمه ها را معرفی فرمایند تا مترجم و ویراستاران بدانها مراجعه کنند و بر دانش و تجربه خویش بیفزایند. به علاوه، چرا ترجمه های دیگر که به فرموده ناقد به اسلوبهای نحوی بی توجه بودند باید اجازه انتشار داشته باشند، اما استاد کوشا که به اعتراف ایشان لاقلاً پاره ای اسلوبها را مراعات کرده «باید در نشر ترجمه باز هم درنگ می کرد و با صاحب نظران به مشورت می نشست»؟ از این مهمتر، صاحب نظرانی که ایشان معتقدند مترجم باید در زمینه اسلوبها با آنها مشورت می کرد چه کسانی هستند؟ آیا منظور شخص خودشان است یا دیگرانی هم هستند که در این زمینه صاحب نظرند و مترجم آنها را نمی شناسد؟

۸- در پاره ای موارد اظهارات دوگانه ای مطرح می شود که به عنوان مثال به دو مورد اشاره می گردد. نخستین مورد به بررسی ترجمه آیه ۱۰۱ سوره آل عمران مربوط می شود که این گونه نوشتند: «در اینجا جمله حالیه» و انتم تتلی علیکم» آمده که مترجم به خاطر وفاداری به متن مبدأ، آن را به عبارت «در حالی که» منعکس کرده و به متن رنگ و بوی ترجمه داده است» (ص ۳۴۹-۳۵۰). اما در بررسی برگردان آیه ۱۶۲ بقره می نویسد: «خالدین فیها» را ترجمه واژگانی نکرده که بگوید: «در حالی که در آن جاودانند»، بلکه گفته: «برای همیشه گرفتار این لعنتند». البته اشتباه هم کرده است و حال بودن آن را منعکس نکرده است. باید می گفت: «در عین حال که گرفتار این لعنتند» (ص ۳۵۸). بررسی این آیه را در صفحه ۳۷۳ مجدداً تکرار کرد و در این صفحه چنین نوشت: «بماند که خود «خالدین فیها» هم حال از «لعنه الله» است و حالیت آن منعکس نشد». آنگاه با افزودن قید «همیشه» که در ترجمه بالا نبود چنین برگردان کرد: «در عین حال که همیشه گرفتار این لعنتند» (همان). اکنون

^{۴۰} - موارد بسیار زیادی از مقاله نیازمند فارسی سازی است تا جنبه عربی گرایی آن کم رنگتر شود. در همین عبارات کوتاه دوبار «اغلب مترجمان» آمد در حالی که برای «اغلب» می توان معادلهای زیبایی مانند «بیشتر» و «بسیاری» آورد.

باید پرسید آیا با ارائه این راه حل و انجام چنین تغییر اشکال برطرف شد و «رنگ و بوی ترجمه» از میان رفت و برگردانی مطابق با نثر معیار عرضه شد؟ آیا مشکل فقط «در حالی که» بود ولی چون «در عین حال که» آمد ایراد برطرف شد و دیگر مشکلی در فهم آیه وجود ندارد؟

دومین مورد به بررسی ترجمه آیه ۵۷ سوره نور اختصاص دارد که چنین مرقوم فرمودند: «پایبندی مترجم به انتقال همه واوهای عطف، گاهی وی را مجبور می‌کند چیزی در تقدیر بگیرد تا ذکر «و» نظم جمله را بر هم نزند» (ص ۳۵۱). آنگاه پس از نقل آیه مذکور و ترجمه آن می‌نویسد: «در اینجا مترجم مجبور شده بدانند که» را در کلام بیاورد، تا بتواند «و» را در ترجمه فارسی^{۴۱} جای دهد: کاری بیهوده و تحمیل بر قرآن» (ص ۳۵۲). ولی در چند صفحه بعد در بررسی ترجمه ۶۳/کَهِف نوشتند: «در اینجا مترجم بعد از «أرأیت» عبارتی مانند «ماذا حدث» را در تقدیر گرفته و بدین ترتیب سخنش دلنشین و سلیس شده است» (ص ۳۶۰). آیا می‌توان پرسید بالأخره تقدیر گرفتن خوب است و باعث «دلنشین و سلیس» بودن ترجمه می‌شود، یا کار عبث و «بیهوده» ای است که «تحمیل بر قرآن» و غیرجایز و نارواست؟

ترجمه ناشده

تنها موردی که به عنوان ترجمه ناشده آوردند «آن اذکره» در ۶۳/کَهِف است که در این مورد هم دقت نکردند و علی‌رغم تاکیدهای فراوانی که بر ترجمه مفهومی دارند، توجه نفرمودند ترجمه‌هایی که پسندیدند و نقل کردند تطبیقی و تحت اللفظی‌اند. عبارت ایشان چنین است: «...و ما انسانیه الا الشيطان أن اذکره...» [کَهِف (۱۸) ۶۳]: «...و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد...». مترجم در اینجا یادش رفته «آن اذکره» را ترجمه کند. ترجمه موسوی گرمارودی: «و جز شیطان [کسی] یاد کرد آن را از یاد من نبرد. ترجمه فولادوند: «و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد تا به یادش باشم» (ص ۴۱۴). آیا تطبیقی تر و تحت اللفظی تر از این می‌شد ترجمه کرد؟ آیا واقعاً ترجمه مذکور، برگردان مورد تأیید ایشان است؟ مگر نفرمودند: «ترجمه‌هایی که رنگ و بوی ترجمه نداشته‌اند و خوانندگان از خواندن آنها لذت برده و توانسته‌اند با آنها ارتباط برقرار کنند همگی از جمله ترجمه‌های ارتباطی هستند» (ص ۳۴۸)؟ مگر نظرشان این نبود که «در ترجمه ارتباطی، محوریت با خواننده است و لذا مترجم می‌کوشد تا متن ترجمه شده را حتی الامکان برای خواننده مانوس سازد. این کار ناگزیر در برخی موارد منجر به زیر پا نهادن یا تغییر در ساختارهای زبان مبدا می‌شود» (همان)؟ مگر معتقد نبودند: «در ترجمه ارتباطی/پیامی اگر این امانتداری به ارتباط خواننده با متن خدشه وارد کند، از آن عدول می‌شود» (همان)؟ چگونه با چنین نگاهی می‌توان ترجمه‌های فوق را به عنوان ترجمه‌های ارتباطی/پیامی معرفی کرد؟ «آن اذکره» بدل اشتمال از ضمیر «ه» در «ما انسانیه» و مشابه «أعجبنی محمدٌ حلمه» است که در واقع «أعجبنی حلمٌ محمد» در نظر گرفته می‌شود. محیی‌الدین درویش می‌نویسد: «ما نافیة وأنسانیة فعل ماض والنون للوقایه والياء مفعول به أول

^{۴۱} -از ناقد محترم تقاضا می‌شود عبارت «تا بتواند» را در ترجمه فارسی جای دهد» با دقت بیشتری مطالعه کند و بیان فرماید اگر بناست «از هر سو» زائد و حشو قبیح باشد (ص ۳۷۵)، آوردن «فارسی» پس از ترجمه آیا مصداق «زائد و حشو قبیح» نیست؟ مگر ترجمه به زبان دیگری در میان بود که ناچار شدند برای جلوگیری از اشتباه، واژه «فارسی» را ذکر کنند؟

والهاء مفعول به ثان و إلا أداة حصر و الشيطان فاعل أنسانيه و أن و ما في حيزها بدل اشتمال من الهاء أى و ما أنساني ذكره إلا الشيطان» (درويش، ۱۴۱۲، ۶۲۹/۵). «أن أذکره» به تأویل مصدر می رود و چون بدل اشتمال از هاء در «أنسانيه» هست در واقع به منزله «ما أنساني ذکره إلا الشيطان» می شود و ترجمه اش همان است که استاد کوشا و بسیاری از مترجمان آورده اند.

سخن پایانی

ناقد محترم در پاورقی ۶۳ صفحه ۴۰۶ فرمود: «در ترجمه ای که از آیات این تفسیر [=جوامع الجامع] ارائه شده، مشابهت‌های زیادی با ترجمه آیت الله مکارم دیده می‌شود. تحقیقی باید بشود که چند درصد ترجمه آیات، برگرفته از ترجمه ایشان است». بررسی این نکته ذیل دو عنوان تقدیم می‌شود:

الف- ترجمه های برگرفته از تفسیرها

نه تنها ترجمه تفسیر جوامع الجامع، بلکه ترجمه تفسیر بیان السعاده که ناقد آن را پسندید نیز همین وضعیت را دارد و محل تأمل است. ایشان در بحث اسلوبها، ترجمه مذکور را پسندیدند و چنین فرمودند: «نگارنده این سطور از میان بیش از سی ترجمه، دو ترجمه یافت که زبان فارسی را مدنظر قرار داده و مقلدوار متن عربی را به فارسی برگردانده‌اند^{۴۲}؛ یعنی همان گونه که در بالا گفته شد، از همان آغاز یک شیوه را در پیش گرفتند و تا آخر نیز بر همان شیوه گام برداشتند: یکی ترجمه تفسیر بیان السعاده است که آقایان محمدرضا خانی و حشمت الله ریاضی انجام داده‌اند و دیگری ترجمه قرآن اثر آقای احمد کاویان پور...» (ص ۳۹۳). همان گونه که ترجمه جوامع الجامع مشابهت بسیاری با ترجمه مکارم دارد، ترجمه بیان السعاده هم شباهت زیادی با ترجمه الهی قمشه ای دارد و در بیش از نود درصد همان ترجمه ایشان است. اما چرا این دو ترجمه چنین وضعیتی پیدا کردند؟ تا آنجا که نگارنده پیگیری کرده در بیست ترجمه برگرفته از تفسیرها، از جمله ترجمه بانو امین اصفهانی- که در آغاز مقال اشاره شد- این وضعیت جاری است و اینکه ترجمه قرآنی به نام آنها منتشر شده، از جانب مفسران این تفسیرها نیست، بلکه از سوی محققان پایگاه قرآنی نور است که با استفاده از ترجمه قرآنی که در درون برخی از این تفسیرها وجود داشت و بهره گیری از پاره ای ترجمه های معاصر، ترجمه های دیگری ارائه کردند. این نکته در سامانه «آشنایی با پایگاه جامع قرآنی نور (قسمت بیست و نهم)» چنین توضیح داده شد: «ترجمه برگرفته. این عنوان یکی از پژوهش های قرآنی گروه قرآن مرکز نور است [که از سوی محققان پایگاه مذکور انجام شد و] امراد از آن، استخراج ترجمه قرآن از دل تفاسیر فارسی است. تفاسیر فارسی چند گونه است: دسته ای فارسی کهن است مانند: روض الجنان و روح الجنان ابوالفتوح رازی، کشف الاسرار و عدة الابرار رشیدالدین میبیدی، ترجمه تفسیر طبری از علمای ماوراء النهر و تفسیر نسفی. برخی فارسی معاصر است مانند: احسن الحدیث سید علی اکبر قرشی بنابی، تفسیر خسروی علیرضا خسروانی، آسان محمد جواد نجفی، تفسیر جامع سید محمد ابراهیم بروجردی، تفسیر نور محسن قرائتی، تفسیر عاملی ابراهیم عاملی، ترجمان فرقان محمد صادقی تهرانی، تفسیر

^{۴۲} - به نظر می رسد «برگرداننده اند» ثقیل است. شاید «برگردان نکرده اند» یا مشابه آن بهتر باشد.

صفی محمد حسن اصفهانی، تفسیر نور مصطفی خرمدل، روان جاوید محمد ثقفی تهرانی، کلمه الله العلیا محمدرضا آدینه وند لرستانی، و حجة التفاسیر سید عبدالحجه بلاغی. برخی ترجمه از عربی به فارسی هستند مانند: ترجمه تفسیر المیزان سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر کاشف موسی دانش، جوامع الجامع عبدالعلی صاحبی و بیان السعاده محمد رضاخانی و حشمت الله ریاضی. پژوهشگران مرکز نور بیست ترجمه فوق را از لابلای تفاسیر مذکور جداسازی کرده و آنها را برچسب گذاری کرده و ترجمه های مستقلی آفریده اند و آنها را در پایگاه جامع قرآن و جامع تفاسیر ارائه نموده اند. برخی از این ترجمه ها توسط قرآن پژوهان به صورت مکتوب چاپ شده است مانند ترجمه قرآن کریم برگرفته از تفسیر کشف الاسرار میبیدی، بنیاد میبیدی، قرآن کریم با ترجمه ابوالفتوح رازی به کوشش محمد مهیار و قرآن کریم با چهار ترجمه کهن برگرفته از ترجمه تفسیر طبری، تفسیر سوره آبادی، تفسیر ابوالفتوح رازی و تفسیر کشف الاسرار به کوشش محمد شریفی»^{۴۳}

ب- ترجمه های مستقل

نگارنده موضوع شباهت ها در برخی ترجمه های قرآن را نخستین بار زمانی متوجه شد که برای بررسی برگردان برخی آیات به پایگاه جامع قرآن رجوع کرد و به طور اتفاقی متوجه شد ترجمه اشرفی تبریزی بدون کمترین تفاوت دقیقاً همان ترجمه مصباح زاده هست که هر دو بارها تجدید چاپ شدند؛ یعنی یک ترجمه به نام دو نفر منتشر شده است و همچنان با همین وضعیت انتشار می یابد. این یافته انگیزه ای شد تا پیگیری بیشتری انجام دهد و ترجمه های دیگر را هم مقایسه کند که با ده ترجمه مواجه شد که در بیش از نود درصد به یکدیگر شباهت دارند. از آنجا که این مسأله همچنان در مرحله پژوهش است و هنوز نتیجه ای حاصل نشد، نام آن ترجمه ها ذکر نمی شود. اگر محقق از این زاویه به پایگاه مذکور مراجعه کند، با یک مرور اجمالی به اصل موضوع پی می برد و نیازی به نام بردن بنده نیست. اما نکته ایی که موجب طرح این بحث شد، صرف یادآوری مطلب فوق نبود؛ بلکه چند منظور دیگر هم در میان است. نخست اینکه نام دو مترجم یادشده از این جهت ذکر شد که هر دو مرحوم، خطاط و خوش نویس بودند و چند قرآن و ترجمه را خوشنویسی کردند. از آنجا که ترجمه مصباح زاده مقدم است، به احتمال زیاد اشرفی تبریزی آن ترجمه را خوشنویسی کرد و با خلاصه التفاسیری که خود بر ترجمه افزوده بود و در حاشیه قرآن- که در گذشته مرسوم بود- قرار داد و در بیش از هزار صفحه منتشر ساخت و احتمالاً ناشران، بعداً خلاصه التفاسیر را حذف کردند و ترجمه را به نام ایشان منتشر ساختند. این بیشترین احتمالی است که نگارنده در طی تحقیق خود تا بدین مرحله، بدان دست یافته است. امیدوارم فرزند روحانی اشرفی تبریزی که طبق نظر استاد کوشا در قم ساکن هستند این مقاله را ببینند و اطلاعات دیگری اگر دارند بیان فرمایند و در این زمینه روشنگری نمایند. نکته دوم این است که مشابهتهای ترجمه علامه شعرانی و صفیعلیشاه که بیش از نود و پنج درصد است هم در همین راستا ارزیابی می شود و ظاهراً علامه شعرانی ترجمه قرآنی نداشتند و برخی ناشران که نگران بودند ترجمه صفیعلیشاه به دلیل مشرب فکری خاص ایشان اجازه

^{۴۳}- ترجمه آیت الله مکارم هم وضعیتی مشابه این ترجمه ها دارد و شاگردان ایشان آن را از دل تفسیر نمونه استخراج کردند و با انجام پاره ای بازنگریها به نام ایشان منتشر ساختند. این ترجمه اکنون پس از گذشت ربع قرن که از انتشار آن می گذرد به شدت نیازمند بازنگری است که امیدوارم انجام پذیرد.

انتشار نیابد، با تغییراتی بسیار سطحی، آن را به نام علامه شعرانی منتشر ساختند. این نکته صرفاً یک گمانه زنی از سوی برخی قرآن پژوهانی است که نگارنده از آنان در این زمینه پرسش نمود و هیچ گونه قطعیتی ندارد.^{۴۴} خصوصاً که ترجمه صفیعلیشاه با تصحیح دکتر حامد ناجی در سال ۱۳۸۳ انتشار یافت و ایشان مقاله ای را در همین زمینه با عنوان «ترجمه منظوم صفیعلیشاه» در شماره ۴۹ و ۵۰ مجله «بینات» منتشر ساختند. نکته سوم این است که بحث اخیر شکل دیگری هم دارد که علی رغم ناروا بودن، متأسفانه در مواردی رخ داد و استاد کوشا در مصاحبه با ایکن (۱۴۰۰/۴/۱۴) در این باره توضیحاتی ارائه فرمود که خوانندگان تفصیل بیشتر می توانند بدان مراجعه فرمایند.

نتیجه گیری

ترجمه استاد محمدعلی کوشا یکی از آخرین ترجمه های قرآن تا این زمان است که خوشبختانه با استقبال زیادی مواجه شد. این ترجمه از سوی ناقد محترم مورد نقد و بررسی قرار گرفت و گرچه برخی نکته هایی که بیان فرمودند، برای بهسازی ترجمه سودمند است؛ اما در موارد زیادی تمرکز لازم را از دست دادند و به پراکنده نویسی دچار شدند. برخی مباحث ترجمه پژوهانه و پاره ای بررسیهای تفسیری، ارتباطی با نقد ترجمه ندارد و حذف آنها نیز کمترین آسیبی به مقاله وارد نمی سازد. مباحث مطرح شده با تکیه بر منابع تفسیری و ادبی انجام شد که هرچند در برگردان متون عربی کافی است، اما در ترجمه قرآن کفایت نمی کند و منتقد ترجمه های قرآن نمی تواند بدون مراجعه به مقاله های نقد ترجمه و فرهنگنامه های قرآنی که مهمترین منابع ترجمه و نقد آن به شمار می آیند، بررسی درست و دقیقی از ترجمه ها ارائه دهد. امری که جای خالی آن در مقاله حاضر به شدت احساس می شود.

فهرست منابع^{۴۵}

- استادولی، حسین، ۱۳۷۴، لغزشگاه های ترجمه قرآن، بینات، ش ۶، مؤسسه قرآنی امام رضا(ع)، قم.
- ، ۱۳۹۶، بررسی ترجمه قرآن دکتر یحیی یثربی، ترجمان وحی، ش ۴۲، موسسه ترجمان وحی، قم.
- بیلکار، محمدسعید، ۱۴۰۰، بررسی عملکرد مترجمان قرآن کریم در برگردان تفاوت های موجود در آیات مشابه لفظی، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، ش ۱۶، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
- درویش، محیی الدین، ۱۴۱۲، اعراب القرآن و بیانه، دار ابن کثیر للطباعة و النشر و التوزیع، دمشق.
- رواقی، علی، ۱۳۹۸، فرهنگنامه بزرگ قرآنی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- رجایی بخارائی، دکتر احمدعلی، ۱۳۶۳، فرهنگ لغات قرآن، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- زاهدپور، علی، ۱۴۰۲، نقد و بررسی ترجمه قرآن حجت الاسلام محمدعلی کوشا، آینه پژوهش، ش ۱۹۹، قم.
- زرکشی، بدر الدین، ۱۹۵۷، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، دار إحياء الکتب العربیه، بیروت.

^{۴۴} -استاد خرمشاهی که توفیق شاگردی محضر علامه شعرانی را داشت در مذاکرات تلفنی بارها تصریح فرمود که ترجمه مذکور از علامه شعرانی نیست و آن مرحوم اگرچه بر پاره ای تفسیرها مقدمه، حاشیه و تعلیقه نوشت، ولی ترجمه قرآن نداشت.

^{۴۵} - منابع ذکر شده در پاورقیها در این فهرست نیامده است.

- سیوطی، جلال الدین، ۱۹۷۴، الإیتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد أبوالفضل إبراهيم، الهيئة المصریة للكتاب، قاهره.
- شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۹۴، نشر طوبی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- شریعتمداری، جعفر، ۱۳۷۴، شرح و تفسیر لغات قرآن، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.
- عاشوری تلوکی، نادعلی، ۱۳۹۸، بررسی ترجمه قرآن استادولی، ترجمان وحی، ش ۴۳، مؤسسه ترجمان وحی، قم.
- کوشا، محمدعلی، ۱۴۰۱، ترجمه قرآن کریم، نشر نی، تهران.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، صدرا، تهران.
- یثربی، یحیی، ۱۳۹۷، پاسخی به نقد آقای حسین استادولی، ترجمان وحی، ش ۴۳، مؤسسه ترجمان وحی، قم.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۶، فرهنگنامه قرآنی، آستان قدس رضوی، مشهد.